
باز دید شد
۱۳۸۴
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب
مؤلف
موضوع
شماره ثبت کتاب
۸۶۹۸۲
۱۱۹۶۴
خطی «فهرست شده»
۱۱۹۶۴
هنگ زاده شماره ۸

هذا کتاب شرح تجوید

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد وآله الطاهرین
چنین گوید اضعف عباد الله محمد باقر ابن محمد خبوشانی عفی الله تعالی عنهما که چون
ابنای این جزء زمان از بسیاری صدمات و عروض حوادث و اشتغال بامور دنیا
بی رغبت شده بودند بتحصیل علوم دینیه خصوصا علم اداکه علم قرائت باشد نزدیک
بود بالمرة از میان برداشته شود وقلیلی از مردم که فی الجمله رغبتی داشتند که
سررشته در این علم یافته باشند کثرت مشاغل مانع بود که بکتب معتبره مطوله رجوع
نمایند بمضمون مالا یدرک کله لا یترک کله اقتصار بمنظومه سلالة السادات والنجباء
سید ابو القاسم حسینی دکنی که مشهور و متداول بین الخواص والعوام بود نموده بخواندند
ومطالعه آن مشغول بودند لهذا این کمینه انجوز [illegible] وسید که بقدر وسع شرحی از برای
آن نوشته تا طالبان و قاریان کلام مجید اگر فی الجمله بهره مند از آن شوند این حقیر
کثیر التقصیر را بدعای خیری یاد نمایند اگر بخطا و ضرری که در آن مطلع شوند بکرم
عفو وقلم تصحیح بر آن کشیده باصلاح آرند والله الموفق والمعین ناظم ره شروع در
حمد وثنای خدا ونعت پیغمبر وآل او نموده گفته است بسم الله الرحمن الرحیم
ای کلام از انتظام نام ذاتت در نظام یعنی ای آنچنان کسیکه سخن گفتن از رشته
کشیده بودن اسم ذات تو در رشته است وی ز شهد شکرین شکرت زبان

شیرین

شیرین بکام وای آنچنان کسیکه از شیرینی و مانند شکر بودن شکر تو زبان
شیرین است بکام رحمت عام رسالت بر روان انبیا یعنی رحمت تو که این صفت
داود عامست و بخشش و بی گزندی تو بر ارواح پیغمبران خاصه بر روح محمد
باد بر آل عبا یعنی خصوصا بر روح پر فتوح محمد باد و بر آل عبا که جناب پیغمبر و جناب
علی و فاطمه و حسنین باشند ذکر آل عبا بعد از پیغمبر ذکر عام بعد از خاص است
بعد حمد و نعت و مدح آل پیغمبر بدان یعنی بعد از ثنای خدا وستایش اهل
و پیروان پیغمبر بدان ای مکلف فرض بعد از حق شناسی علم ترتیل قران
یعنی واجب است بعد از معرفة الله دانستن ترتیل قران زیرا که واجب بعد از
اصول دین فروع دین است نماز است و نماز درست نیست مگر بفاتحة الکتاب و خواندن
فاتحة الکتاب بطریق شرع موقوفست بدانستن ترتیل و معنی ترتیل خواهد
آمد ان شاء الله تعالی در تعلم کوش در تعلیم جد و جهد کن یعنی در یاد گرفتن
علم ترتیل قران کوشش و شتاب نما و در یاد دادن بغیر هم کوشیده و رنج بکش
تا خیر دنیا آخرت بتو بخشند خدایت بی سخن و کفت و کو در زمان
شاه جمجاه یعنی جمشید شاه جاه و سلیمان بارگاه و خسرو و صاحب قران
یعنی بادشاهی که صاحب قران بود یعنی قران نحسین سر طالع از طالع خود کند [illegible]

بود واسم آن عباس ثانی پادشاه بود پرتو خورشید شاهنشاهیش یعنی
روشنائی آفتاب پادشاهیش تابنده باد و مهر عدلش یعنی خورشید عدالتش
بر سر خلق جهان تا دنیا باشد تابنده باد و بی دوام و همیشه باد شد در
دریای طبع فیض بخش خاص و عام بحفظ آن کی تا غنی کرد و جیب بحر کان
بکام تشبیه کرده است قواعد قرائت رابه در مروارید و طبع و سرشت خود را
بدریا یعنی در زمان شاه عباس ثانی در هنگامی دریای خواطرم فیض بخش شد
یعنی سرشار شد که فیض و نفع آن بخاص و عام رسید و بحفظ آن قواعد یکی که
بی نیاز شوی بکام خود مانند دریا ها و معدنها که خلق در کوفتن مروارید
و مرجان و طلا و نقره و غیر اینها محتاجند بانها رشته این نظم شد پر لؤلؤ
ای نیکو خصال یعنی ریسمان دین رشته کشیده پر مروارید ای نیکو خصلت عدد
لؤلؤیه بود این بعد اللآلی که هشتاد و هفت است عقد آن یعنی عدد ابیات
آنست و نظم لئالی نام رساله یعنی نام آن رساله تاریخ هم از این بیرون میاید که سنه
یک هزار و شصت و یک باشد ناظمش رشته کشنده اش سید ابو القاسم
الحسینی بقاری مشتهر است بفتح هاء شهرت یافته شده است اعطه اللهم ما
یعطاه عبدا مغتفر یعنی عطا کن ای خدا ابو القاسم را آنچیزی که عطا کرده میشود

در بیان عدد ابیات و نام رساله و سال تاریخ ان

انجیز

انجیز به بنده محتاج فقیر خیز در آناء لیل و که میان شب باشد و اندر
اطراف نهار که صبح و شام باشد از نوای که اسم مقامی است پرده تنزیل
تو داودی قرائت آهنگ بر آر یعنی صدای بر آر خوان بحکم رتل القرآن
ترتیل قرآن قرآن ثانی در معنی مفعول است از برای خوان یعنی بخوان قرآن را
بحکم و امری که خدای تعالی در کلام مجید در سوره مبارکه یا ایها المزمل فرموده
در حالتی که خطاب بجناب پیغمبر فرموده که و رتل القرآن ترتیلا یعنی ترتیل
کن قرآن را ترتیل کردنی و صیغه امر ظاهر در وجوبیت پس سزاوار نیست کسی
که قرآن را برای خود بخواند بدون اینکه در نزد استاد کل را دیده باشد و
با قواعد آن را از استادی شنیده باشد زیرا که روایت شده است از کتاب
تفسیر معانی از ابی عبد الله علیه السلام که من قرأ القرآن برایه فاصاب لم یوجر وان
اخطاء فکان اثمه علیه یعنی کسیکه بخواند قرآن برای خودش از غیر آنکه بشنواند
باستاد قاری و مع هذا پس درست هم بخواند جزای بر این عمل وی مرتب نبود
و اگر غلط بخواند آثم و گناه کار خواهد بود همچنانکه مضمون خبر مشهور است
تالی القرآن والقرآن یلعنهم دلالت میکند بر این مطلب زیرا که اهل الله
خاصان خدایند اهل آن قرآن بدلیل قول جناب رسول ص که خیرکم

من تعلّم القرآن وعلّمه غیره یعنی بهترین شما کسی است که یاد بگیرد قرآن و یاد بدهد
قرآن را بغیر خود شد در بیان معنی ترتیل که سابق در نظم ذکر شد ادای
حق حرفت یعنی شناختن وقفها بنا بر تقدیر محذوف مضاف که معرفة الوقوف
یعنی بجا آوردن هر حرفت بر آن وجهی که سزاوارست گفته بشود و وقوف
بوده است و با محافظت نمودن وقفها بنا بر تقدیر حفظ الوقوف زیرا که هر دو
قسم هم وارد شده است از جناب امیر المؤمنین که فرمودند الترتیل تجوید الحروف
ومعرفة الوقوف و در حدیث دیگر وحفظ الوقوف فرمودند یعنی ترتیل نیکو
ادا کردن حرفها است و شناختن یا محافظت نمودن محل وقفها است پس
نیکو ادا کردن حرفها بر صحیح واجب است و شناختن محل وقفهای مستحب
زیرا که در قرآن وقفی نیست که واجب باشد و نه حرام همچنانکه علامه جزری
فرموده است ولیس فی القرآن من وقف واجب ولا حرام غیر ما له سبب یعنی
نیست در قرآن وقفی که واجب باشد و نه حرام مگر آنچنان موضعی که از برای
التسبیح باشد و آن موضع متعدده متعینه است در قرآن که اگر قاری عمدا
و قصدا در آن مواضع وقف کند و اعتقادش هم باشد بر ابتداء و مضمون
موقوف علیه و مبتدا به بر وجه وقف تام و کفر کار خواهد بود مثل وقف بر ما

من الله

من اله و با ابتدا بالا الله و وقف بر قالوا و ابتدا بان الله فقیر و وقف بر ربنا
ما و ابتدا بخلقت هذا باطلا و وقف بر قالت الیهود و ابتدا بعزیر ابن الله
و وقف بر سبحانه ان یکون و ابتدا به له ولد و امثال این در قرآن
بسیار است پس قاری لازمست که مواضع وقف را بشناسد و رعایت کند
و مراعات کردن وقف تام بهتر است از کافی و حسن و ترک وقف قبیح الحیث
نیز وقف تام آنست که کلمه موقوف علیه را تعلق بما بعد نباشد نه لفظا
و نه معنا مانند وقف نمودن در کلمه مالک یوم الدین و وقف کافی آنست
که موقوف علیه را تعلق بما بعد نباشد معنا نه لفظا مانند وقف نمودن
بر کلمه اهدنا الصراط المستقیم که صراط الذین بدل از ما قبل است و وقف
حسن آنست که موقوف علیه تعلق بما بعدش باشد لفظا نه معنا مانند وقف
بر کلمه بسم الله و الحمد لله که ما بعد هر یک صفت از برای هر یک است
و وقف قبیح آنست که موقوف علیه را تعلق بما بعد خود داشته باشد هم لفظا
و هم معنا مانند وقف بر کلمه بسم و الحمد که ثانی اول مضاف الیه است و ثانی
ثانی خبر و ناظم مثل زده است ببعضی از اینچیزها یعنی ادای حق حروف بان
میشود بقول خودش چون صفات مراد از صفات صفات ممیزه است

در اینجا زیرا که صفات مستحسنه واجب نیست بلکه مستحب است صفات ممیزه
مانند صاد وطاء وظاء اگر باید اطباق کرده شوند یعنی قدری از روی
زبان را بکام بچسبانند اگر چنانچه اطباق نشوند صاد سین میشود وطا تا
میشود وظا ذال میشود زیرا که مخرج صاد با سین وطا با تا وظا با ذال یکیست
وحرکت یعنی مراعات حرکت هم باید نمود زیرا که تغیر در حرکت باعث
اخلال در معنی است مانند انعمت بفتح تا وضم تا وادغام مراد از ادغام در
اینجا ادغام صغیر است از آنچه فقها بیکه جمیع قرای سبعه ادغام کرده اند ما
نند ولم یکن له وامثال [ان وامثال ان] ادغام در موضعش خواهد آمد ان شاء الله تعالی
واخراج حروف از مخارج اصلیه تامة الصفات با رعایت نظم طبیعی بر
وجه منقول مانند ضاد مثلا که مخرج اصلی آن از کناره یعنی زبان
وشکم دندانهای کرسی بالاست خواه از چپ گفته شود وخواه از راست
هرگاه از سر زبان وسر دندانهای [ثنایای] بالا که مخرج ذای معجمه است گفته
شود ادای حق حرف نشده است ودیگر حرفها را کاملا ادا نمودن است یعنی
مثلا اگر کاف عربی را ببندد وبسختی نگوید کاف فارسی میشود مانند کلا
که از حروف تاکید است وکل بفارسی شکوفه وامثال آن وحروف مشدده

را هم

را هم چنان باید گفت که دو حرف حاصل شود واز آنجمله است مراعات
وقف ووصل نمودن وتعریف هر یک در موضع خودش خواهد آمد
در بیان عدد بیست ونه حروف تهجی دان بنا بر فرق قرار دادن
ومخارج حروف هجا
میان همزه والف زیرا که همزه متحرک بحرکات ثلاث وساکن بعد از
هر یک میشود بخلاف الف که دائما ساکن وما قبل آن مفتوح است
ومخرج همزه از اقصای حلق است بخلاف الف که مخرج آن از جوف
وهوای دهن است واین اصح قولین است واز این جهة است که ناظم
ره بیست وهشت را نسبت بقیل داده فرموده است بقولی بیست وهشت
واین قول ضعیف است در شمار مخرج اقوالیست چونکه عدد حروف
را ذکر کرد بعد شروع در بیان مخرج نمود بدانکه مخرج در اصطلاح
علمای این فن عبارتست از موضعی که منتهی شود بان هوا و
چیزیکه اعتماد نماید بان قطعات صداها در حین تکلم وضابطه در
تعیین وشناختن آن اینست که هر حرفی را که خواهند مخرج آنرا بدانند
همزه مفتوحه در اول آن در آورند وآن حرف را ساکن یا مشدد نمایند
ومشدد اولی است پس بوی تلفظ نمایند در هر جا که آن صوت منتهی

شود و بهر چیزی که آن هوی اعتماد نموده و قرار کیرد آن مخرج همان حرف باشد
و در شمار مخارج حروف هجا اختلاف کرده اند بعضی سه کرفته اند حلق و دهان
و لب و بعضی پنج کرفته اند حلق و اول زبان و اوسط زبان و آخر زبان و لب
و بعضی هشت کرفته اند حلق و لهات و شجر و نطع و لثه و اسله و ذلق و شفه
اما لهات آن کوشت پاره ایست که در اقصای دهان نزدیک بحلق بر منفذ
دماغ آویخته و شجر بفتح شین و اسکان جیم وسط لسانست از جانب لهات
و یا کشادن دهن است و یا دهن باز کردنست و نطع بکسر نون و فتح طا طرف
کام را کویند قریب بر بلندی پشت دندانهای پیشین بالا و یا نطع بفتح و کسر و یا بفتحتین
شکنهای کامست و لثه بالکسر و تشدید نا بمنزله کوشت کرد دندانست و اسله بفتحتین
سر زبانست و ذلق بفتح ذال معجمه و لام و یا بضم اول و فتح ثانی و یا بضمتین طرف
زبانست و شفه بالفتح لب است و بعضی مذ کرفته اند که آن مذکورات باشد باعتبار
نمودن جوف و هوای دهان و بعضی چهارده کرفته اند اینان جوف و هوا
را اعتبار نکرده اند لکن حلق را سه مخرج کرفته اند و لهات و شفه هریک را دو
مخرج کرفته اند ضاد را از ضرس و حافه کرفته اند اما ضرس بکسر الضاد المعجمة دندانهای
آسیا را کویند و حافه بتخفیف فا کنار است و نون ساکن و میم ساکن

هریک

هریک را در حالت ادغام مع الغنة و اخفا از خیشوم که آن اندرون دماغ
است کرفته اند و فرا و قطرب نیز بر چهارده قائلند لکن بنا بر ملاحظه نمودن
مخارج هفده کانه که سه از آن را کم نموده اند و این بنا بر اتحاد ن و ل و ر و
تجانس میم و نون خیشومی و غیر خیشومی است و بعضی پانزده کرفته اند مذکورات
را باعتبار جوف و هوا و یا بنا بر اتحاد الف و همزه و تجانس واو و یای مدی
و غیر مدی و اتحاد نیز بنا بر ملاحظه نمودن مخارج هفده کانه است یعنی دو مخرج
که با اتحاد و تجانس بیرون شدند پانزده باقی بماند و بعضی شانزده کرفته اند و
اینها جوف و هوا را اعتبار نکرده اند لکن لثه را سه مخرج کرفته اند و سیبویه
هم بشانزده قائل است و بعضی هفده کرفته اند مذکورات را باعتبار نمودن جوف
و هوی و خلیل ابن احمد نیز بهفده قائل است و بعضی بر آنند که مخارج حروف
بعدد حروف هجا است که بیست و هشت باشد یا بیست و نه زیرا که هر حرفی را
یک مخرج واجب است و لکن هریک را نام معین نیست و این مردود است زیرا که
محسوس است که هر چند حرف از یک مخرج کفته میشوند و ناظم ره قول بهفده
را تقویه نموده است ازین جهت کفته است اقوی هفده کشت و بیان
اختصاص هریک از حروفات بمخرجی و امتیاز آن از دیکری خواهد امد انشاء

و اقسام آن

در عدد اسنان چونکه تعیین بعضی از مخارج موقوف بر تعداد و شناختن دندانها

و تقسیم اینها بود از این جهت شروع در ذکر آن نموده سر لیسر سی و دو دندان

در انسان تمام الخلقه چهار قسمند ای لیسر چهار پیشین و ا یعنی چهار دندان که

واقعند در پیش دهان ثنایا دان بفتح ثاء المثلثه جمع ثنیه است و ثنیه اسم چهار

دندان پیش است بجهت دوتائی بودن شان دو زبر که ثابت اند در

حنک سفلی دو زیر که ثابت اند در بالا و این قسم اول از چهار قسم است

زیر و بالا از دو جانب دهان که در طرف یمین و یسار فوقی و یمین و یسار

تحتی است دان رباعیات چار بفتح رای مهمله و تخفیف یا جمع رباعیه است

و رباعیه چهار دندان منفرد است که بین ثنایا و انیاب واقع است و این قسم

ثانی است چهار دیگر کن بدین دستور که در رباعیات معلوم شد

یعنی از دو طرف فوق و تحت انیاب اختیار و انیاب جمع نابست و ناب هر

یک از چهار دندان منفرد را گویند که بعد رباعیات می باشد و این قسم

ثالث است بیست دندان دیگر که قسم چهار است اضراس است بفتح همزه

و اضراس جمع ضرس است و بکسر ضاد معجمه و انواعش سه که از دو جانب

دهن که یمین و یسار او باشد دان ضواحك جمع ضاحك با ضاحکه است و

ضاحك

وضاحك دندان بعد از ناب را گویند وجه تسمیه بضاحك بجهت اینست

که در اغلب اشخاص دهان در وقت خندیدن تا بهمان دندان والیشوق

وان نمودار میشود و ضواحك نوع اول از اضراس است و انرا نیز چهار

دان دو بالا و که یکی از آن در طرف یسار است دو و زیر بطریق بالا

در عرض یمین و یسار

شش طواحن دان زهر جانب جمع طاحونه است و طاحونه آسیا را گویند

چون این دندانها کوبنده و نرم کننده غذا اند از این جهت اینها را طواحن

گفته اند و طواحن دوازده دندان اند که در هر طرف شش اند سه

از اینها واقع در زیر و سه دیگر واقع در زبر و این نوع ثانی اضراس است

نیست بعضی را که بسن عقل کمال نرسیده اند نواجذ بجیم و ذال

معجمه جمع ناجذ و آن دندانیست که بعد از بلوغ و کمال عقل میروید و عدد انرا

چهار دان از اطراف طواحن رویده باشد اگر این قسم سیم از اضراس است

و آنچه از حلقیه و جوفیه

در بیان مخرج حروف تعریف مخرج سابقا ذکر شد و بعضی بدین طریق تعریف

نموده اند که مخرج عبارتست از مکانی که مولد حرف باشد و مال هر دو تعریف

یکیست و حرف عبارتست از قطعه از قطعات صوت که مکیف باستناد و اعتماد

بجزء می شود

بر موضعی از مواضع حلق و فم و شفه و اجزای این مواضع با دعایت صفات

لا ذي ذلك ان مثل همس وجهر وشدت ورخاوت وغير ذلك از صفاتيكه مذكور
خواهد شد ومخارج حروف بنا بر قول اصح هفده است اول مخرج همزه وهاست
واين هر دو از اقصاى حلق اند يعنى از انتهاى ان متصل بسينه دويم از اوسط
او كه حلق باشد مخرج عين وحا مهملتين است بترتيب وبعضى بعكس گفته اند
وسيم را ز آخرش يعنى ز آخر حلق طرف دهان دان كه آن مخرج غين وخا
معجمتين است وبعضى خا را مقدم ميدانند لكن اين ترتيب اولى است واين
شش حرف مذكوره را حلقيه مى نامند چهارم مخرج حرف مد است وحرف
مد واو ساكن ما قبل مضموم وياى ساكن ما قبل مكسور والف است وانها
از جوف و هوا كه فضاى دهن است گفته ميشوند واين حروف را جوفيه و
هوائيه ميگويند بجهت آنكه معتمد نيستند بر شيئ واز بيان كننده ميشود
منقطع ولكن الف وياء مذكورين از هواى دهن بيرون آيند وواو مذكور
از هواى لب وارتفاع صوت در الف بيشتر باشد در بيان حروف لهويه يعنى حروفيكه
منسوب بلهات اند يعنى از نزد لهات كه انرا ملازه ميگويند گفته ميشوند
جانب حلق از طرف ملازه كه انموضع غلصمه ميگويند بغين معجمه مفتوحه
وبسكون لام وفتح صاد مهمله وانموضع دان جاى قاف واين مخرج پنجم است

ديگر

جانب ديگر از ملازه يعنى طرف دهن بعكسش يعنى ضد من زيراكه
از براى ملازه دو جانب است جانب حلق كه ان عكس وضد جانب دهن است
وجانب دهن را كه بيخ لسانست عكس ميگويند بضم عين وفتح
كاف بعد از مخرج كافست واين مخرج ششم است در بيان حروف شجريه قاف
بفتح شين معجمه وسكون جيم يعنى حروفيكه منسوب بشجر است وشجر در اصل
شكاف دهانست ومراد از شجريه در اينجا حروفيست كه از وسط زبان
ومقابل ان از كام گفته مى شوند از ميان كام كه حنك اعلا باشد و
از وسط زبان بفتح واو واسكان سين كه نيز ميان زبان باشد شين
معجمه وجيم وياء غير منقوطه در تحت واين هر سه از يك مخرج ادا مى شوند
على الخلاف ولكن قبل شين معجمه دانند يعنى قريب بكاف در اخراج واد ا
نمودن اين حروف اكثر قرا جيم را مراد از اكثر شايد كه تعدد باشد هرچند
كه چند نفر تنها خلاف كرده باشند واين مخرج هفتم است در بيان حروف ضرسيه
يعنى حرفى كه از ضرس وان دندان آسياست وحافه كه كناره زبانست ادا
مى شوند از بن وبيخ دندان كرسى بالاست ضاد معجمه واز پهلوى
زبان كه كناره يعنى انباشد خواه از طرف چپ گوى وخواه از طرف

واست اداکن مختاری   در ادا کردن آن یکی از طرف چپ از انمودن
آسانتر است کما قال ... ومن الایسر ایسر ومن الایمن اصعب و در
مخرج ضاد دو قول دیگر هست که بعضی از سر دندانهای کرسی بالا
و کناره یعنی زبان گرفته اند و بعضی دیگر از شکم دندانهای کرسی
بالا و کناره یعنی زبان گرفته اند و قول اخیر اقوی است و بهمین
هم قائلست ملا محمد تقی صاحب جد بقدره در جد بقدر اش و این مخرج
هشتم است در بیان بکسر لام و تشدید ثاء المثلثه و از اسلیه نیز گویند

حروف لثویه

بعد از مخرج ضاد معجمه است از کنار یعنی زبان از آن موضع تا منتهای
سر زبان بعد از دندان کرسیها یعنی کرسیهای بالا و از کام که نزدیک
ثنایا باشد گفته می شود میتوان گفت که کام قید احترازی باشد یعنی
کرسیهای زیر آمد خلیفی در مخرج لام نیست از دو جانب که عبارت
از یمین و یسار است ادای حرف لام می شود حاصل آنست که مخرج لام از کناره
بادبکی زبانست با آنچه محاذی اوست از طرف کام که آن عبارت از بیخ
دندانهای ضواحک و انیاب و رباعیات و ثنایا باشد و این مخرج نهم است
نون زیر بعد لام گفته می شود و مخرج آن از فوق ثنایا از کام شد

عبان

عبان و ظاهر این مخرج دهم است و مخرج راء مهمله قریب مخرج نون
است ولی با فوقان ثنایا که طرف کام باشد از پشت زبان نیز و
سر زبان گفته می شود و بعضی را مقدم بر نون داشته اند بدلیل تبدیل
صبیان در یقیق تکلم را بلام نه بنون و این از غلبه و طوبه و تقل
زبانست و این مخرج یازدهم است در بیان حروف ذلقیه که شوند حروف

نطعیه که نطفیه نیز گفته اند در زیر

و معنی مذکورات سابقا ذکر شد از سر دندان فوق پیش که ثنایای
بالا باشد و نیز از زبان ظا و ذال معجمتین و ثاء مثلثه است و این مخرج
دوازده هم است و طا و دال مهملتین و تاء مثنات فوقانی از بیخ آن
دندان فوق پیش است یعنی از مخرج لام بالاتر و بوسط کام نزدیکت
و بعضی مخرج طا را از تاء و او را از دال بالا گرفته اند و شاید که این
توهم در بالا بودن طا از تاء از اطباق طا حاصل شده است و اما تاء را
از دال وجهی از برای او منظر نرسیده والله تعالی اعلم و این مخرج سیزده هم است
در بیان حروف شجره ذاطراف یعنی از سر دندانهای ثنایای علیا و اسلیه
سفلی و یا از علیا فقط منفصل طرف و سر زبان فرجه مشروط آن
یعنی گشادگی که لازم آن انفصالست از اجای زا و سین و صاد دوان

معلقین

بدانکه در مخرج این حروف خلاف کرده اند بعضی از سر زبان و بیخ ثنایای
علیا و بعضی از سر زبان و سر آن و بعضی از سر زبان و سر ثنایای سفلی و بعضی
از سر زبان و بیخ آن و بعضی از سر زبان و پشت ثنایای سفلی با فرجه که از انفصال
ثنایای علیا و سفلا بهم رسد گرفته اند و این قول اخیر اقوی است و فرجه
که بجهت ادای ضاد بهم میرسد بیشتر است از سین و زای و این مخرج چهاردهم
شفویة وغنویة
در بیان حرفی از شکم لب زیرین و از اطراف ثنایای علیا حرف فا طلب
نما و این مخرج پانزدهمست و کن ادای حق مخرج واو غیر مدی و میم بی
غنه و بای موحده را مجملا از هر دو لب و اگر منفصل انرا خواسته باشی
از میانه هر دو لب مجتمعا که غیر مطبق باشد واو را ادا کن و میم بی غنه
و با را از بیرون لب که خشکی آن لبها باشد و درون لب که تری آن باشد
بطریق لف نشر مرتب یعنی میم از بیرون و با از اندرون لب گفته می شوند
و این مخرج شانزدهمست غنه از خیشوم دان خیشوم سوراخ بینی است
و غنه آن صوتیست که از خیشوم بیرون می آید و آن در میم بی اظهار و که در حالت
ادغام و اخفا آنست و در نون بی اظهار که در حالت اخفا و ادغام با غنه
باشد و این هر دو در این حالت از حروف فروعند بدانکه چند حرف دیگر
هستند

هستند که از این حروف متفرع شده اند اگرچه مشکل شکل مخصوصی نکشته
اند و آن بسیار است اما آنچه قرا بروایت متواتره در مواضع متکثره قرائت
نموده چهار است اول همزه مسهله که فرع همزه محققه است و سیبویه بران رفته
که یکقسم است بین همزه و الف و بین همزه و واو و بین همزه و یا دویم اماله
محضه است و بین بین که فرع الف منتصبه غیر ممالست و اما سیبویه اعتبار
اماله بین بین نمیکند و میگوید هر الفی را که اماله تمام نمودند ان نزدیک
بیا میگردد بخلاف بین بین سیم صاد اشمام کرده شده بین صاد و زای است
که فرع صاد خالصه است و یا فرع زای خالصه است چهارم لام مغلظه است
در مثل الله و اللهم و صلوة در طریق ازرق که فرع لام مرققه کننده و اینها
را از استاد بشنو فهم فوا باید گرفت والله تعالی اعلم در بیان حروف
صفات ذاتیه
بدانکه مراد از صفات ذاتیه در اینجا آن کیفیتی است که عارض حروف می شود
در وقت خروج آنها از مخارج معینه مذکوره و حروفیکه با هم متحدند در
مخرج بسبب آن کیفیات از یکدیگر ممتاز می شوند مانند صاد و سین که
هر دو در مخرج متحدند همچنانکه گذشت لکن اول از ثانی بسبب صفت اطباق
با استعلا ممتاز می شوند و ثانی از اول بسبب انفتاح با استفال و بنا بر مشهور
مجموع

این صفات ذاتیه پانزده است و آن اینست همس و جهر و اطباق و انفتاح و شدت
و رخاوت و میان شدت و رخاوت و استعلا و استفال و مد و لین و اعتلال
و صفیر و تفشی و انحراف و استطاله و تکریر و قلقله و غنه و دیگران که از جمله
است ناظم ره چند صفت دیگر زیاد کرده اند و آن اینست اذلاق و اصمات و سکون
و ضغطه و نبره و نفث و حزیز و نفخ و خفیه و این صفات ذاتیه بر دو قسم اند
یک قسم آنست که میان افرادشان تضادی معتبر هست باین معنی که هر صفتی
که ضدیتی دارد با صفت دیگر که در یک ماده جمع نمیشوند و از یکماده مرتفع
نمی شوند و این پنج است همس و انطباق و شدت و استعلا و اذلاق و قلقله
هم علی الاصح که ضدیت دارند با جهر و انفتاح و رخاوت و استفال و اصمات
و اسکان اول از اول یا اول از ثانی و هم چنین ثانی از اول یا ثانی از ثانی و قس
علی ذالك الترتیب الخ و قسم دیگر آنست که میان افرادشان تضاد معتبر نیست
چون صفیر و لین و مد و تکریر و غنه و امثال اینها که اختصاص ببعضی از حروف دارند
چنانکه مذکور خواهد شد همس بفتح ها و اسکان میم ضد جهر بفتح جیم و
اسکان ها است لغة و اصطلاحا زیرا که همس در لغت بمعنی نرمی و آهستگی و جهر
آواز بلند کردن و اشکار کردنست و در اصطلاح این فن همس صفت الحروف نیست

که در

که در مخرج ضعیف الاعتماد اند در حین تلفظ با نها نفس با ایشان بآهستگی
و نرمی جاری میشود و تکیه نمیتوان نمود بر انها بخلاف حروفات مجهوره که در
حین تلفظ با نها آواز بلند میگردد و ممنوع می شود از جریان و تا خوب اعتماد
بر مخرج انها نکند نیکو ادا نشوند و گفته اند که مثال مهموسه چنانست که دست
بر ظرف سفالین زنی و مجهوره چنانست که بر ظرف رویین زنی و حروفش
یعنی حروفات مهموسه ده اند و ان در ترکیب شخصه کسف فحث جمعند
و بعضی صاد و خاء معجمه را قوی تر گرفته اند و ظاهر اینست که کاف هم چنین باشد
والله یعلم و باقی دیگر از حروفات همه مجهوره اند صاد و ضاد و طا و ظا و
اطباق یعنی این چهار حرف مطبقه و منطبقه اند زیرا که در حین تلفظ با نها
زبان طبق شود منطبق و ملاصق بکام بالا گردد و محاذی خود از کام بالا را
بپوشد و صفت اطباق ضد صفت منفتح است زیرا که در حین تلفظ باقی
حروف که منفتحه اند زبان از کام باز می ماند و گشاده میگردد حروف
الشده و الرخوه بدانکه شدت در لغت بمعنی سختی است و در اصطلاح این
فن حروف شدیده آن حرفها را گویند که در حین تلفظ با نها آواز بقوت
بر آید و منقطع و ممنوع شود از جریان تا بحدی که اگر ساکن باشند در مخرج

بیان الشده و الرخوه

مشدّد شوند و رخوه در لغت بمعنی سستی است و در اصطلاح حروف رخاوة الحرفها
را گویند که در حین تلفظ بانها آواز بسستی برآید و نفس جاری شود و آواز را
توان کشید و نفس تنگی نکند و حروف بین الشدة و الرخوة آن حرفها را
گویند که در حین تلفظ بانها بین بین باشند نه بسیار سخت که ممنوع از جریان
و نه بسیار است که بسهولت جاری شوند پس حرف بین الشدة و الرخوة
در ترکیب نور عاملی که هشت حرف باشد جمعند و بعضی الف و واو و یا را
بین الشدة و الرخوة ندانسته اند و هشت حرف دیگر که مجتمع اند در ترکیب قطبك
اجدت اینها را متصف بصفت شدید دانند و حرفهایکه متصف بصفت
رخاوة اند ما بقی از حرف هجا بعد از اخراج حروف نور عاملی و قطبك اجدت
اند و اینها را در ترکیب حس شخص هز فظ غض سذ بی خلاف و واو و یا و الف
علی الخلاف جمعند حروف استعلا و استفال بدانکه استعلا در لغت طلب بلندی
کردن و استفال طلب پستی نمودن و ذلق کناره و تیزی چیزی و صمت خاموشی
و سنگینی است چون در تلفظ نمودن بحروف هجا در نزد بعضی از اینها زبان
میل ببالا کند و در نزد بعضی میل بپایین و بعضی از حروف از کناره و تیزی زبان که
لازم دارد و خفت و آسانی را و بعضی دیگر از وسط زبان که لازم دارد ثقالت

و اذلاق و اصمات

ودشوار

و دشواری را از این جهت این حرفها را که تفصیل اینها بیان می شود مسمی
باین اسامی نموده اند اما حرف مستعلی که در حین تلفظ بان زبان میل به
بالا و بکام نزدیک شود و آن ضد حرف مستفل است که در حین تلفظ بان
زبان میل به پایین و از کام دور ماند بعضی گفته اند مستعلیه از این جهت گویند
که در حین تلفظ بانها آواز بلند شود و اینها هفت حرفند که در ترکیب
قظ خص ضغط جمع اند و اما الحرفهایکه در حین تلفظ بانها از کناره و
تیزی زبان ادا می شوند بطور خفت و آسانی در ترکیب فرّ من لبّ جمعند
و اینها را متصف بصفت مذلقه دانند زیرا که مراد نون و لام و را هر سه از کناره
و تیزی زبان ادا می شوند و فا و میم و با از کناره لب ادا می شوند و حرفهایکه
از کناره زبان و لب ادا شوند باللزوم اخف اند از حرفهایکه از وسط ادا
شوند و حروف مصمته ضدش یعنی ضد مذلقه دانند بضبط یعنی در نزد
قرّا مضبوط و مبرهن است و غیر از حروف ششگانه فرّ من لبّ از حروف
هجا مصمته گفته اند بجهت اینکه در حین تلفظ بانها ثقیل و سنگین ادا
می شوند از این جهت است که در لغت عرب کلمه چهار حرفی یا زیاده که تمام
بنای او از حروف مصمته باشد نباشد مگر چند کلمه مانند عسجد و عسعس و

ونفشی و صفیر

وعطوس و گفته اند که اینها نیز اصلی نیستند حروف قلقله و ساکنه
و مضغوطه بدانکه از جمله صفات ذاتیه حروف که سکون قلقله
است قرا را اختلافست در ضدیت این هر دو و بعضی را اعتقاد آنست که
این هر دو از جمله صفات غیر متضاده اند ولکن علی الاصح والاشهر
بین القراء آنست که این هر دو نیز از جمله صفات متضاده اند و ناظم ره
نیز اعتقاد همین است از این جهت است که فرموده است ضد اسکان
قلقله مضغوطه قلقله بمعنی تحرک و تزلزل است و این حروف را اگر ذکر
می شود از این جهت قلقله گفته اند که در مخرج در حالت سکون
با وقفی اصلی تا قدری بجنبد نیکو ادا نشوند بخلاف ساکنه و انرا لقلقله
نیز گفته اند و مضغوطه هم گویند زیرا که در حالت سکون مط
از غایت فشرده گی آوازی لاحق این حروف می شود و حروف قلقله را باتفاق
قرا این حروف پنجگانه جد قطب که و همزه و تای مثناة فوقانیه و
صاد مهمله را نیز قلقله دانسته اند و قلقله بودن تا خالی از قوتی نیست
و یک صفت دیگر از صفات ذاتیه ممیزه بح است ببای موحده و حای مهمله
و بحه حای مهمله را بدان واو را از این بجهت مبحوحه گویند که در حین

تلفظ

تلفظ بان فشاری در گلو بهم رسد و اگر فشار بهم رسد نمیشود زیرا که هر دو
در مخرج نهایت قرب را دارند و یک صفت دیگر تفشی است و متصف بان
شین معجمه است از این جهت تفشی گویند که در حین تلفظ بان در مخرج
پراکنده و پهن می شود تا بحدیکه بمخرج طا میرسد که نهایت مخرج شین است
و با آنکه در حین تلفظ بان در میان کام و زبان بادی پراکنده می شود
و بعضی که از جمله ایشانست ناظم ره بر آنند که حروف چند که مجتمع در کلمه مشرف
اند تفشی اند و دیگر صاد و سین مهملتین و زای متصفند بصفت
صفیر هشت گردنست و این حروف را مصفره از این جهت گویند که در حین
ادای اینها آوازی صفیری از میان دندانها و سر زبان بیرون آید
حروف مد و لین که جوفیه و هوائیه واو ساکن ما قبل مضموم و الف و یای
ساکن ما قبل مکسور مسمی اند بحرف علت زیرا که مد بمعنی کشیدنست
و در وقت تلفظ باینها تا کشیدن از مخرج بهم رسد این حروف نیکو ادا
نشوند و واو و یای ساکن ما قبل مفتوح مسمی اند بحرف لین و لین نرمیست
زیرا که در هنگام تلفظ باینها آواز نرمی بر آید و هر یک از مد و لین
مسمی بجوفیت و هوا یعنی این هارا جوفیه و هوائیه نامند چونکه

نامند و حروف مبوره و منفوشه و منفوخه

ازجوف و هوای دهن و لب ادا شوند و یک صفت دیگر نبر است و متصف
بان همزه است و در وجه اتصاف بان خلافست بعضی میگویند که نبر بمعنی همزه
در میان آوردند و مصر بودن در تحقق است وجه اتصاف است که همزه محقق
و بیک ادا نمیشنود مگر مصر بودن در ادای ان بقدر اصرار و بعضی دیگر میگویند
که نبر بلندی است و همزه بلندترین حروف است و در ادا کردن قوتی تمام باید
کرد بین جهت تخفیف او را تسهیل میکنند و یا انکه نبر بمعنی بلندی و برآیت
چون که همزه بنا بر معنی که داده شد و نیز گفته می شود از این جهة او را منبوره گویند
وصف دیگر نفث است و نفث بمعنی بیرون کردنست و یا بمعنی بینی پیوسته
پیچیدنست و متصف بان ثای مثلثه است ثا را ازین جهت منفوثه گویند که در حین
تلفظ بان بادی از مخرج او بیرون می آید و یا انکه سر زبان بسر دندانهای ثنایای بالا
می پیچد و دیگر صفت بحریست بحریر بمعنی گرفتگی گلوی باشد و متصف بصفت بصفت
بحریت خا معجمه فوقانی است چون که در هنگام تلفظ بان اوازی مسموع
می شود مانند آواز کسیکه گلو بش گرفته باشد و دیگر صفت نفخ است و نفخ بمعنی
دمیدنست و متصف بصفت منفوخه فا است و وجه اتصاف بان آنست
که اطراف جزئها مانند اغلب حروف ممدود نیست که مانع عبور هوا و تجافی فضا باشد

از

از محل اعتماد آن لهند و بادی دمیده می شود حروف معتله و منحرفه و حروف
تکریر و مستطیله ها و حرف مد که سابق بر این شناخته شده بود هر یک
مخفیه یعنی متصفند بصفت خفا از غایت سبکی و پنهانی که دارند خوف
آن هست که پوشیده گردند و از لفظ ساقط شوند ازین جهت است که ها در
اغلب اوقات مصله و حروف مد را بمد در نزد همزه با سکون قوی میکردند و
دیگر بعضی صفت همس است بضم ها و سکون شین معجمه مخلّه مشدده و متصف
بصفت همس ها است و همس بمعنی راندنست چون که در حین ادای ها نفس رانده
می شود بجهتی که از آن بناف میرسد و دیگر حروف که مجتمع در ترکیب آوی
می باشند که همزه و الف و واو و یا بوده باشد متصفند بصفت اعتلال
وجه اعتلال بمعنی تغیّر و تبدّلست و این حروف را تغییر و تبدیل بسیار میدهند مانند
حذف و قلب و تسهیل تا بدرجه صحّت برسند هم چون تصرفاتیکه بجهة علیل مینمایند
از اقسام معالجات و دیگر صفت تکریر است و در بین حروف هجا راء مهمله را
مکرّر و ان در حالت سکون زیرا که در حالت تلفظ بان سر زبان
میلرزد گویا دو بار گفته می شود از این جهت است که راء را قائم مقام دو حرف کرده
اند در احکام متعلقه مثل اماله و تفخیم و غیره ها و را صلاحیت تکریر با الذات دارد

یعنی در حین نطق بان سر زبان مرتعد می شود و تکرر میگردد خصوصا در وقتیکه
مشدده باشد و تکریر را ائمه قرائت لحن دانسته اند پس لازمست که نیکو ملاحظه
نموده تا تکرر مفرط بعمل نیاید و دیگر صفت انحرافست و در این حروف منحرف
دان لام و راء چه در حین تلفظ باین دو حرف سر زبان میل می نماید بجانب کام
و بعضی بر آنند که منحرف لامست و بس و این اقوی است و دیگر در این حروف هجا
ضاد معجمه متصف بصفت استطالت و استطال یعنی طلب درازی کردن
باشد و او را مستطیله گویند بجهت آنکه در وقت تلفظ بان زبان از مخرج ضاد
دراز کشیده میشود تا نزدیک بمخرج لام و یا آنکه در گفتن درازی دارد و یا آنکه
استطلال یعنی طول بهم رسانیدن و سرکشی نمودنست و بنا بر این وجه اتصاف
است که تلفظ بان چنانکه بایست و شایسته بود بجهت هر کسی اتفاق نمی افتد مگر
بمشقت و تعلیم استاد و لهذا فرمودند جناب امیر المؤمنین علیه السلام انا افصح من
نطق بالضاد حروف غنویه یکی دیگر از صفات بعضی از حروف غنه است و آن آواز
یست که از بیرون نفس بخیشوم بهم رسد چنانچه گفته اند اندرون دماغ دان
خیشوم غنه صوتی کز او شود معلوم پس غنوی دان در این حروف
میم ساکن مدغم و نون ساکن و تنوین که نون ساکن ملفوظی باشند

یقین

یقین و جزم نه مطلقا بلکه در حالت ادغام و اخفا غنه چون
در حالتی باشد که قرین ادغام شود یعنی نون ساکن و تنوین وقتی
که غنویند که بمیم و نون بالاتفاق و بواو و یا علی الاصح والاشهر برسند که این ها
را غنویه میگویند بجهت آنکه در هنگام تلفظ باین ها در حالات مذکوره صوت
از دماغ بیرون می آید با ملازمت زبان مخرج او دیگر صفت هت بفتح ها
و سکون تای مثنات فوقانی و متصف بان تای مثنات فوقانی است نزد بعضی
و وجه اتصاف انست که هت بمعنی قطع است چه در حین تلفظ بان صوت قطع
میگردد و بمرتبه که نفس حبس میگردد و بنا بر این صفت هت با قلقله منافات
دارد که سابق بر این ذکر شد که قلقله بودن تا اقوی است والله یعلم
در بیان استعاذه که بدلیل قول خدای تعالی که در سوره نحل فرموده است
فَاِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ که متبادر از امر فوق
وجوبست و چون اصل برائت ذمه است خوانیدن که امر در اینجا یا از جهت
رخصت و ارشاد باشد مثل قوله تعالی فاذا حللتم فاصطادوا و یا محمول بر
استحباب باشد چنانکه علما اصحاب و هدا اهل حق است پس استعاذه
بنا بر اصح مستحب خواهد بود ازین جهت است که ناظم فرموده است در

بعضی واجب میدانند

اصح قبل از قراءت استعاذه مستحب ودر صیغه استعاذه
خلاف کرده اند بعضی اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم را صیغه
استعاذه میدانند و بعضی اعوذ بالله من الشیطان میگویند بحذف رجیم
و بعضی اعوذ بالله من الشیطان الرجیم را میدانند و اشهر بین اهل ادا که ائمه
قراءت باشند قول اخیر است و همه جایز است و اما کیفیت گفتن آن تابع
قرآن بود در جهر و اخفا بی سبب یعنی قاری قرآن استعاذه
را تابع قراءت خود باید نماید در جهر به جهر و در اخفا به اخفات اگر سببی
مانع نشود و سبب را نماز و حضور استاد و حال تنهائی تفسیر نموده اند
هر چند در این سه صورت قراءت را بلند نمایند باید که استعاذه را آهسته
بگویند و در نزد جمیع قرای سبعه جهر بر بودن استعاذه بغیر از نماز فریضه
و مستحبه روایت شده است و از نافع اخفات آن و در جمیع قرآن اعم از
نماز و غیر آن نیز وارد شده است و همچنین از حمزه در ما سوای سوره فاتحه
بالجمله
و آنچه مشهور است بغیر از نماز تابع قراءت است اما در خصوص حال تنهائی
و حضور استاد چیزی بنظر نرسیده والله اعلم در بیان بسمله بدانکه در
در بسمله خلافست بعضی از علمای حنفی و مالکی از قرآن نمیدانند بلکه ذکر شر
تیمنا

تیمنا و تبرکا میدانند و بعضی از قرآن میدانند و لکن جزء هیچ سوره نمیدانند
بلکه آیه برأسه میدانند و بر این اشعار نموده است بسمله از مصحف
و جمهور دانا اینی و بعضی جزء سوره حمد فقط میدانند لا غیر و
قرآن را بمنزله سوره واحده دانسته و ذکر بسمله را در ابتدای حمد مجزی
از همه سور دیگر میدانند مانند حمزه که میگوید القرآن کله عندی کا
السورة الواحدة فاذا قرأت الحمد مؤخر البسملة مقدم فاولی اجزائی مقدم لکن در اصح
از قرآنست و جز سوره توبه جزء اول هر سوره از سور قرآ
اینست پس بسمله را در افتتاح و ابتدای جمیع سورها جز سوره
توبه بخوان و اند در اجزای مخیری یعنی در اجزای قرآن که بغیر از ابتدای
سوره باشد مانند جزو و نصف جزو و حزب و غیر اینها اگر خواسته باشی
که بخوانی مجملا مخیری و تفصیل آن اجمالی اینست که اجزای قرآنی با
بنام حق تعالی که اعم از لفظ جلاله و غیر آن چه مظهر باشد مثل الله لا
اله الا هو و چه مظهر باشد انضمام از اینکه ضمیر بارز باشد مثل هو الحی
الذی لا یموت یا ضمیر مستتر باشد مثل تولج اللیل فی النهار مصدر باشد
اجزای قرآن و یا مصدر به نام شیطانست ایشم یا مظهر بود مثل

الشیطان یعدکم الفقر و یا مضمر بود آن نام شیطان خواه بارز مثل
انه عدو مضل مبین و خواه مستتر مثل و قاسمهما انی لکما لمن الناصحین
پس بسمله با اول که نام حق تعالی بوده باشد مظهرا کان او مضمرا باید
کفت و ترک بسم الله از دوم که نام شیطان باشد انسب مظهرا کان
او مضمرا مستحسن است و اگر نه این که نام شیطان باشد و نه آنکه
نام نام حق تعالی باشد بود بودن مخیر ما بین کفتن بسمله و نه کفتن
آن احسن است که از اینکه حکم بایجاب یا بنفی کرده شود در بیان وجوه

بیان استعاذه و سوره

جایزه و ممتنعه بسمله هرگاه بسمله واقع شود ما بین استعاذه و سوره
و یا ما بین سورتین وجه هشت و چهار از آن یعنی دراوّل چهار وجه منقول
میشود اول وصل اول بسم الله باخر استعاذه یا سوره ماضیه و قطع
آخر بسم الله از اول سوره آتیه دوم قطع طرفین بسم الله یعنی قطع اول
بسم الله از آخر استعاذه یا از آخر سوره ماضیه و قطع آخر بسم الله از
اول سوره آتیه و سیم بعکس این که قطع طرفین باشد یعنی وصل طرفین
که وصل اول بسم الله باشد باخر استعاذه و یا باخر سوره ماضیه و
چهارم بعکس آن که وصل اول و قطع آخر باشد یعنی قطع اول بسم الله
از آخر

از آخر استعاذه و یا از آخر سوره ماضیه و بوصل آخر بسم الله با اول سوره
آتیه باشد پس هرگاه این چهار وجه را دانستی با سه وجه آخر این که عبارت
از قطع طرفین و وصل طرفین و قطع اول با وصل آخر بسم الله باشد جایز دان
وصل بسمله را ای نوعها این اما وصل اول بسم الله باخر استعاذه
و یا باخر سوره ماضیه و قطع آخر آن از اول سوره آتیه جایز نیست
مطلقا چه واقع شده باشد بسم الله بین استعاذه و سوره و چه بین السور
باشد زیرا که بسم الله بنابر اول جزء استعاذه میشود و سوره بی بسم الله
میماند و بنابر ثانی جزء سوره ماضیه میشود و سوره آتیه بی بسم الله
باقی میماند بیان استحباب بسمله آنکه وصل نمودن آخر بسم الله

باسوره عبس

با اول پنج سوره الحمد که حمدله حمداش میکویند و با اول سوره
رحمن مستحب است و نیز با اول سوره قمر و با اول سوره حاقه و با
اول سوره قارعه و با اول سوره اقترب وصل باید نمود که مجموع ده
سوره میشود و قطع آخر بسم الله از ده سوره که ذکر میشود از ائمه قراءت
مرویست پس با سوره محمد و با سوره تکاثر وصل آخر بسم الله را لکن
و نیز با سوره عبس و سوره تبت و دو سوره لا اقسم و دو سوره

ویکل کلا و ویل للمطففین باشد و سوره لم یکن وصل بسم الله ممکن و وجه قطع
بر ناظر ذکی بکلمات اوایل سور مذکوره مخفی نیست زیرا که این کلمات اوایل سور
یا کلمه نفی اند یا کلمه عذاب پس مناسب نیست که بسم الله را با این سور وصل نمایند

در بیان صور اربع هاء کنایه

بدانکه مراد از هاء کنایه در اینجا ضمیر مفرد مذکر غایب است
و آن از چهار صورت خالی نیست یا ما قبل و ما بعد آن هر دو متحرکست و یا ساکن
و یا ما قبل ساکن و ما بعد متحرک و یا بعکس این اما در صورت اول جمیع قرّاء اتفاق
نموده اند که باید با صله خوانده شود یعنی اگر ضمه داشته باشد او را اشباع
نمایند که از او واو و اگر کسره داشته باشد او را اشباع نمایند که از او یا تولد
نماید و ناظم ره در بیان این صورت فرموده است **هر ضمیری که ساکن
نیست قبل بعد او چون به آن** که ضمیر کسره دارد **و انه من** که
ضمیر ضمه دارد **بی صله مگذار او** یعنی چنان بگو که از
اول یا و از ثانی واو حاصل شود و این قاعده جاریست در جمیع مثالهای که ما
قبل و ما بعد ضمیر متحرک باشد مگر در بعضی از الفاظ مخصوصه که بعضی از قرّاء
در آنها خلاف کرده اند و بهمین اشاره نموده ناظم ره که فرموده **در جز این**
دو مثال متن **عاصم** که یکی از قرّاء سبعه است **چه در یرضه لکم با**

هن

قصر ها خوانده است نظر باصل نموده زیرا که در اصل یرضاه با الالف بوده
و الفاظ دیگر که خلاف نموده اند مانند یؤده و یؤته و نوله و نصله و یأته و یتقه
فالقه پس بعضی ضمایر این کلمات را با صله خوانده اند و بعضی باسکان خوانده
اند و بعضی بقصر یعنی بحرکت هاء بی صله خوانده اما در صورت ثانی و ثالث
جمیع قرّاء اتفاق کرده اند که بی صله باید خوانده شود و اما در صورت رابع
نیز بی صله خوانده اند مگر ابن کثیر که در همه جا با صله خوانده است و موافقت
ابن کثیر نموده است حفص راوی عاصم در یک لفظ مخصوصه و بیان آن لفظ
مخصوصه نموده ناظم ره بقول خودش که فرموده **با صله فیه مهانا لیک
باشد حفص را** و شاید وجه موافقت در این لفظ مخصوصه آن باشد
که از کسره بضمه رفتن ثقیل است پس با صله خوانده که از سکون بضمه رفته باشد
والله اعلم بالصواب **در بیان مد و قصر و حرف مد که شرط نیز گویند و سبب آن که موجب گویند**
بدانکه مد باصطلاح قرّاء عبارتست از امتداد صوت بتلفظ حرف مد زیاده بر
مد طبیعی و ذاتی با وجود سبب مد و این را فرعی و عرضی گویند و قصر عبارتست از
القای این زیادتی امتداد و ابقای مد ذاتی که او را اصلی و ذاتی و طبیعی گویند
و حروف مد سه اند از این جهت گویند که این ها چون باقی حروف مکانی و حیزی ندارند
مقصد

که با تمکان منتهی شوند و صوت منقطع گردد بلکه در ادای این حروف صوت امتدادی
می یابد و بهوا منتهی میشود و این امتداد را در مد ذاتی و طبیعی بمقدار یک الف تقدیر
کرده اند یعنی بان مقدار زمان که گفته شود الف و در مقدار مد فرعی قرّا را
اختلافست عاصم بمقدار سه الف تقدیر کرده است یعنی هرگاه حروف مد یکی از
اسباب که مذکور می شود ملاقی شوند بقرائت عام بمقدار چهار الف مد باید
داد و اطول از عاصم و ورش و حمزه است و قصر از ایشان غیر اینها لست و ما به
التفاوت یک الفست چون تعریف مد معلوم شد بدانکه شرط مد یعنی حرف مد
بر دو قسم است قوی و ضعیف قوی واو ساکن ماقبل مضموم و یای ساکن ماقبل
مکسور است و الفست و ضعیف واو و یای ساکنین ماقبل مفتوحند و ناظم ره
مثال هر دو را بیان فرموده در این بیت **حرف مد دان واو الف**
یای در انوحیها یقین واو یا نیز در خوف لین بی شک حرف لین
یعنی حرف مد قوی واو و الف و یای که حرکت از جنس خود داشته باشد ما
نند انوحیها که هر سه در این مثال جمعند و حرف مد ضعیف که از حروف لین خوانند
واو و یای ساکنین ماقبل مفتوحند که در کلمه خوف لین جمعند چون که شرط مد
معلوم شد بدانکه سبب و موجب مد نیز بر دو قسم است معنوی و لفظی اما

معنوی

معنوی در کلمات منفیه باشد بجهت مبالغه در نفی مثل لا ریب و لا شریک
و لا جرم و لا شبهه و لا جناح و لا خیر و لا ملجا و لا منجا و لا مفر و امثال ذالک
و این مد مخصوص است بقرائت حمزه و هم چنین قاصران منفصل در کلمه طیبه
توحید مد باعتبار موجب معنوی داده اند نه لفظی و این قسم مد را مد مبالغه
و تعظیم میگویند و بعضی این مد را مبالغه تعظیم میدانند و لفظ الله و اکر هر جا
که واقع شود میکنند و وصل واو را مد تعظیم مینامند بدلیل معنی و کلمة الله هی
العلیا و مقدار این مد وسط است و اما لفظی بر دو قسم است همزه و سکون
و همزه نیز بر دو قسم است متصل و منفصل و متصل هم بر دو قسم است مقدم
و مؤخر و ناظم ره بیان این قسم موجب نموده بقول خودش که فرموده
همزه را با حرف مد یابی مقارن هر کجا مد واجب دان جایز
هر دو چون جاؤا با واجب در وقتی که شرط مد قوی و موجب همزه
متصل مؤخر باشد و جایز چون همزه مقدم یا منفصل باشد و این هر سه
قسم در ترکیب جاؤا با مجتمع اند و اما ساکن نیز باشد که بعد از حرف مد واقع
نیز بر دو قسم است یا لازمی و اصلی و یا عارضی و وقفی و هر یک از این دو نیز
دو قسمند مظهر یا مدغم ناظم ره مثال حکم سکون لازم را چه مدغم باشد و چه

مظهر در این بیت بیان فرموده **حرف مد قبل از سکون لازمی با مد**
علم خواه مدغم خواه مظهر هر دو چون نون والقلم
ومثال وحکم ساکن عارض را بعد از یک بیت دیگر خواهد گفت چون که حکم سکون
لازمی مجتمعاً با حرف مد قوی مخالف بود با حرف مد ضعیف که حرف لین باشد
وجاییکه حرف لین با سکون لازمی مجتمع باشد در قرآن منحصر در دو موضع بود و
آن دو موضع یکی عین فاتحه سورهٔ مریم و یکی دیگر عین فاتحه سورهٔ شوریست لهذا
ناظم ره حکم آن را نیز بیان فرموده در این مصرع که **در فواتح عین در**
حال لین با توسیط مد یعنی در اول سورها که لفظ عین باشد در
حال وقف و وصل مد متوسط باید داد و در مصرع دیگر حکم میم فاتحه با سورهٔ
آل عمران را بیان نموده و آن اینست **با جلاله طول و قصر میم وصلاً**
مستند یعنی در لفظ میم فاتحه سورهٔ آل عمران دو وجه جایز است طول
و قصر اما طول بنا بر عدم اعتبار حرکت عارض و قصر بنا بر اعتبار آن ولکن طول
اقیس است زیرا که حرکت عارضی است و اصل عدم اعتبار عارض است و اما حکم
ومثال ساکن عارض اینست **حرف قبل ساکن عارض سه وجه از**
مد لین خوان چه خوف و خیر و سوء و شیء رضوان

حور

حور عین یعنی حرف مد و حرف لینی که پیش از سکون عارضی وقفی واقع شده
باشد از این سه وجه بخوان طول و قصر و توسط مانند خوف و خیر که حرف لین
اند اما ذکر سوء و شیء اگرچه بعضی بدعتی انداشته مگر بمذهب ورش و جمیع قراء
در حالت وقف بسکون یا اشمام کسره وجه تجویز نموده اند هم چنانکه ذکر
می‌شود عاجلا ولکن چونکه در حکم مشارک بودن لهذا ذکر نمود و رضوان
و حور و عین مثال حرف مد اند و بالجمله شرط مد یا ضعیف است و یا قوی ضعیف واو
و یای ساکنین ما قبل مفتوحند و قوی واو ساکن ما قبل مضموم و یای ساکن ما
قبل مکسور اعم از اینکه واو و یا مکتوبی باشد و یا اشباع حرکه حاصل
شوند مانند امره الی الله و یؤتونه وامثال آن و الف و موجب مد نیز یا
و عطف علی الیا
ضعیف است و یا اضعف و یا قوی است و یا اقوی و یا اقوی از اقوی ضعیف
همزه منفصل است و اضعف مقدمست و قوی سکون عارض است خواه مدغم
و خواه مظهر و اقوی همزهٔ متصل مؤخر است و اقوای از اقوی سکون لازمست
اینهم خواه مدغم و خواه مظهر و فایده در دانستن و شناختن اینها اینست که هر
گاه شرط مد ضعیف و موجب نیز ضعیف باشد مانند خلوا الی و بنی آدم در آن
قصر است و پس هرگاه شرط مد ضعیف و موجب اضعف باشد در آن نیز قصر است

وبس مانند این واو کس و هرگاه شرط ضعیف و موجب قوی باشد مانند خوف
و کیف والموت در حالت وقف و خوف فلا یغررك والليل لباسا در حالت اد
غام در اول که سکون عارض مظهر باشد نزد جمیع قراء سه وجه جایز است طول و توسط
و قصر و در ثانی که سکون عارض مدغم باشد بقرائت ابی عمرو سه وجه مذکور جایز
و هرگاه شرط مد ضعیف و موجب قوی باشد مانند سوء و شیء ورش را در حالت
وصل و وقف بروم قصر باشد و در حالت وقف بسکون و اشمام سه وجه طول
و توسط و قصر و بعضی در سوء و شیء باین وضع گفته اند که در حالت وقف باسکان
باشمام طول و توسط و قصر از برای جمیع قراء و در حالت وصل قصر مگر ورش که در حالتین
یعنی طول و توسط را معمول داشته و تجویز قصر نکرده چه او همزه را اعتبار میکند
و باقی قراء سکون را اشهی و اگر همزه در وسط کلمه باشد مانند سوأة و کهیئة و سیئآت
ورش در آن طول و توسط معمول داشته مگر در موئلا در سوره کهف و اذا الموؤدة
در تکویر که او در این دو کلمه چون دیگران بقصر خوانده و هرگاه شرط مد ضعیف
باشد و موجب اقوی از اقوی و معلوم شد که اقوی از اقوی سکون لازمست
خواه مظهر مانند عین فاتحه سوره مریم و شوری و خواه مدغم مانند هاتین و اردنا
اللذین اما در عین طول است و توسط و بعضی قصر را نیز تجویز کرده اند کما قال

فامن

فاتمل

ابجروی و بحو عین فالثلاثة لهم یعنی سه وجه طول و توسط و قصر از برای قراء معمول است
و اما هاتین و اردنا اللذین بقرائت ابن کثیر و لفظ را بطول و توسط خوانده و هرگاه
شرط قوی و موجب نیز قوی باشد و آن یا ساکن عارض مظهر است مانند و الاسباب
و یوقنون و یوم الدین و یا ساکن عارض مدغم است مانند قال لهم و یقول ربنا
و قیل لهم با بو عمرو یا این قسم مد منفرد است و دیگری از قراء با او موافقت نکرده اند
و اما در قسم اول که ساکن مظهر باشد در آن سه وجه طول و توسط و قصر جایز است
و اما طول بنا بر اعتبار سکون عارضی و توسط بنا بر رعایت جانبین و قصر بنا
بر عدم اعتداد بعارض و لکن ظاهر کلام شیخ شاطبی مشعر بر عدم جواز قصر است
کما قال و عند سکون الوقف وجهان اصلا و هرگاه شرط مد قوی و موجب اقوی باشد
در آن طول است و بس مانند جاء و یجیء و سوء و هرگاه شرط مد قوی و موجب اقوی
از اقوی باشد در آن نیز طول است و بس مانند طا و نون و یاسین مظهرا و مانند
طاسین و نون والقلم و یس والقرآن مدغما و هرگاه شرط مد قوی و موجب
ضعیف باشد مانند انفسکم و فی انفسهم و قوا انفسکم در آن دو وجه جایز است
طول بنا بر قوة شرط و اکثر قراء از جمله ایشانست عاصم بمد خوانده اند و قصر بنا
بر ضعف سبب ابن کثیر و ابو جعفر هم بقصر میخوانند و جمهور قراء از ابو عمرو و یعقوب

و قالون و هشام و حفص از طریق عمرو و اصفهانی از ورش قصر روایت کرده
اند و وجه امتداد این حروف نزد ملاقات همزهٔ منفصل نزد آنانکه مد میدهند
آنست که چون همزه شدید است و بعید المخرج و این حروف مد متصف‌اند بخفاء
و رخاوت پس می باید که این حروف را بامتداد تقویت داد تا بسبب خفا از
لفظ ساقط نشوند خصوصا وقت سرعت تلاوت و همزه نیز نیکو ادا شود
و این قسم مد را مد منفصل و سست میگویند و هرگاه شرط مد قوی و موجب
اضعف باشد در این جمیع قراء بقصر خوانده اند مگر ورش راوی نافع که او بطول
میخواند و مجوز نیز توسط و قصر نیز نموده خواه از همزهٔ ثابت باشد مثل آدم
و اوذوا و ایمانا بضم و خواه که متغیر شده باشد بنقل مانند الاخرة یا با بدال
بالتسهیل مثل ها انتم و یا بتسهیل مثل ءامنتم تمیز بدانکه اسامی مد غیر مذکوره بنا
بر اینکه اهل قرائت تدوین نموده اند منحصر است در ده اول مد عدل مثل
و لا الضالین و وجه تسمیه این بعدل تعادل امتداد صوت است با ثقل التقای
ساکنین و در مد این قسم مدی خلاف است که محققون میکنند صوت را
بمقدار کفتن سه الف بعد از رعایت یک الف مد طبیعی ذاتی و حادرون
صوت را میکنند بمقدار دو الف یا سه الف و اهل تدویر صوت را ممتد

میدارند

میدارند بمقدار سه الف همیشه دوم مد تمکین مثل مد اولئک و وجه
تسمیه این مد تمکین امکان قاری دیر است ادای همزه محققه مثلا الصفه
از مخرج معین و مد این نیز بمقدار دو الف است سیم مد بسط مثل بسط مثل بما
انزل وجه تسمیه این به بسط فاصل شدن صوت ببسط است در میانه
دو کلمه و مد این نیز بمقدار دو الف است چهارم مد حجز مثل ءانذرتهم و وجه تسمیه این
بحجز داخل نمودن بعضی قراء الف مده فاصله بین همزتین پس این مد واسطه
حاجزه باشد و افزودند این بمقدار یک الف است باتفاق پنجم مد فرق مثل
ءالله و الذاکرین و الان وجه تسمیه این قسم مد فرق فارق بودن وی است
میانه استفهام و خبر و افزودند این مقدار دو الف است ششم مد بنیه مثل
زکریا و نساء و دعاء و وجه تسمیه این مد بنیه بنا اسماء ممدوده است
بر این بنا و مد این هم بمقدار دو الف است هفتم مد بدل مثل آدم وجه تسمیه
این قسم ببدل بدل بودن حرف مد است در این قسم کلمات از همزه و مد
این بمقدار یک الف است الا نزد ورش هشتم مد مبالغه مثل لا اله الا الله وجه
تسمیه این بمبالغه بودن مد است در وی از جهت مبالغه در نفی شیء و مد
این هم بمقدار دو الف است نزد بعضی نهم مد [illegible] مثل ها انتم بنا بر مذهب

ورش با ابدال همزه بالف و وجه تسمیه این مرتبه آنست که ورش زیاده میکند مثلا
صوت را از قدر مد طبیعی از جهت وجود ساکن بعد از حرف مد و بعد از آن
ترک میکند مد طبیعی را آن امتداد را و نیست ورا معنی دیگر همین و هشتم
مد اصل مثل جاء و شاء وجه تسمیه این قسم مد باصل بودن مد است
از حروف اصول افعال و فرق میانه این مد و مد تبیینه آنست که امثله مد تبیینه
مبنی بر مد نیز از جهت فرق میانه اسماء ممدوده مثل دعاء و ذکریاء و صحراء و حمراء
و اسماء مقصوره مثل حبلی و غیر ذالك بخلاف امثله مد اصل مثل جاء و شاء
و شاء این افعال که مد بود مد در این ها محتمل است که از جزء دیگر باشد و قدر
این نیز بقدر ارضه است والله اعلم در بیان مقدار کشش سابق بر این معلوم
شد که مد واجب آنست که شرط مد قوی و موجب همزه متصل موخر باشد و لازم
آنست که موجب سکون لازمی باشد خواه مدغم و خواه مظهر و بوافق همه جا
بر اند چون فرق معلوم شد و قدر کشش مد را نیز بدان در هر یك از مد ها
سه کانه هر کجا همزه متصل موخر است موجب یا فوق شرط یا آنکه
موجب سکون لازمی است خواه مدغم خواه مظهر مد را بقدر
چهار الف کش یا الف مد طبیعی یا بی علی الخلاف در جا بکه موجب همزه باشد

مد واجب و لازم

وبعد

و بقدر پنج الف کش اعم یا یك الف مد طبیعی یا بدون آن علی الخلاف در جا
بکه سکون لازمی باشد و بقدر سه الف بکش چون باشد موجب
سکون عارضی خواه مدغم و خواه مظهر و لکن اکثر قراء بر آنند
که در سکون لازم مدغم مد بیشتر باید داد و از مظهر و قدر مد بالنسبة
بتحقیق و تدویر و حدر متفاوت میشود و امتداد هر الفی بقدر کشیدن
یك انگشت در زمین یا بقدر عقد انگشت نه بسیار تند و نه بسیار کند
در بیان ادغام صغیر بدانکه ادغام در لغت بمعنی ادخال است چنانچه میگویند
ادغمت اللجام فی فم الفرس یعنی ادخلت و در عرف قراء عبارتست از داخل
نمودن حرفی در حرفی دیگر بحیثیتی که حرف ثانی مشدد ادا شود و غرض از
ادغام تخفیف است زیرا که اگر ادغام ننمایند باید که بعد از نطق بحرف
اول مرتبه دیگر زبان مراجعت بهمان موضع در مثلین و متجانسین و
قریب بآن موضع در متقاربین نماید تا حرف دویم را ادا نماید و تکرار
لفظ از یك موضع یا قریب بآن ثقیل است از آنکه یك مرتبه تلفظ نماید از
اینجهت ادغام می نامند تا زبان یکنوبت مرتفع شود و ادغام بر دو قسم است
کبیر و صغیر ادغام کبیر آنست که مدغم متحرك باشد و آنرا ساکن نموده بسکون

از مثلین

عارضی در مدغم فیه درج نمایند واین قسم مخصوص است بابی عمرو بروایت سوسی
و یعقوب بخلاف عنه و عاصم نیز متابعت نموده در کلمه لا تامنا وما مکنا و چون
در لا تامنا مدغم مضموم بود اشمام نموده یعنی ضم شفتین بعد از اسکان وحقّ
اشمام آنست که ظاهر شود که ضم نون اول بجهت ادغام ساقط شده نه
بعلّت لا زیرا که لا نافیه است نه ناهیه و باین سبب ادغام ناقص است و ادغام
صغیر آنست که مدغم ساکن باشد بسکون اصلی و در ثانی درج نمایند اعم از
اینکه در یک کلمه باشد یا در دو کلمه بشرط آنکه ساکن اول حرف مد نباشد
و غین معجمه که ملاقی قاف و حای مهمله که ملاقی ها و لام امر که ملاقی نون
شده باشد ایضا نباشد چون قالوا وهم و فی یوسف و لا تزغ قلوبنا و سبحه
وقل نعم کما قال علامة الجزری فی طیبة واین فی یوم مع قالوا وهم وقل نعم سبحه
لا تزغ قلوب فالتقم زیرا که در این صورت مد طبیعی و در صفت علو و نحو بسبب
ادغام ساقط می شود و هر یک از ادغام کبیر و صغیر بر سه قسمند مثلین و متجا
نسین و متقاربین اما مثلین آنست که دو حرف مدغم و مدغم فیه مماثل هم باشند
یعنی متحد در مخرج و صفات باشند و متجانسین آنست که هر دو حرف متحد در
مخرج باشند و مغایر در صفات و متقاربین آنست که هر دو حرف قریب المخرج

باشند

باشند مثال مثلین از کبیر مانند سلککم و قال لهم و متجانسین از آن مانند تکاد
تمیز و الحرث ذلك و متقاربین از آن مثل قال رب و رزقکم و ادغام صغیر که مشتمل بر
مثلین و متجانسین و متقاربین است دو قسم است متفق علیه و مختلف فیه اما متفق
علیه از مثلین در هر جا که واقع شود خواه در یک کلمه و خواه در دو کلمه و ناظم نیز
بیان نموده که ساکن است اول یعنی حرف اول که از مثلین حرف غیر مد که
یعنی اول از انها حرف غیر مد باشد زیرا که اگر حرف مد باشد مفسده که مذکور
شد لازم خواهد آمد در دوم مدغم یعنی حرف اول را در دوم مدغم کن مانند
یوجهه لکم مما سنند و یدرککم و فی قلوبهم مرض و عصوا و کانوا و مثال ذلک
مگر هاى مالیه هلک را که در ادغام آن خلافست بعضی ادغام نموده اند بجهة
وجود شرط ادغام صغیر و بعضی از جهت اظهار وقف نموده اند تا آنکه احتراز
کرده باشند از ثقل محسوسی که از وصل و ادغام حاصل میشود و متفق علیه
از متجانسین را نیز بیان کرده دال ساکن در تا ادغام مانند قد تبین و ذال
در ظا مانند اذ ظلموا تای ساکن نیز مدغم می شود بلا خلاف در دال
و طا مانند اجیبت دعوتکما و قالت طائفة اما خلافی آن یا فت یلهث
ذلک و ارکب مع از عاصم و ورود بدو روایت تا بدال و با بمیم

باشند مثال مثلین از کبیر مانند سلککم و قال لهم و متجانسین از آن مانند نکاد
تمیز و الحرث ذلک و متقاربین آن مثل قال رب و نخلقکم و ادغام صغیر که مشتمل بر
بر مثلین و متجانسین و متقاربین است دو قسم است متفق علیه و مختلف فیه
ادغام در اعراف هود یعنی عاصم ثای یلهث ذلک را که در سوره اعراف است
و بای ارکب معنا که در سوره هود است ادغام نموده در ذا لذلک و میم معنا
و هم چنین دیگران نیز متابعت او نموده مگر ورش و ابن عامر و خلف که با ظهار میم
میخوانند و مگر ورش و ابن کثیر و هشام و قالون که باظهار ثا میخوانند و نیز از
جمله متفق علیه است که دو حرف متجانس که در یک کلمه واقع شوند از آنها ناظم
ره بیان فرموده در احطت در بسطت ادغام ما فرطت دو جا
لکن نه مطلق بلکه بشرط اینکه طای ساکن با بقای وصف اطباقش
یعنی صفت اطباق طا باقی بماند نی شود ادغام مبتا مخفی عامانا د که این شرط بقای
وصف اطباق طا و ادغام آن در تا که ناظم فرموده فرض محالست زیرا که اطباق
صفت ممیزه طا است از تا و بقای صفت ممیزه باعث اظهار میشود نه ادغام زیرا که
مباین هم دیگر اند و در ادغام مماثلت شرط است پس اگر میگفت با بقای وصف
استعلا بنا بهتر بود و این قسم ممکنست و عمل نیز بر اینست و اما متفق علیه از

ادغام

از ادغام صغیر متقاربین اینست که ناظم بیان فرموده قاف نخلقکم در سوره
و المرسلات است بکاف ادغام کردد بی خلاف با بقای وصف
استعلا و با بی بقای وصف استعلای قاف یعنی در ادغام کسی
خلاف ننموده و لکن در بقای وصف استعلای آن خلاف نموده اند
و اگر بقای آن نمایند بهتر است و اما مختلف فیه از ادغام صغیر متقاربین که
ذال ساکن ذ اتخاذ و اخذ یعنی از باب ثلاثی مزید فیه مجرد از امثلهٔ
کن بتا در نزد نافع و ابی عمرو و ابن عامر و دیگر و روح مانند اتخذتم و اخذت
و لکن حفص با اظهار میخوانند و لی در هر دو جا یعنی در مجرد و مزید
فیه آن و نیز عاصم بروایت بکر با دیگران بغیر از همزه نون د و طسم را در میم
ادغام نموده اند و ایضا نون و یس و نون نون و القلم را ادغام نموده اند
در واو مگر حفص و حمزه و ابن کثیر و ابو عمرو و قالون که با ظهار میخوانند و نیز
از جمله متفق علیه متقاربین است که لام قل و لام بل و لام هل شود مدغم
این لام و رسد هر که برا مانند قل ربی و بل ربکم و هل در قرآن بران
نرسیده و در اینها خلافی نیست مگر در یک جا و یک لفظ که سکت
و اظهار است و آن در لام بل ران است که برا رسیده لکن حفص را

۲ اظهار آن نزد قمریه

یعنی این خلاف که یکبک واظهار خواندن باشد از برای حفص است لا غیر در بیان
ادغام لام تعریف نزد حروف شمسیه و لام ال تعریف مدغم شود در نزد
از چهارده حرف هجا که آن تای مثناة فوقانیه وثای مثلثه و لام ونون
وبترتیب حروف ابتثا از دال مهمله است باقی تا بظای معجمه مانند والتین و
التواب واللیل والنهار والذین والذکر والرزق والزکوة والسلام والشمس
والصیف والضحی والطیب والطاهر در بیان احکام میم ساکنه نزد حروف هجا که محکوم سه حکمست
ادغام واظهار واخفا وتفصیل آن اینست که میم ساکن در نزد میم ادغام
باغنه است و اظهر یعنی اشد اظهار است نزد حروف سه کانه بوف
پس در نزد واو وفا مبالغه در اظهار باید نمود بسبب قریب که در مخرج دارند
تا مخفی نشود ولکن در نزد با اخفا اصح است اگرچه قول ضعیفی بادغام
باغنه نیز دارد و اظهار باید نمود با دیگر حروف هجا یعنی
در نزد حروفات دیگر که بغیر از میم و با و واو وفا باشند باید اظهار نمود والله
در بیان احکام نون ساکن نزد حروف هجا بدانکه مراد از نون ساکن آن نونیست
که در وسط کلمه و در آخر آن میباشد مکتوبا واز تنوین آن نونیست که در
آخر کلمه باشد ملفوظا نه مکتوبا وعلامت وی دو ضمه و دو فتحه و دو کسره است

اول

اول در وقف مبدل بالف میشود بخلاف ثانی وثالث که حذف میشوند
اما در اصل مثل هم اند در عدم حذف چون این معلوم شد حکم نون
ساکن مکتوب وتنوین را بر حروف هجا یعنی در نزد حروف تهجی نیز
بدان که مجملا قلب است و ادغام است و اظهار است و اخفاست وجمعا آن
چهار تا است اما تفصیل هر یک قلب میشود این نون وتنوین در نزد
حرف با بمیم بجهت سهولت در لفظ زیرا که میم مواخی نون است در غنه
واکثر صفات ومشارک باشد در مخرج واکثر صفات و ادغام میشود این
نون وتنوین در نزد حروف یرملون ووجه ادغام نون وتنوین نزد
این حروف قرب مخرجست ودر نزد حروف اءح خعه که حروف حلقند حکم
حکم نون ساکن وتنوین اظهار است ووجه اظهار بعد مخرجست ولکن
اظهار در نزد خا وغین معجمتین کمتر وما یل باخفاست باعتبار قریب فی الجمله و
اخفای نون وتنوین نزد دو است یعنی نزد حروف ما بقیست از باو یرملون
وحروف حلق است ووجه اخفا آنست که این حروف از مخرج نون نه بسیار دور
دند مانند حروف حلق که اظهار شود ونه بسیار نزدیک اند مانند حروف
یرملون که ادغام شود بلکه در قرب وبعد متوسط اند پس باید بوضعی ادا شود

که متوسط باشد و آن اخفاست و غنه هم لازم وی است زیرا که در این صورت
نون از خیشوم گفته میشود پس چون که علت اخفا معلوم شد بدانکه اخفای
نون در نزد حروف مابقی متفاوت است بشدت و ضعف باعتبار قرب و بعد
مانند کاف و قاف که اخفا و غنه نون در نزد این دو حرف کمتر باشد از نون
نیکه بدال و شین و جیم مانند انتها برسد والله اعلم **در بیان ادغام با غنه و اظهار نون نزد یا و واو**
بدانکه تنوین و نون ساکن مکتوبه در نزد لام و را ادغام بی
غنه است بلا خلاف و در نزد میم و نون ادغام با غنه است باتفاق و در نزد
یا و واو با غنه است مع الخلاف و خلف که راوی حمزه است در آن خلاف نموده
یعنی بی غنه خوانده و از دوری از کسائی از طریق ابو عثمان ضریر بی غنه بخلاف
روایت شده است و بعضی از ابی جعفر در لام و را سه وجه نقل نموده اند ادغام
بلا غنه و مع الغنه و اظهار و معنی غنه در سابق ذکر شد و ناظم ره بعدم غنه
قایل شده از این جهة گفته با یومن دان غنه چون که قاعده سابق که
عبارت از ادغام نمودن نون ساکن در نزد حروف یرملون باشد در جمیع
صور و کلمات جاری نبود زیرا که نون ساکن اگر بیا و بواو در یک کلمه واحد
برسد ادغام نمیشود باتفاق چه اظهار آن احق از ادغام اوست زیرا که

منیه

مشتبه بمضاعف نشود و متفق علیه آن در قرآن مجید منحصر در چهار
کلمه است و امثال را استفاده نموده فرموده است و اظهار نون کن
چهار رجا دنیا و بنیانه قنوان صنوان مطلقا یعنی در هر جا که
یافته نشوند و بهر قسم که استعمال شوند مضاف او غیر مضاف **در بیان اظهار نون ساکنه بروایت** چونکه متفق علیه از مختلف عنهما از قاعده سابق
را ذکر نموده شروع نمود در مختلف فیه ان و فرمود حفص را اظهار
و سکت نون من راق ای جوان یعنی حفص نون من را
نزد را با اظهار مع السکت میخواند لا غیر حال وصل اظهار نون
نون و یس و القرآن یعنی ایضا حفص در حال الوصل نه وقف نون ن و القلم
و نون یس و القرآن را نزد واو باظهار میخواند لا غیر **در بیان تفخیم و ترقیق الف**
بدانکه تفخیم در اینجا عبارت از فربه کردانیدن حرفست و تفخیم و تغلیظ
هر دو بیک معنی است این قدر هست که تفخیم را در را استعمال مینمایند
غالبا و تغلیظ را در لام در حین مقابله هر دو و در الفات که بعد از حروف
استعلا واقع میشوند نیز بیشتر تفخیم استعمال مینمایند و ترقیق عبارت از
ضعیف و نازک ادا نمودن حرفست والف فی نفسه متصف بصفت تفخیم و ترقیق

حفص نزد واو

نمی‌شود بلکه تابع ما قبل خود است یعنی اگر آن حرف قبل که یکی از حروف استعلا باشد

یا لام مغلظه باشد الف را باید تفخیم نمود و الا باید ترقیق کرد و ناظم رح در بیان

این معنی بوده که فرموده است هست تفخیم الف با انتصابش یعنی راستی

و بلندیش مستقر بعد استعلا یعنی حروف استعلا و لام و تغلیظ

اند اگر بعضی از محشین گفته اند که تقیید نمودن ناظم رای بالف ر تغلیظ

خوب نیست بخلاف لام نیز اگر لام با الف می‌شود که مرققه باشد مثل لا حول

و میشود که مغلظه باشد مثل الله و اللهم انتهی مخفی نماناد که این بحث

و اعتراض از قصور بحث و تحت در کلام فراست زیرا اگر الف بعد از را نیز

می‌شود که مرققه باشد مانند دار القرار و مجریها در حال اماله هم چنانکه

خواهیم ذکر نمود در باب اماله انشاء الله در بیان تغلیظ و ترقیق لامات

بدانکه اصل در لام ترقیق است و تغلیظ آن بسبب امر دیگر است مثل مجا

ورت حروف استعلا و لکن تصور نشود که مجاورت حروف استعلا باعث

وجوب تغلیظ لام میشود بلکه جایز است و از اینجاست که بعضی تغلیظش

میکنند و جمهور ترقیق مینمایند اما اگر مجاور حروف استعلا نشود البته

ترقیق واجب است و مصریان این تغلیظ را از طریق ازرق و غیر از ورش

از ورش

ورش نقل کرده اند اگر قبل آن لام یا بعد از آن یا از هر دو طرف از حروف استعلا

واقع شود مثل و لیتلطف و صلوات و خلطوا اما جمهور مثل ابی عمرو و صاحب

شاطبی و غیر تغلیظ لام مینمایند که قبل آن صاد یا طاء مفتوحه یا طاء ساکنه باشد

و لام هم مفتوح مشدد یا غیر مشدد باشد هذا الصلوة و الصلوات و یصلبوا

و یصلی و الطلاق و بطل و مطلع الفجر و ظلموا و من اظلم و امثال ذالک و لکن

در مثل یوصل و بطل و ظل که لام در یک طرفست در حالت وقف دو وجه جا

یز است و تغلیظ ارجح است و در صلصال تغلیظ نیز روایت کرده اند و لکن

ترقیق اصح است چنانکه در شاطبیه مذکور است و هم چنین اگر میان لام مفتوحه

و حروف مذکوره از صاد و طاء مهمله الف واقع شود ترقیق و تغلیظ هر

دو جایز است در حالین و لکن تغلیظ اشهر و اقیس است مثل فصالا و اطال

و امثال ذالک و همچنین در و لا صلی و فصلی و اذا صلی در راخر است در

حالین و در یصلی در حالت وقف و در یصلیها و یصلی و تصلی و سیصلی

در حالین دو وجه جایز است و لکن در این سه کلمه که اخر آیه اند ترقیق و این

شش کلمه دیگر تغلیظ اولی است و در مصلی قید وقف کرده شد زیرا که در و

صل تغلیظ فقط باشد و نیز میباید دانست که در فوات الیا تغلیظ با فتح لام

باشد و ترقیق با امالهٔ بین بین والله اعلم و این مسائل و مثالهای مختلف فیها ست اما
متفق علیه جمیع ائمه قرائت تغلیظ لام است در کلمهٔ الله اللهم است بشرطی که ما
قبلش مکسور نباشد و ناظم رحمه الله بیان این مطلب نموده فرموده است قبل لام الله
اللهم نبود کسرا گر هست با تغلیظ مانند قال الله و رسل الله با ترقیق
باشد کسرا گر مانند الحمد لله

در بیان تفخیم و ترقیق راء

بدانکه اصل در راء تفخیم است
و ترقیقش بنا بر وجود سببی است مانند کسرهٔ او و یاء ساکن که قبل از او باشد
در حال وقف بدلیل آنکه چون سبب زایل شود باصل خود بر میگردد مثل سخّار
النار که در حال وصل ترقیق باید نمود و در حال وقف بسکون چون کسره زایل
میشود تفخیم میشود و بعضی میگویند که راء خود از صفت تفخیم و ترقیق عاری است
بلکه عروض این دو صفت بجهت وجود دو سبب است مانند قرطاس و فردوس
که در اول وجود حرف استعلا باعث تفخیم و در ثانی عدم این موجب ترقیق آن است
و چونکه اختلاف اوصاف راء باعتبار تغیر احوال او است فی الجمله پس باید بیان
نمود که راء در حال وصل از شش حال بیرون نیست و آن احوال اینست که راء یا
با فتح و یا با ضم و یا بعد از هر یک از فتح و یا ضم است و لکن با سکون
است یعنی خود راء ساکن است جملهٔ این چهار حالت راء را با تفخیم دان
بالاتفاق

بالاتفاق و ترقیق مکسور است چون یعنی راء در حالتیکه متحرک
بحرکت کسره است با ترقیق است ما قبل آن هرچه که باشد و امثله آن ظاهر است
و ایضا راء مرقق بدان ساکن و مسبوق با کسر است اگر آن راء نه مطلقا بلکه
قبل از حروف استعلا باشد که هر دو در یک کلمه باشند مانند مرصاد و بمخلاف
فاصبر صبرا و اما در کلمهٔ فرق دو وجه جایز است اگرچه قبل از حروف استعلا است
و لکن وقوع بین آنکسر یعنی باعث کسر صولت حرف استعلا است پس بهر عینا ایح
دو وجه جایز خواهد بود و یا بعد همزه وصلی نبود راء زیرا چه آن همزه ثابت
و یا بدرج بیفتد مانند ارجعی و من ارتقی و دیگر آنکه بعد کسره یای ساکن
چه ما قبل آن مفتوح باشد مثل خیر و چه مکسور باشد مثل خبیر قدیر بصیر است
و قفا راء اگر یعنی در حالت وقفی نه اصلی آن زیرا که وصلی آن معلوم شد اگر
بعد از کسره متصل بود و یا بواسطه حرف ساکن که مانند کلمه سحر باشد و اگر بعد
از یای ساکن نیز هم چنانکه مذکور شد نباشد خوان مفخم همچنین
راء او از مفهوم لفظ معلوم میشود اگر چنان باشد نه چنین باید ترقیق
خواند و لکن بعضی از کلمات مستثنی اند و این در وقتی است که راء واقع شده
باشد بعد از کسره و میان کسره و راء هم یکی از صاد و طاء ساکنه باشد و ناظم

بعضی از مثال انها را تصریح نموده و گفته است که مصر و قطر اما دو وجه است
ای کبیر اما علامه جزری گفته من در مصر تفخیم و در قطر ترقیق را اختیار میکنم نظر
للوصل و عملا بالاصل تتمه بدانکه راء [illegible] در راء مکسوره مفتوح که ما
قبل او مکسور باشد یا ساکن مثل شاکرا و مبصرا و خبرا و نواهیرا و امثالها در
تفخیم و ترقیق ان خلاف کرده اند بعضی مطلق ترقیق کرده اند مثل حسن ابن غلبون
و بعضی مطلق تفخیم کرده اند مثل ابی طاهر بن غلبون اما جمهور مثل ابی عمرو
و دانی و صاحب شاطبی تخصیص کرده اند تفخیم را بانکه فاصله شده باشد میان
راء و کسره حرف صحیح ساکن و این در شش کلمه است ذکرا و سترا و وزرا و حجرا و اصرا
و صهرا و نیز بدانکه چون وقف بسکون و یا باشمام نمایند برائیکه در اخر کلمه باشد
اگر ما قبل ان مکسور باشد مثل الشاکر یا ساکن باشد که ما قبل ان مکسور باشد
مثل السحر یا یاء ساکن باشد مثل بصیر و کبیر و یا الف ممال باشد مثل النار و الابرار
ترقیق باید کرد اگرچه در حال وصل مضموم یا مفتوح باشد و اگر ما قبل ان یکی از
مذکورات نباشد تفخیم باید کرد اگرچه در وصل مکسور باشد و وقف بروم حکم
وصل دارد از جمیع و الله اعلم تنبیه چونکه ناظم ره ترقیق را که یک قسم از اماله است
ذکر نمود و باقی اقسام بالمناسبة باید ذکر کرده شود تا [illegible] بصیرتی تامی

در معرفت

در معرفت ان بهم رسد و ان بر سه قسم است فتح و اماله و بین اللفظین بدانکه
فتح در این باب عبارت از انست که قاری بجهت گفتن حرف بگشاید گشودن
مطلق و این معنی در حرفی که از پس ان الف باشد ظاهرتر می باشد و انرا تفخیم
نیز میگویند و اماله انست که قاری فتحه را بجانب کسره مایل نماید و اگر بعد
ان فتحه الف باشد باللزوم مایل بسوی یا میشود و این را اماله کبری و اماله
محضه و ترقیق هم میگویند و بین اللفظین انست که قاری فتحه و الف را اندکی
بسوی کسره و یا مایل نماید بانکه دهان را بگشاید ان بیشتر از فتحه بگشاید کم
دهلب و اصل بزیر کند و انرا تقلیل و تلطیف و اماله صغری و بین بین یعنی
بین الفتحة و الکسرة یا بین الالف و الیاء نیز میخوانند و فتح لغة اهل حجاز است
و ایشان قایل باماله نیستند مگر در چند موضع قلیلی و اماله لغة اهل نجد و
تمیم و قیس و اسد است و فتح اصل است بدلیل انکه هر انچه ممال میشود بجهت وجود
سببی فتح ان نیز جایز [illegible] است و فتح را سبب در کار نیست و لکن هر چه مفتوح
میگردد اماله ان جایز نیست و اماله را سبب و وجه عربیه و فایده در کار است
و ان یا و الف و یا در فتحه اما الف اسباب اماله ان یکی از هشت چیز است
اول باید الف ممال بدل از یای متطرفه باشد یعنی یای که در آخر کلمه باشد

لفظاً یا حکماً چه در اسم باشد ان الف مانند الهدی و الفتی و چه در فعل باشد مانند
هدی و اشتری بدلیل الهدیان و الفتیان در تثنیه او کل و هدیت و اشتریت در
متکلم یا مخاطب ثانی بسر فات و اکر مونث متی است باید اماله نمودن زیرا که انفصال
تا عارضی است و تاب باالفتح یا بالضم را باید اماله ننمودن زیرا که الف مبدل از یا
ور متطرف نیست دویم باید الف ممال را در بعضی از تصریفات جا نشین شود در
لغت مشهور یعنی لغت شاذه نباشد و حرف زاید هم باشد یا ما ز چه نما بند چه
ان الف بدل از واو باشد مثل ملهی و چه ان الف زاید بشود بجهت الحاق
مثل ارطی و چه زاید باشد بجهت تانیث مثل حبلی در اسماء و چه بدل از واو باشد
در افعال مانند غزا و امثال ان که در تثنیه اسماء مزبوره ملهیان و ارطیان
و حبلیان میکویند و در مجهول مانند غزا اغزی میکویند پس الف قفا و عصا
که منقلب از واو اند و در بعضی از تصاریف که در حین اضافه بسوی یاء متکلم
باشد یا یا خوانده میشوند مثل عصی و قفی اماله نمیشوند زیرا که هذیل باین
طریق خوانده است لا غیر است و همچنین رجوع نمودن الف این دو لفظ بسوی
یاء در حال تصغیر که عصی و قفی باشد باعث اماله ان نمیشود زیرا که ممازج
یا حرف زاید است که یاء تصغیر باشد سیم باید الف ممال بدل از عین الفعل
باشد

باشد که در اسناد بسوی تاء متکلم و چه مخاطب ان بر وزن فلت بکسر فا
بیاید چه ان عین الفعل یای مفتوحه باشد مثل باع که در اسناد بسوی تا بعت
میکویند بعد از نقل نمودن بسوی فعل مکسور العین هرچند بعضی قایل بنقل
نشده اند و کسره فا بجهت دلالت نمودن بر این است که عین الفعل یا بوده است
نه چیزی دیکر در نزد ایشان و چه یای مکسوره باشد مثل هاب که هبت میکویند
و چه ان عین الفعل واو مکسوره باشد مثل خاف که در اسناد بسوی تا خفت
میکویند و همچنین است مت در لغت کسی که بکسر میخواند بخلاف مت بضم
چهارم الف ممال باید بعد از یا واقع شود و چه متصل باشد مثل جان و چه
منفصل بیک حرف باشد مثل شیبان و بیداء و چه منفصل بدو حرف باشد
که یکی از ان دو ها باشد بشرطیکه ما بین یا و ها حرف مضموم نباشد مثل
بینها باالفتح بخلاف بینها باالضم که در این وقت اماله نمیشود پنجم باید
الف ممال پیش از یای مفتوحه باشد که متصل باشد بایع ششم باید الف
ممال پیش از کسره ملفوظ متصله یا منفصله باشد چه ان کسره اصلی باشد مثل
عالم و نافذ و چه عارضی در عجز باشد مثل من کلام عالم علی فلان بخلاف کسره که در
را باشد زیرا که ان بمنزله دو کسره است باعتبار تکرر پس باید اماله نمود

آن الف را چه آن منقلب از یا باشد وچه از واو وچه را قبل از الف باشد مثل
رمی وچه بعد آن مثل من دار هفتم باید الف ممالـه بعد از کسره منفصله
باشد چه منفصل بیک حرف باشد مثل کتاب وچه بدو حرف باشد که اول
آن ساکن باشد مثل شملال وچه هر دو متحرک باشند ولکن ثانی از دو متحرک
ها باشد واول غیر مضموم باشد مثل ان یضربها بخلاف هو یضربها که مضموم است
واگر الف ممالـه از کسره بدو منفصل بسه حرف باشد واول از آن سه ساکن
وثانی هاء متحرک باشد آن نیز بعضی اماله نموده اند مثل درهمان هشتم سبب
اماله اراده تناسب است در وقتی که سبب دیگر از اسباب سابقه موجود
نباشد یعنی الف را اماله مینمایند بجهت مناسبت الف ممالـه دیگر چه سابق باشد
وچه لاحق اما سابق باید هر دو الف در یک کلمه باشند مثل عمادا که الف ثانیه
منقلبه از تنوین را اماله مینمایند بجهت مناسبت الف اولی واما لاحق بجهت
تناسب فواصل است ورعایت آن امر مهم است نزد قوم از این جهت که الف
الضحی را اماله نموده اند وحال آنکه الف آن منقلبه از واو است وسببی بغیر از
تناسب در او موجود نیست وجه اماله را در عربیه دو قسم ذکر نموده اند اول
مناسب یعنی از جهة کسره یا یای که در کلمه باشد فتحه والفی را که پیش از انها یا

ازبعد

از بعد انها بود اماله کنند یا آنکه چیزی را اماله کرده باشند ودیگری
را از جهة مناسبت او اماله کنند مثل تراءا الجمعان در قرائت حمزه که الف
اول وا از برای مناسبت الف دوم وقتی که ممال میکردد اماله کنند واین قسم
وجه اماله ما سبب که سابقا ذکر شد یکی است دوم اشعار است یعنی اعلام
کردن باینکه اصل الف ممالـه یا یا واو مکسوره بوده مانند ناع وخاف که اصل
شان نیع وخوف بوده ویا باینکه در وقتی از اوقات این الف را قلب بیا میکنند
مثل زکیها وجلیها که در مضارع آنها الف منقلب بیا میکردد مثل یزکی ویجلی
ویا باینکه این فتحه در زمانی از زمانها قلب بکسره میشود همچون طبت وشئت
وامثال آن که اول طاب وشاء بوده است ویا باینکه این الف مانند الفی است
که درا اماله میکنند مثل الف الحسنی که مانند الف الهدی است وبعضی از این
قسم هم یا سبب اماله یکی است مگر باعتبار فایده اماله تناسب وتوافق اصوات
وآسان کردانیدن الفاظ است زیرا که در حال عدم اماله صوت بسبب فتحه
والف اعلا میل بعلو میکند وبجهة تلفظ بکسره ویا میل بسفل مینماید پس خلافی
در صورت بهم میرسد بخلاف حال اماله که فتحه ممزوج بکسره والف نزدیک
بیا میشود ومناسبت در صورت وسهولت در تلفظ دست میدهد

باید دانسته شود که از برای اسباب ثمانیه اماله موانعی هست و از برای
موانع مانعی هم هست اما موانع آن نیز هشت است و آنها و هفت حرف
استعلا است که غ و خ و ق و ص و ض و ط و ظ باشد هم چنانکه سابقا هم ذکر
شده سبب ممانعت حروف استعلا طلب تجانس صوت است هم چنانکه در
خود اماله هم طلب تجانس صوت بود زیرا که در حین تلفظ باین حروف
صوت میل بسوی حنک بالا مینماید و در حین اماله مایل بسفل میشود
و یا بالعکس در وقتی که این حروف بعد از الف باشند و معلومست که
انحدار بعد از صعود و یا بالعکس هر دو مشقتی دارند و لکن ثانی اشق از اولست
از این جهت است که بودن این حروف بعد از الف قوی مانع اند از پیش
آن و اما راء هر چند در آن استعلائی نمی باشد و لکن بجهت تکریر آن که از
منزلهٔ دو حرفست شباهت باستعلا دارد بلکه راء اقویست در منع از
حروف استعلا و شرط منع راء از اماله دو چیز است یکی آنکه راء باید مکسوره نباشد
دوم آنکه راء متصل با الف باشد چه پیش از الف باشد بشرطیکه راء مکسوره
بعد از الف نباشد مانند ذات القرار که راء مکسوره منع ممانعت راء اول
میکند و چه بعد آن مانند عذار و عذاران و راشد اگر چه بعضی بمحض وجود

مقتضی

مقتضی اماله در جائیکه راء باشد اماله نموده اند و التفات بوی ننموده
اند و بعضی هم که راء بعد از الف باشد و یک حرف هم فاصله باشد
مانند کافر منع از اماله نموده اند و شرط ممانعت حروف استعلا آنست که اگر
مقدم بر الف باشد راء مکسوره بعد از الف نباشد که اگر راء مکسوره باشد
اماله میشود زیرا که راء مکسوره اقویست از حروف استعلا مانند ابصارهم
و وقتی که مقدم هست یا متصل باشد بالف مانند صالح و طالب و امثال آن
و یا منفصل بیک حرف باشد زیرا که منفصل بیک حرف را کلا انفصال گرفته
اند بشرطیکه در حال انفصال با این طریق مکسوره یا ساکن بعد الکسره نباشد
مانند صحایف و قبایل و امثال آن بخلاف طلاب و علاب و اصلاح و مطواع
زیرا که در حال کسره مراعات تجانس الف با کسره اهم است از حروف استعلاء و
سکون هم بعد از کسره نیز تازک منزلهٔ کسره است و یا باعث بعد آن میشود
از الف در این وقت مقتضی اماله قوی میشود و این علة در مکسور نیز جاریست
بخلاف مفتوح و مضموم آن که فتح و ضم باعث تقویت حروف استعلا در منع و
اگر حروف استعلا مؤخر از الف باشد شرط منع اش آنست که متصل بالف باشد
مثل ساخر و حاطب و نافق و امثال ذلک یا منفصل بیک حرف باشد چه الف

وحروف استعلا در یک کلمه باشد وچه در دو کلمه مثل نافخ وناعق وبالغ وعتاب ظالم
وغیر ذلک من الامثلة ویا منفصل بدو حرف باشد مثل مواثیق ومناشیط هرچند
بعضی این قسم را که دو حرف فاصل باشد اماله نموده اند ولکن اظهر منع از اماله است ز
یرا که تصعد بعد از تسفل اشق واصعب است بعکس ما ذکرناه ودیگر شرط مانعیت
حروف استعلا آنست که از باب خاف وطاب نباشد یعنی سبب اماله کسره
مقدره هم چنانکه در خاف است ویای مقدره هم چنانکه در طاب است نباشد
واما مانع موانع رای مکسور متصل با لفست که منع مانعیت حرف استعلا ورا میکند
مانند اماله نمودن الف اذهما فی الغار وکتاب الابرار ودار القرار با وجود
اینکه در اخیر دو مانع از اماله هست یکی قاف مفتوحه ودیگری رای متصل
با لفست واما اماله فتحه مشروط بر این است که پیش از رای مکسور باشد ودر
غیر یا هم باشد مانند ترمی بشرر وغیر اولی الضرر ویا قبل از تای باشد که در حین
وقف بدل بها شود واین در حالت وقف است وبس بخلاف فتحه قبل از رای
مکسوره که هم در وقف وهم در وصل اماله ان جایز است ودیگر آنست که این فتحه
در غیر را وفتحه حرف استعلا باشد مانند رحمة ونعمة اما فتحه را اماله جایز نیست
علی المرجوحیة چه واشد مانعیت است از اماله با لفتحه یا استعلا مثل کند ره

دفتر

وفتحه حرف استعلا علی المتوسط مثل حقه باید دانسته شود که محل اماله اسمهای
متمکنه وافعالست نه حروف واسمهای مبنیه زیرا که اماله نوعیست از تصرف
واین در آنها جایز نیست مگر از اسمهای مبنیه دو کلمه نا وها در وقتیکه ما قبل هم
یک کسره ویا یا باشد که اماله را در اینها تجویز نموده اند باعتبار کثرت استعمال
آنها مانند مر بنا وبها ونظر الینا والیها وسه کلمه ذا وانی ومتی را نیز بعضی اماله
کرده اند علی المرجوحیة از جهت استقلال آنها واز حروف کلمه بلی ویا واما لا که
در اینها نیز تجویز اماله شده است بجهت استقلال ونیابت آنها از جمله زیرا که
اول مستقل در جواب است وثانی غایب از ادعو یا از اطلب ست وثالث نیز از ده
جمله میکند مثل اینکه میگویی افعل اما لا فتکلم ای ان کنت لا تفعل تکلم و
اگر یکی از حروف را هم ببینیم قرار بدهند یعنی علم بشود در آن حال داخل در احکام
اسما خواهد بود یعنی اگر مقتضی اماله در این یافته شود اماله میشود مثل الاواما
زیرا که الف حرف چهارم از اسم را حکم کرده اند که بدل از یاست هرچند یافته نشده است
ومثل علی والا که اماله نمیشوند زیرا که الف هردو بدل از واوست چه در تثنیه
اینها علوان والوان میگویند **تتمه** بدانکه از اسماء وحروف کلماتی چند هستند
که اماله آنها سماعی است باید قطع نظر نمود از وجود سبب ومقتضی وقیاس را که

انما هی نیست وانما لفظ محتاج دیحال علمیة والمال والناس ورا مثل وسٹ

از حروف که در فواتح سور واقع شده اند وائمه قرائت همین الفاظ را باسما لرخوانده

اند و سببی که بقاعده منطبق شود بیان فرموده اند و با مطلع نشده ایم مگر نکته ضعیفه

در بعضی از انها والله تعالی یعلم قد تمت هذه النسخة الشریفة فی یوم الجمعة

واثنان والعشرون من شهر شوال المکرم

بید العبد المذنب العاصی الفانی محمد ابن

البجنورد

ملا علی اسفیدانی من توابع البجنورد

۱۲۸۵

سنة خمس وثمانین ومائتین بعد

الالف من الهجرة النبویة

غریق رحمت ایزد کسی باد

که کاتب را بالحمدی

کند یاد کند یاد



بسم الله الرحمن الرحيم

رساله موسوم بنظم لآلی تجوید کلام الله الباری

ای کلام از انتظام نام ذاتت در نظام

وی رشهد شکرین شکرت زبان شیرین بکام

رحمت عام و سلامت بر روان انبیا

خاصه بر روح محمد باد بر آل عبا

بعد حمد و نعت مدح آل پیغمبر بدان

فرض بعد از خود شناسی علم ترتیل قران

در تعلم کوش در تعلیم جد و جهد کن

خیر دنیا و آخرت بخشد هدایت بی سخن

در زمان شاه جمجاه و سلیمان بارگاه

خسرو صاحب قران عباس ثانی پادشاه

پرتو خورشید شاهنشاهش پاینده باد

مهر عدلش بر سر خلق جهان پاینده باد

شد دُرِ دریای طبعم فیض بخش خاص عام

حفظ آن کن تا غنی گردی چه بحر کان بکام

عدد بیان نام رساله وسال تاریخ آن

رشتهٔ این نظم شد پر لؤلؤای نیکو خصال

لؤلؤیهٔ عقد آن نظم لآلی نام سال

٨٧ ١٠١

ناظمش سید ابو القاسم بقاری مشتهر

اعطه اللهم ما یعطاه عبد مغتفر

خیز در اثناء لیل اندر اطراف نهار

از نوای پردهٔ ترتیل آهنگی برار

خوان بحکم رتّل القرآن ترتیل قرآن

وانکه اهل الله خاصان خدا اند اهل آن

در بیان معنی ترتیل

معنی ترتیل ادای حق حرفست و وقوف

چون صفات وحرکت وادغام اخراج حروف

در بیان حروف تهجی و عدد مخارج آن

بیست نه حرف تهجی دان بقولی بیست هشت

در شمار مخرج اقوالست قوی هفده گشت

عدد دندان و اقسام آن

سر بسر سی و دو دندان چهار قسمند ای پسر

چهار پیشین را ثنایا دان دو زیر و دو زبر

زیر و بالا از دو جانب دان رباعیات چهار

چهار دیگر کن بدین دستور انیاب اختیار

بیست

بیست دندان دیگر اضراست انواعش سه گیر

از دو جانب دان ضواحک را دو بالا و دو زیر

شش طواحن دان ز هر جانب سه زیر و سه زبر

نیست بعضی را نواجذ چهار دان باشد اگر

در بیان مخارج ابتدا از حروف حلقیه و جوفیه

همزه ها از اقصای حلق از اوسط او عین حا

زا آخرش دان غین خا حرف مد از جوف هوا

در بیان حروف لهویّه

جانب حلق از ملاذه قلصمه دان جای قاف

جانب دیگر بعکسش عکره بعد از قاف کاف

در بیان حروف شجریّه

از میان کام از وسط زبان شین جیم و یا

قبل شین دانند در اخراج اکثر جیم را

حروف ضرسی وحافّی که بعضی شجریّه میدانند

از بن دندان کرسی ضاد پهلوی زبان

خواه چپ گوی خواه از راست مختاری در آن

بعد ضاد است از کنار و بعد کرسیها زکام

از دو جانب ز ایمن و ز ایسر ادای حرف لام

حروف لثویّه که ذلقیّه نیز گویند

نون ز بعد لام از فوق ثنایا شد عیان

راء قریب نون ولی بافوق آن پشت زبان

ذلقیّه و حروف نطعیّه که بعضی ذلقیّه نیز گویند

از سر دندان پیش تیزی فوق زبان

ظاء و ذال و ثا است طا و دال تا از بیخ آن

اسلیه که بعضی ذلقیه نیز کویند

شُدچه ز اطراف ثنایا منفصل طرف زبان

فرجهٔ مشروطه آن جای ز سین صاد دان

از لب زیرین اطراف ثنایا فا طلب

کن ادای حق واو میم با از هر دو لب

شفویه و غنویه

از میانه واو میم و با ز بیرون و درون

غنه از خیشوم دان در میم بی اظهار نون

همس

صفات
بیان حروف ابتدا از مهموسه و مجهوره و مطبقه و منفتحه

همس ضد جهر حرفش شخصه کسفه ثخ

صاد ضاد و طا و ظا اطباق و ضد منفتح

بیان حروف بین الشدة و الرخوة و شدیده و رخاوه

حرف بین الشدة و الرخوة نور عاملی

قطبک اجدت شدید دان رخاوه ما بقی

حروف استعلا و استفال و اذلاق و اصمات

حرف مستعلی و ضد مستفل قظ خص ضغط

فر من لب مذلقه دان مصمته ضدش بضبط

بیان حروف ساکنه و قلقله و تفشی و صفیره و مجبوحه

ضد اسکان قلقله مضغوطه جد قطب کبر

بجه حا مشرف تفشی صاد سین و زا صفیر

حروف مد لین جوف هوا و حروف مبتوره و مخرجه و منفوخه

واو الف یا حرف مد و لین جوفست هوا

نبر همزه نفث تا مخرجه خا منفوخه فا

حروف خفیه و معتل و منحرفه و حروف تکریر و مستطیل

ها و حرف مد بود مخفیه آوی اعتلال

را مکرر منحرف دان لام را ضاد استطال

حروف غنویه

غنوی دان میم نون ساکن و تنوین یقین

حالتا ادغام اخفا غنه چون باشد قرین

در بیان استعاذه که واجب میدانند

در اصح قبل از قرائت استعاذه مستحب

تابع قران بود در جهر اخفای سبب

قرائت بسمله بعد از استعاذه و تخییر آن قبل از اجزای سوره بمذهب جمعی

بسمله در افتتاح سوره ها جز توبه خوان

وانده اجزای مخیر مجملا تفصیل آن

بیان بسمله که مالکی و بعضی از علمای حنفی از قرآن نمیدانند

بسمله از مصحف جمهور دانند آیتی

ذکر اصح جزء نوبه جزء اول هر سورتی

یا بنام حق مصدر باشد اجزای قرآن

نام شیطانست یا مظهر بود یا مضمران

بسمله با اول ترک از دوم مستحسنست

گرنه این و آن بود بودن مخیر احسن است

بسمله

وجوه جایز بسمله میانه استعاذه و سوره

بسمله بین استعاذه سوره وجهش چهار دان

وصل اول قطع طرفین و بعکسش این آن

وجوه جایز بسمله و وجه ممتنع آن سورتین

باسه وجه آخرین دان بسمله ای نورعین

وصل قطع اول آخر نیست بین سورتین

استحباب وصل بسمله با سوره عشر

وصل بسم الله به پنج الحمد رحمن مستحب

با قمر یا قارعه یا حاقه یا اقترب

عدم وصل با سورهٔ تسع

با محمد با انکاثر وصل بسم الله مکن

با عبث تبت ولا اقسم و ویل لم یکن

احکام سور اربع ها و کنایه

هر ضمیری را که ساکن نیست قبل بعد او

چون به آن آنه من بی صله مگذار او

در جزا ابن عاصم چه در یرضه لکم با قصرها

با صله فیه مهانا لیک باشد حفص را

حرف

حرف مد قوی و ضعیف که شرط مد نیز گویند

حرف مد دان واو الف یا را مدار تو بی یقین

واو و یا را نیز در حرف لین بی شک حرف لین

مد متصل و مد منفصل

همزه را با حرف مد یابی مقارن هر کجا

مد واجب دان و جایز هر دو چون جاؤا و ابا

مد سکون لازم مدغم و مظهر

حرف مد پیش از سکون لازمی یا مد علم

خواه مدغم خواه مظهر هر دو چون نون و القلم

کهیعص حمعسق الم الله

در فواتح عین در چار لین با توسیط مد

با جلاله طول قصر میم و وصلا مستند

مد سکون عارض

حرف قبل از ساکن عارض سه وجه از مدلین

خوان چه خوف خیر سوء شیء رضوان خور عین

مقدار کشش مد پنجگانه

هر کجا همزست موجب با سکون لازمی

مد چهار و پنج الف کش سه چه باشد عارضی

ساکن

ادغام صغیر از متماثلین

ساکن است اول گر از مثلین حرف غیر مد

در دوم مدغم بوجه هل لکم من ما سند

ادغام صغیر از متجانسین

دال ساکن را بتا ادغام ذال اذ بظا

تای ساکن نیز مدغم میشود در دال تا

یا فی یلهث ذالک و ارکب مع از عاصم ورود

تا بذال و با بمیم ادغام در اعراف هود

در احطت در بسطت ادغام ما فرطت دو جا

طای ساکن با بقای وصف اطباقش بتا

ادغام صغیر از متقاربین

قاف نخلقکم بکاف ادغام کرد بی خلاف

با بقا و بی بقای وصف استعلای قاف

ذال ساکن ز اتخذتوا اخذتم مدغم کن بتا

حفص با اظهار میخواند ولی در هر دو جا

لام قل بل هل شود مدغم رسد هر که برا

سکت اظهار است در بل ران لکن حفص را

ادغام لام تعریف نزد حروف شمسیه و اظهار لام

لام ال مدغم شود در چهارده حرف هجا نزد قمریه

تا و ثا و لام نون از دال با قی تا بظا

ادغام میم ساکن نزد حروف شفهی

میم ساکن نزد میم ادغام اظهر نزد بوف

نزد با اخفا اصح اظهار با دیگر حروف

احکام نون ساکنه و تنوین نزد حروف تهجی

حکم نون ساکن و تنوین بر حروف هجا

قلب ادغام است اظهار است اخفا چهار تا

قلب نزد با بمیم ادغام کن در یرملون

نزد اغ خعه اظهار است و اخفا نزد دون

ادغام با غنه و اظهار نون نزد یاء و واو

با یمون دان غنه و اظهار نون کن چار جا

دنیو بنیانه قنوان و صنوان مطلقا

حفص

اظهار نون ساکنه بروایت حفص نزد واو

حفص را اظهار سکت نون من راق ای جوان

حال وصل اظهار نون و نون یس والقران

تفخیم و ترقیق الفات

هست تفخیم الف با انتصاب مستقر

بعد استعلا و لام و را بتغلیظ ضد اگر

تغلیظ و ترقیق لامات

قبل لام الله اللهم بود کسرا اگر

هست با تغلیظ با ترقیق باشد کسرا اگر

کسرا کسرا کر

تفخیم و ترقیق راءات

رابود با فتح و ضم یا بعد هریک یا سکون

جمله با تفخیم وان ترقیق مکسور است چون

رام فوق ساکن و مسبوق با کسر است اگر

قبل استعلا و بعد همزه وصلی نبود

احکام بر راء متطرفه

بعد کسر یا ساکن نیست وقفا اگر

خوان مفخم مصر و قطر اما دو وجه است ای پسر

وقف

احکام و اقسام وقف بر اواخر کلمه

وقف مستعمل نه است اشمام اسکان نزد قوم

نقل حذف و اثبات الحاق ادغام ابدال و روم

احکام وضمه بر حرف موقوف علیه

حرف موقوف علیه ار ضمه دارد ای عزیز

جایز است اشمام نزد وقف اسکان روم نیز

احکام کسره و فتحه حرف موقوف علیه

گر بکسره باشد آن مختار اسکانست روم

غیر اسکان نیست حکم فتحه آن نزد قوم

وجوه جایزه حرف مثلین در حالت اسکان و اشمام و روم

روم دارد حکم وصل اهر سه وجه لین مد

هست در اشمام اسکان بنود او وصلا مد

جواز و امتناع روم و اشمام هاء کنایه

با صحیح ساکن فتح و الف ها نبود از

چون علیه امره به انذره وقفش اسکان معتبر

امتناع روم و اشمام حرکت عارضی حرف موقوف علیه و تاکر

ضم کسر عارض تالی کر و وقف او بها است حرف بها است

همچه فتحه حکمشان در وقف جز اسکان خطاست

معنی روم و اشمام و اختلاس

در تلفظ ثلث حرکت روم ثلثین اختلاس

خیزد اشمام از دهان غنچه معنی شناس

رموز وقف و وصل و سکته

وقف غیره راست صوت جه وقف طا میم قاف

لا قلا صل ز اصلی جیم وقفه سین صاد کاف

حکم میم و جیم و طا و صل و قلا و لا

وقف لازم میم جایز جیم مطلق طا و قاف

ضد وقف صل قبل لا وقف قلا الا انصاف

حکم زا وصلی و سین وقف

زا بجوز اصل وصل ولی بوصل آمد صلی

سکت سین ضد قفه نزدیک وصلست اندکی

حکم صاد و قاف و کاف

صاد دان وقف مرخص قبل فیه الوقف قاف

هچه ماقبل اسانده وقف غیره حکم کاف

حکم صو وصب وجه

صو دلیل وقف دان اما بشرط وصل قبل

صب بشرط وصل بعد وجه دلیل وقف وصل

وقف اضطراری واختیاری بروایه وغیران

وقف در جایکه لا نبا اید باشد مطلقا

بی عادة بکذر ومکن هیچ نبود غیر لا

ختم بعضی سوره بالتهلیل وتکبیر وبعضی بالتکبیر فقط

تا باخر سوره با تکبیر ختم از والضحی

فرقهٔ افزوده بر تکبیر آن تهلیل را

لیکن از مستحسنات اختیار شیخ ما

بازده جا لاحق تهلیل خوان تکبیر را

زلزلت فیل قریش عصر تا ویل کل

قارعه ماعون لهب کوثر فلق ناس ست کل

اختتام سوره

بلبل نطقم پی توضیح تجوید قران

راست آهنگیست در گلزار تحقیق از بیان

کو پریشان پای اوراق گلی نوباوه ام

از جفای خوار نسیان زبان خامه ام

قاریا رسم است خار گل گل پی خوار کو

با صلاح آرش بنوک خامه وکن عفو او

بعد از اهدای دعای عمر شاه از یاد

ناظم این را بحمد سوره یاد آر گاه

جامع این رساله و ناظم خادم قاریان ابو القاسم

مولدش مشهد امام رضا برضا نیست در دکن بو صبا

من كان هذا الكتاب في يده ينبغي له ان يلاحظ اربع موارد مورد الاستغفار
ومورد لاتينهم من بين ايديهم ومورد والباقيات الصالحات ومورد
بالملأ الاعلى اذ يختصمون وعمل بها

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على محمد وآله اجمعين
بعد از حمد وصلوة چند حديث متفرقه قال رسول الله صلى الله
عليه وآله اشد الاعمال ثلاثة ذكر الله على كل حال ومواساة
الاخ وانصاف الناس من نفسك وقال رسول الله ص سوء
العادة لكن لا يؤمن وقال رسول الله يا معشر الشبان من استطاع
منكم الباءة فليتزوجوا ومن لم يستطع فعليه بالصوم فان
له وجاء اقول الباءة الجماع والوجاء رض الخصيتين وقال
عليه السلام لا يجتمعان مع المؤمن البخل وسوء الظن
قال رسول الله ص لكل امة فاروق وصديق وصديق هذه
الامة وفاروقها على ابن ابيطالب اقول فاروق دواء
لا تحصى وكذا على ابن ابي طالب كلماته دواء القلوب قال
رسول الله ص ما نقص مال من صدقة قال امير المؤمنين ع لا
تخلو الارض من قائم لله بحجة اما ظاهر مشهور واما
خائف مغمور قال النبي انكم لا تسعون الناس باموالكم
ولكن فسعوهم باخلاقكم قال النبي مثل اهل بيتي كمثل سفينة
نوح من ركب نجا ومن تخلف عنها غرق روى عن الباقر ع في
تفسير اية الشريفة واذا دخلتم بيوتا فسلموا على انفسكم قال

الظن بالله بعد بر دها

سرنامه نامی ... در دلها ... داده ...
اسیر ... غفلت ... شفقت ... ساز
در ضراز ... کنیم ... خاطر ...
چا ... سراوار عفو ... الف
ملاوزت ... افلاک ...
... شکر ...
... این ...

قال اذا دخل الرّجل بيته فان كان فيه احد يسلّم عليه فان لم يكن فيه
احدٌ فليقل السّلام علينا من عند ربّنا يقول الله تحيّة من عند الله
مباركة ومنه قوله سلّم على اهل بيتك تكثر خير بيتك اعمل على هذا
الا انّ نجاة النّاس فى ثلثة اطعام الطّعام وافشاء السّلام وصلوة اللّيل
والنّاس نيام قال النّبىّ فى تفسير اية الشريفة لاتّخذنّ من عبادك
نصيبا مفروضا انّ من بنى ادم تسعة وتسعون فى النّار وواحد فى
الجنّة وفى رواية اخرى من كلّ الف واحدٌ لله وسائرهم للنّار ولابليس
اقول ينبغى للرّجل ان يسعى فى رضى الله حتّى لا تكن من جند ابليس فاحذر
من الله واعمل بما قال الله ورسوله والّذين امنوا انّ رضى الله فيهم و
فى قولهم ومتابعتهم خصوصا البكاء على الحسين ع فى كلّ صباح ومساء
وخصوصا البكاء فى كلّ يوم للقبر وما بعده من المخوفات لا تترك هذا
فاعمل فقد تفوز عنقريبا انشاء الله قال النّبىّ ثلث لا يغلّ
عليهنّ قلب امرء مسلم اخلاص العمل لله والنّصيحة لائمّة المسلمين
ولزوم جماعتهم سئل الصّادق عن قوم من الشّيعة يدخلون
فى اعمال السّلطان ويعملون لهم ويحبّون لهم ويولونهم قال ع
ليس هم من الشّيعة ولكنّهم من اولئك اى من النّصارى ثمّ
قرء لعن الّذين كفروا الاية فانتبه قال النّبىّ شارب الخمر
كعابد الوثن قال الصّادق الايمان حالات ودرجات وطبقات
ومنازل فمنه التّام المنتهى تمامه ومنه النّاقص البيّن نقصانه
ومنه الرّاجح الزّائد رجحانه قال الباقر ع انّ المؤمنين على منازل منهم على
واحدة ومنهم على اثنين ومنهم على ثلث ومنهم على اربع ومنهم على خمس و

ومنهم

منهم على ستّ ومنهم على سبع فلو ذهبت تحمل على صاحب الواحدة ثنتين لم
يقو وعلى صاحب الثنتين ثلاثا لم يقو وساق الحديث ثمّ قال وعلى هذه
الدّرجات قال النّبىّ قال الله تعالى من اذنب ذنبا صغيرا كان او
كبيرا وهو يعلم انّ لى ان اعذّبه وان اعفو عنه عفوت عنه قال
النّبىّ اذا امرتكم بشئ فاتوا منه ما استطعتم واذا نهيتكم عن شئ فاجتنبوه
ما لا يدرك كلّه لا يترك كلّه اذا كان الماء قدر كرّ لم ينجّسه شئ الميسور
لا يسقط بالمعسور اذا شككت فى شئ فابن على اليقين قلت هذا اصل
قال نعم لا دين لمن لا تقيّة له لو قلت تارك التّقيّة تارك الصّلوة لصدقت
اذا شككت فى شئ ثمّ دخلت فى غيره فشكّك ليس بشئ من ادرك ركعة
فقد ادرك الصّلوة تامّة كلّ شئ مطلق حتّى يرد فيه نهى كلّ ما حرّم الله
فثمنه حرام اذا قصّرت افطرت واذا افطرت قصّرت لا يحرّم الحرام
الحلال ذكاة الجنين ذكاة امّه ذكاة السّمك اخراجه من الماء
كلّ شئ طاهر حتّى تعلم انّه قذر اى نجس لا تنقض اليقين بالشّكّ الّا بيقين مثله
تنقض باليقين لا تبطلوا اعمالكم ما جعل عليكم فى الدّين من حرج
اى مشقّة كلّ غسل قبله او بعده وضوء الّا غسل الجنابة كلّ ما فى القرءان
او فصاحبه بالخيار ما اعاد الصّلوة فقيه يحتال فيها ويدبرها حتّى لا يعيدها
ذكر الله حسن على كلّ حال افضل الاعمال احمزها لا صلوة الّا بفاتحة
الكتاب لا صلوة لحاقن ولا لحاقب وهو بمنزلة من فى ثوبه ومن لم يقم
صلبه فلا صلوة له الاسلام يجبّ ما قبله العبد وما فى يده كان لمولاه
الرّضاع لحمة كلحمة النّسب ما يحرم من الرّضاع ما يحرم من النّسب
رفع القلم عن الصّبى والمجنون علينا ان نلقى اليكم الاصول وعليكم

ولو القى معاذيره

ان نفعوا بل الانسان على نفسه بصيرة لن يجعل الله للكافرين
على المؤمنين سبيلا لا صلوة لجار المسجد الا في المسجد من اتلف
مال الغير فهو له ضامن الضرورة تبيح المحذورات لا دلالة للعام
على الخاص ما وقع لم يقصد وما قصد لم يقع لانه اعلم بنيته احل
الله البيع وحرم الربوا الا ان تكون تجارة عن تراض اوفوا بالعقود
اول من قاس ابليس اقول من جند ابليس ابو بكر وعمر وعثمان ومتابعيهم
ينبغي للمرء ان يجتنب منهم كما يجتنب المؤمن من الشيطان ولا تزر وازرة
وزر اخرى قال الصادق من مات وليس له وارث فماله من الانفال
قال امير المؤمنين ان الله افترض عليكم فرايض فلا تضيعوها وحد لكم حدودا
فلا تعتدوها ونهيكم عن اشياء فلا تنتهكوها وسكت لكم عن اشياء
ولم يدعها نسيانا فلا تتكلفوها اي لحم نبت من الحرام فالنار اولى به
قال رسول الله من ينفر الله وبذل لمعروفه وكفا اذاه وذلك السيد وورد
ان الله تعالى نزل في التورية الى موسى ان امهات الخطايا ثلثة الكبر
الحسد والحرص ويتشعب منها ستة الشبع والنوم والراحة وحب المال
وحب المحمدة وحب الرياسة قال الصادق في تفسير اية وهو الله في السموات
وفي الارض كذلك هو في كل مكان قيل بذاته قال ويحك ان الاماكن اقدار
فاذا قلت في مكان بذاته لزمك ان تقول في اقدار وغير ذلك ولكن هو
باين من خلقه محيط بما خلق علما وقدرة واحاطة وسلطانا وليس علمه
بما في الارض باقل مما في السماء لا يبعد عنه والاشياء عنده سواء علما
وقدرة وسلطانا وملكا واحاطة قال النبي ص والذي نفسي بيده
ما من الناس احد يدخل الجنة بعمله قالوا ولا انت يا رسول الله

قال ولا انا الا ان يتغمدني الله برحمة منه وفضل قال ابو الحسن علي
ابن موسى ع ان للقلوب اقبالا وادبارا ونشاطا وفتورا واذا اقبلت
ابصرت وفهمت واذا ادبرت كلت وملت فخذوها عند اقبالها و
نشاطها واتركوها عند ادبارها وفتورها قال امير المؤمنين
من اصلح سريرته اصلح الله علانيته ومن عمل لدينه كفاه الله لدنياه ومن
احسن بينه وبين الله كفاه الله بينه وبين الخلق قال رسول الله
لكل امة مجوس ومجوس هذه الامة الذين يقولون لا قدر ويزعمون
ان المشية والقدرة اليهم ولهم لكل فعل ثلثة مقدمات الاول
الارادة وفوقه العزم وفوقه الفعل قال النبي ص الزهد
ليس بتحريم الحلال واضاعة المال ولكن بان تكون بما عند الله تعالى
اوثق منك بما عندك قال ع سرعة المشي يذهب ببهاء المؤمن
وقال لقمان لابنه صم صوما يقطع شهوتك ولا تصم صوما يضعف
بدنك لان الصلوة خير من الصوم قال ع سلم من غلب عليه هواه
قال النبي ص يا علي ان الله قضى الفرقة والاختلاف على هذه الامة فلو شاء
الله لجمعهم على الهدى حتى لا يختلف اثنان من هذه الامة ولا تنازع في شيء
من امره ولا يجحد المفضول لذي الفضل فضله قال الباقر في تفسير اية
قل ان الله قادر على ان ينزل اية سيريكم في اخر الزمان ايات منها دابة الارض
والدجال ونزول عيسى ابن مريم وطلوع الشمس من مغربها قال النبي
الغناء اليأس مما في ايدي الناس راس الايمان والعقل قال الباقر ع
من كان من ولد ابليس فانه لا يصدق الاوصياء ولا يؤمن ابدا وهم
الذين اضلهم الله ومن كان من ولد ادم امن بالاوصياء وهم على صراط

وقبل الارادة الشوق وقبل الشوق التصور وقبله التروي [illegible] الملك وقبله الذوق

الاختلاف

مستقيم قال امير المؤمنين لو ان الناس حين ينزل بهم النقم و
يزول عنهم النعم فزعوا الى ربهم بصدق من نياتهم وولهٍ من قلوبهم لرد
عليهم كل شارد واصلح لهم كل فاسد وعنه ايضا يا ابن آدم اذا رايت ربك
يتابع عليك نعمه فاحذره قال النبي سالت ربي ان لا يظهر على
امتي اهل دين غيرهم فاعطاني وسالته ان لا يهلكهم جوعا فاعطاني و
سالته ان لا يجمعهم على ضلال فاعطاني وسالته ان لا يلبسهم شيعا
فمنعني قال النبي اذا وقع السيف في امتي لم يرفع عنها الى يوم القيمة
اقول وقع السيف في اول الامر على الحسين وعلى اولاده فلم يرفع عن
الشيعة الى يوم القيمة قال النبي من كان يؤمن بالله واليوم الآخر
فلا يجلس في مجلس يسب فيه امام او يغتاب فيه مسلم ان الله تعالى يقول
في كتابه واذا رايت الذين يخوضون في اياتنا الاية قال الصادق لما راى
ابرهيم ملكوت السموات والارض راى رجلا يزني فدعا عليه
فمات ثم راى آخر فدعا عليه فمات ثم راى ثلثة فدعا عليهم فماتوا
فاوحى الله اليه يا ابرهيم ان دعوتك مستجابة فلا تدعو على عبادي
فاني لو شئت ان اميتهم بدعائك ما خلقتهم فاني خلقت خلقي على ثلثة
اصناف صنف يعبدني لا يشرك بي شيئا فاثيبه وصنف يعبد غيري فليس
يفوتني وصنف يعبد غيري فاخرج من صلبه من يعبدني قال الصادق
مدمن الزنا والسرقة وشارب الخمر كعابد الوثن سئل الصادق
عن الناس يحشرون عراة قال بل يحشرون في اكفانهم قيل انى لهم بالاكفان
وقد بليت قال ان الذي احيا ابدانهم جدد اكفانهم قال فمن مات بلا
كفن قال يستر الله عورته بما يشاء من عنده قال ع ولا تطلبوا الحوائج

بالليل

بالليل فانه مظلم قال الباقر المستقر من استقر الايمان في قلبه فلا ينزع
منه ابدا والمستودع الذي يستودع الايمان زمانا ثم يسلبه وقد كان
الزبيري منهم اقول ينبغي لكل احد ان يختبر نفسه هل ايمانه ثابت ام لا
ويعرف الثبوت وعدم الثبوت باستمرار العمل وعلى ما قلناه تشهد حديث
نبوي ان من نبي تسعة وتسعون في النار وواحد في الجنة لان في كل
تسعة وتسعون يبقى للواحد استمرار العمل كما يشهد به سلوك الناس و
افعال الناس ولان في استمرار العمل كنوز لا يعلمها الا الله والراسخون
في العلم في تفسير اهل البيت ولو شاء الله ان يجعلهم كلهم مؤمنين
معصومين حتى كان لا يعصيه احد لما كان يحتاج الى الجنة ولا الى النار
ولكنه امرهم ونهاهم وامتحنهم واعطاهم ما له عليهم به الحجة من
الآلة والاستطاعة ليستحقوا الثواب والعقاب قال
امير المؤمنين ان اول ما تغلبون من الجهاد الجهاد بايديكم ثم
الجهاد بالسنتكم ثم الجهاد بقلوبكم فمن لم يعرف قلبه معروفا ولم ينكر
منكرا نكس قلبه وجعل اعلاه اسفله فلم يقبل خيرا ابدا قال الصادق
الانس ثلثة اجزاء فجزء تحت ظل العرش يوم لا ظل الا ظله وجزء
عليهم الحساب والعذاب وجزء وجوههم وجوه آدميين وقلوبهم
قلوب الشياطين قال الصادق ان الامام ليسمع في بطن امه فاذا
ولد خط بين كتفيه وفي رواية عينيه وفي اخرى على عضده الايمن و
تمت كلمة ربك صدقا وعدلا الاية فاذا صار الامر اليه جعل الله له
عمودا من نور يبصر به ما يعمل اهل كل بلدة قد وردت الرواية
الصحيحة انه لما نزلت هذه الاية فمن يرد الله ان يهديه يشرح

صدره للاسلام سئل رسول الله عن شرح الصدر وما هو قال صلى الله
عليه وآله نور يقذفه الله في قلب المؤمن فينشرح صدره وينفسح قالوا
فهل لذلك امارة يعرف بها فقال ص نعم الانابة الى دار الخلود والتجافي
عن دار الغرور والاستعداد للموت قبل نزول الموت قال الصادق
ان القلب يتخلخل في الجوف يطلب الحق فاذا اصابه اطمأن وقر
ثم تلا فمن يرد الله ان يهديه الآية اقول يتخلخل يتحرك قال الصادق
اذا اراد الله بعبد خيرا نكت في قلبه نكتة من نور فاضاء لها سمعه وقلبه
حتى يكون احرص على ما في ايديكم منكم واذا اراد بعبد سوء نكت في قلبه
نكتة سوداء فاظلم لها سمعه وقلبه ثم تلا فمن يرد الله الآية قال
الصادق وفي غير آية من كتاب الله يقول انه لا يحب المسرفين فنهاهم عن الاسراف
ونهاهم عن التقتير لكن امر بين الامرين لا يعطي جميع ما عنده ثم يدعو الله ان
يرزقه ولا يستجيب له اقول ينبغي لكل احد ان يجعل لنفسه ان يعطيه
بقدر وسعه وطاقته كل يوم كذا قال الكاظم ع ان لله على الناس
حجتين حجة ظاهرة وحجة باطنة فاما الظاهرة فالرسل والانبياء
والائمة واما الباطنة فالعقول قال الصادق ع لما اعطى الله سبحانه
ابليس ما اعطاه من القوة قال آدم يا رب سلطته على ولدي واجريته
فيهم مجرى الدم في العروق واعطيته ما اعطيته فما لي ولولدي
فقال لك ولولدك السيئة بواحدة والحسنة بعشر امثالها قال
رب زدني قال التوبة مبسوطة الى ان تبلغ النفس الحلقوم فقال
يا رب زدني قال اغفر ولا ابالي فقال حسبي قال النبي من
تواضع رفعه الله ومن تكبر وضعه الله قال الباقر ع ثم لآتينهم

من بين

من بين ايديهم معناه اهون عليهم امر الآخرة ومن خلفهم آمرهم بجمع
الاموال والبخل بها عن الحقوق لتبقى لورثتهم وعن ايمانهم افسد
عليهم امر دينهم بتزيين الضلالة وتحسين الشبهة وعن شمائلهم بتحبيب
اللذات اليهم وتغليبها الشهوات على قلوبهم قال الصادق
من زعم ان الله يأمر بالفحشاء فقد كذب على الله ومن زعم ان الخير والشر
اليه فقد كذب على الله قال النبي الشقي من شقي في بطن امه
والسعيد من سعد في بطن امه قال الصادق من سئل الناس شيئا
وعنده ما يقوته يوما فهو من المسرفين في رواية عن امير المؤمنين
انه علل خشونة مطعمه وملبسه بان الله فرض على ائمة العدل ان
يقدروا انفسهم بضعفة الناس كيلا يتبيغ بالفقير فقره
قال امير المؤمنين يا عباد الله ان المتقين حازوا عاجل الخير و
آجله شاركوا اهل الدنيا في دنياهم ولم يشاركهم اهل الدنيا في آخرتهم
اباحهم الله في الدنيا ما كفاهم به واغناهم قال الله قل من حرم زينة الله
الآية سكنوا الدنيا بافضل ما سكنت واكلوها بافضل ما اكلت
شاركوا اهل الدنيا في دنياهم فاكلوا معهم من طيبات ما ياكلون و
شربوا من طيبات ما يشربون ولبسوا من افضل ما يلبسون وسكنوا
من افضل ما يسكنون وتزوجوا من افضل ما يتزوجون وركبوا من افضل
ما يركبون واصابوا لذة الدنيا مع اهل الدنيا وهم غدا جيران الله يتمنون
عليه فيعطيهم ما يتمنون لا ترد لهم دعوة ولا ينقص لهم نصيب من اللذة
فالى هذا يا عباد الله يشتاق اليه من كان له عقل قال الصادق اياك و
خصلتين فيهما هلك من هلك اياك ان تفتي الناس برأيك وتدين بما لا تعلم

في تفسير ثم لآتينهم

وفی روایة اخری ان تدین الله بالباطل وتفتی الناس بما لا تعلم سئل
عن الباقر ما حجة الله علی العباد فقال ان یقولوا ما یعلمون ویقفوا عند
ما لا یعلمون قال النبی من افتی الناس بغیر علم لعنه ملائکة
السموات والارض قال الباقر اما المؤمنون فیرفع اعمالهم
وارواحهم الی السماء فتفتح لها ابوابها واما الکافر فیصعد بعمله
وروحه حتی اذا بلغ الی السماء نادی منادی هبطوا الی السجین وهو
وادی بحضرموت یقال له برهوت قال النبی ما من احد الا وله
منزل فی الجنة ومنزل فی النار فاما الکافر فیرث المؤمن منزله من النار
والمؤمن یرث الکافر منزله من الجنة فذلک قوله اورثتموها بما
کنتم تعملون قال النبی قیلوا فان الشیطان لا یقیل قال لم السبت
لنا والاحاد لبنی امیة اتقوا یوم الاحد فقص النبی لعلی یا علی من یخاف
ساحرا او شیطانا فلیقرء ان ربکم الله الذی خلق السموات والارض
فی ستة ایام ثم استوی علی العرش یغشی اللیل النهار یطلبه
حثیثا والشمس والقمر والنجوم مسخرات بامره الا له الخلق تبارک
الله رب العالمین فی الکافی عن امیر المؤمنین من بات بارض قفر
فقرا هذه الایة ان ربکم الله الذی الی قوله تبارک رب العالمین حرسته
الملائکة وتباعدت عنه الشیاطین قال فمضی الرجل فاذا هو بقریة
خراب وبات فیها ولم یقرء هذه الایة فتغشیه الشیاطین فاذا هو اخذ
بخطه فقال له صاحبه انظره فاستیقظ الرجل فقرء الایة فقال الشیطان
لصاحبه ارغم الله انفک احرسه الان حتی یصبح فلما اصبح رجع الی
امیر المؤمنین فاخبره وقال له رایت فی کلامک الشفاء والصدق

مضی بعد

ومضی بعد طلوع الشمس فاذا هو باثر شعر الشیطان مجتمعا فی الارض الحدیث
اقول القفر الارض الخالیة من العمارة والخطم الانف وما یلیه روی
عن رسول الله صلی الله علیه واله ان داخذ سکرات الموت فی قرائة القران
ونور القبر فی صلوة اللیل والنجاة من فزع یوم القیمة وشدة احوالها فی
الصوم والمرور علی الصراط فی الصلوة علی النبی ص والنجاة من النار
فی کثرة البکاء من خشیة الله ورضاء الرب فی کثرة الصدقة وزیادة
العمر فی صلة الرحم وبرکة الرزق فی صلوة الضحی وثقل المیزان فی
قول لا اله الا الله محمد رسول الله صدق رسول الله قال امیر
المؤمنین لم تره العیون بمشاهدة الابصار ولکن راته القلوب
بحقایق الایمان لا یعرف بالقیاس ولا یدرک بالحواس ولا یشبه
بالناس موصوف بالایات معروف بالعلامات فقال لم اعبد ربا
لم اره قال الصادق ع اوحی الله تعالی الی موسی یا موسی تدری
لما اصطفیتک بکلامی دون خلقی قال یا رب ولم ذلک قال فاوحی
الله الیه یا موسی انی قلبت عبادی ظهرا لبطن فلم اجد فیهم احدا
اذل لی نفسا منک یا موسی انک اذا صلیت وضعت خدک علی الارض
والتراب اقول ینبغی لکل احد ان یداوم علی سجدة الشکر کالموسی
فی الحدیث اذا اعظمت امتی الدنیا نزعت عنها هیبة الاسلام واذا
ترکوا الامر بالمعروف والنهی عن المنکر حرمت برکة الوحی قال الباقر
فی تفسیر ایة ولقد ذرئنا ای خلقنا الی اخر الایة لهم قلوب لا یفقهون
بها یقول طبع الله علیها فلا تعقل ولهم اعین علیها غطاء عن الهدی
لا یبصرون بها ولهم اذان لا یسمعون جعل فی اذانهم وقرا فلم یسمعوا

یعنی که حاصل شود
از شنیدن آن بمنزله
دیدن است

ادا

الهدى قال امير المومنين ان الله ركب في الملائكة عقلا بلا شهوة وركب
في البهائم الشهوة بلا عقل وركب في بني آدم كليهما فمن غلب عقله شهوته فهو خير من
الملائكة ومن غلب شهوته عقله فهو شر من البهائم قال امير المومنين والذي
نفسي بيده لتفترقن هذه الامة على ثلث وسبعين فرقة كلها في النار الا فرقة واحدة
وممن خلقنا امة يهدون بالحق وبه يعدلون فهذه التي تنجو من هذه الامة
وعنه يعني امة محمد قال الصادق واذا اراد الله بعبد خيرا فاذنب ذنبا
اتبعه بنقمة ويذكره الاستغفار واذا اراد بعبد شرا فاذنب ذنبا فاتبعه
بنعمة لينسيه الاستغفار ويتمادى وهو قول الله سنستدرجهم من حيث لا
يعلمون اي بالنعم عند المعاصي قال النبي ان الشاعر يهيج بالناس و
الرجل يصلح حوضه والرجل يسقي ماشيته والرجل يقوم سلعته في
سوقه والرجل يرفع ميزانه ويرفعه في الحديث اذا قرء ابن ادم
السجدة فسجد اعتزل الشيطان يبكي فيقول يا ويله امر هذا بالسجود
فسجد له فله الجنة وامرت بالسجود فعصيت فلي النار قال
الصادق اشربوا ماء السماء فانه يطهر البدن ويدفع الاسقام
وعن المعصوم الاستغفار وقول لا اله الا الله خير العبادة
قال الصادق اذا اكثر العبد من الاستغفار رفعت صحيفته وهي
تتلألأ [illegible] يصعد واعلموا ان الله يحول بين المرء وقلبه قال الباقر
يحول بين المؤمن ومعصيته ان تقوده الى النار وبين الكافر وطاعته
ان يستكمل الايمان قال واعلموا ان الاعمال بخواتيمها قال امير
المؤمنين لا يقولن احدكم اللهم اني اعوذ بك من الفتنة لانه ليس
احد الا وهو مشتمل على فتنة ولكن من استعاذ فليستعذ من مضلات الفتن

فان

في الاستغفار

فان الله سبحانه يقول انما اموالكم واولادكم فتنة قال امير المومنين
كان في الارض امانان من عذاب الله فرفع احدهما فدونكم الاخر فتمسكوا
به اما امان الذي رفع فرسول الله واما امان الباقي فالاستغفار
قال الصادق كان رسول الله والاستغفار حصنين لكم من العذاب فمضى
اكبر الحصنين وبقي الاستغفار فاكثروا منه فانه ممحاة للذنوب في
حديث القدسي ان بيوتي في الارض المساجد وان زواري فيها عمارها فطوبى
لعبد تطهر في بيته ثم زارني في بيتي فحق على المزور ان يكرم زائره قال
النبي يأتي آخر الزمان ناس من امتي يأتون المساجد يقعدون فيها حلقا ذكرهم
الدنيا وحب الدنيا لا تجالسوهم فليس لله بهم حاجة قال النبي لا يجد
احدكم طعم الايمان حتى يحب في الله ويبغض في الله قال النبي الدينار و
الدرهم اهلكا من كان قبلكم وهما مهلكاكم قال الصادق ما اعطى الله
عبدا ثلثين الفا وهو يريد به خيرا وقال ما جمع رجل قط عشرة الف درهم من
حل وقد يجمعها الاقوام اذا اعطى القوت ورزق العمل فقد جمع الله له الدنيا
والاخرة قال امير المومنين من تردد في الريب سبقه الاولون وادركه
الاخرون ووطأته سنابك الشياطين قال الباقر الفقير المتضعف
الذي لا يسئل والمسكين الذي يسئل قال الصادق ان الله يقول ما
من شيء الا وقد وكلت به من يقبضه غيري الا الصدقة فاني اتلقفها
تلقفا حتى ان الرجل ليتصدق بالتمرة او بشق التمرة فاربيها كما يربي
الرجل فلوه وفصيله فيأتي يوم القيمة وهو مثل احد واعظم من
احد قال الصادق ان اعمال العباد تعرض على رسول الله كل صباح
ابرارها وفجارها واحذروا وليستحي احدكم ان يعرض على نبيه العمل

القبيح قيل للصادق اذا حدث على الامام حدث كيف يصنع
الناس فقال اين قول الله عز وجل فلولا نفر من كل فرقة الاية قال هم
في عذر ما داموا في الطلب وهؤلاء الذين ينتظرون هم في عذر حتى
يرجع اليهم اصحابهم قال الباقر تفقهوا في الدين فانه من لم
يتفقه منكم في اعرابي فهو ان الله يقول في كتابه ليتفقهوا في الدين
الدين
ولينذروا قومهم اذا رجعوا اليهم قال الصادق ان الله تبارك وتعالى
فرض الايمان على جوارح ادم وقسمه عليها وفرقه فيها ثم بين ذلك قيل
قد فهمت نقصان الايمان وتمامه فمن اين جاءت زيادته قال قول الله عز وجل
واذا ما انزلت سورة فمنهم من يقول الاية وقال زدناهم هدى ولو كان
كله واحدا لا زيادة فيه ولا نقصان لم يكن لاحد منهم على الاخر فضل ولا ستوت
النعم فيه ولا استوى الناس وبطل التفضيل ولكن بتمام الايمان دخل المؤمنون
الجنة وبالزيادة في الايمان تفاضل المؤمنون بالدرجات عند الله وبالنقصان
دخل المفرطون النار قال امير المؤمنين في الذين امنوا وكانوا يتقون
هم نحن واتباعنا ممن تبعنا من بعدنا طوبى لنا وطوبى لهم وطوباهم افضل
من طوبانا قيل ما شان طوباهم افضل من طوبانا السنا نحن وهم على
امر قال لا انهم حملوا ما لم تحملوا واطاقوا ما لم تطيقوا قال
النبي انه سئل عن اولياء فقال هم الذين يذكروا الله برؤيتهم يعني
السمت والهيئة قال النبي من عرف الله وعظمه منع فاه من الكلام
وبطنه عن الطعام وعنى نفسه بالصيام والقيام قالوا بآبائنا
وامهاتنا يا رسول الله هؤلاء اولياء الله قال ان اولياء سكتوا
فكان سكوتهم ذكرا ونظروا فكان نظرهم عبرة ونطقوا فكان

نطقهم

نطقهم حكمة ومشوا فكان مشيهم بين الناس بركة لولا الاجال كتبت
عليهم لم تقر ارواحهم في اجسادهم خوفا من العذاب وشوقا من
الثواب قال الصادق ما من عبد يخرج من الدنيا يستحل عمل
قوم لوط الا رمى الله كبده من تلك الحجارة يكون منيته فيها ولكن
الخلق لا يرونه قال النبي ص لما عمل قوم لوط ما عملوا بكت الارض الى
ربها حتى بلغ دموعها العرش فاوحى الله عز وجل الى السماء ان
احصبيهم واوحى الى الارض ان اخسفي بهم قال النبي الفقر فخري
وبه افتخر الفقر بالخلق فقط كفر بالله الفقر سواد الوجه في الدارين
قال الصادق الكلام ثلثة صدق وكذب واصلاح بين الناس
قال رسول الله لا كذب على مصلح ثم تلا ايتها العير انكم لسارقون
قال النبي لم تعط امة من الامم انا لله وانا اليه راجعون عند المصيبة
الا امة محمد الا ترى الى يعقوب حين اصابه ما اصاب لم يسترجع وقال
يا اسفى الاية قال الصادق كل ذنب عمله العبد وان كان عالما فهو
جاهل حين خاطر بنفسه معصية ربه فقد حكى الله سبحانه هل علمتم ما
فعلتم بيوسف واخيه اذ انتم جاهلون فنسبهم الى الجهل لخاطرتهم بانفسهم
في معصية الله قال الصادق في تفسير اية وما يؤمن اكثرهم بالله الا
وهم مشركون هو الرجل يقول لولا فلان لهلكت ولولا فلان
لاصبت كذا وكذا ولولا لضاع عيالي الا ترى انه قد جعل شريكا في
ملكه يرزقه ويدفع عنه قيل فيقول لولا ان من الله علي بفلان لهلكت
قال نعم لا باس بهذا قال رسول الله لولا عفو الله وتجاوزه ما
هنا احد العيش ولولا وعيد الله وعقابه لاتكل كل احد قال

التجاد الذنوب التى تغير النعم البغى على الناس والزوال عن العادة فى
الخير واصطناع المعروف وكفران النعم وترك الشكر ثم تلا الاية ان الله
لا يغير ما بقوم حتى يغيروا ما بانفسهم قال الصادق ان الصواعق
لا تصيب ذاكرا قيل وما الذاكر قال من قرا ماة اية في الحديث من
نوقش في العذاب عذب قال رسول الله لعلى ع يا على ما من دار فيها
فرحة الا تبعها ترحة وما من هم الا وله فرج الا هم اهل النار اذا عملت
سيئة فاتبعها بحسنة تمحها سريعا وعليك بصنايع الخير فانها تدفع مصارع
السوء قال الصادق نحن صبر وشيعتنا اصبر منا لانا صبرنا بعلم وصبروا
على ما لا يعلمون قال الصادق من عرف نعمة الله بقلبه استوجب
المزيد من الله قبل ان يظهر شكرها على لسانه وعن الصادق ما انعم
الله على عبد بنعمة صغرت او كبرت فقال الحمد لله الا ادى شكرها قال
النبي من اذى جاره طمعا في مسكنه ورثه الله داره وسئل الصادق ع
من شجرة طيبة فقال الصادق اصلها النبي امير المومنين فرعها والائمة من
ذريتهما اغصانها وعلم الائمة ثمرتها وشيعتهم المومنون ورقها قال
والله ان المومن ليولد فتورق ورقة فيها وان المومن ليموت
فتسقط ورقة فيها قال الصادق ان الشيطان لياتى الرجل من
اوليائنا عند موته عن يمينه وشماله ليضله عما هو عليه فيابى
الله عز وجل له ذلك قال امير المومنين ما بال اقوام غيروا سنة
رسول الله وعدلوا عن وصيه ولا يتخوفون ان ينزل بهم العذاب
ثم تلا هذه الاية ثم قال نحن النعمة التى انعم الله بها على عباده وبنا يفوز
من فاز يوم القيمة قال الصادق ان الله تعالى يعلم ما يريد العبد

اذا

اذا دعاه ولكنه يحب ان يبث اليه الحوائج فاذا دعوتم سموا حاجتكم
قال رسول الله قال الصادق قال جبرئيل لو ان سربالا من سرابيل اهل
النار علق بين السماء والارض لمات اهل الارض من ريحه قال
رسول الله اذا استخفت ولاية الله والعبادة جاء الاجل بين العينين
وذهب الامل وراء الظهر واذا استخفت ولاية الشيطان والشقاوة
جاء الامل بين العينين وذهب الاجل وراء الظهر سئل الصادق
من الوقت المعلوم قال اتحسب انه يوم يبعث فيه الناس ان الله انظره
الى يوم يبعث فيه قائمنا اذا بعث الله قائمنا كان في مسجد الكوفة وجاء
ابليس حتى يجثو بين يديه على ركبتيه فيقول يا ويله من هذا اليوم فياخذ
بناصيته ويضرب عنقه فذلك يوم الوقت المعلوم وعن الصادق
يوم الوقت المعلوم يوم يذبحه رسول الله على الصخرة التى في بيت المقدس
يعنى عند الرجعة قال الباقر ليس مخلوق الا وبين عينيه مكتوبة
مومن وكافر وذلك محجوب عنكم وليس محجوبا عن الائمة من ال
محمد ثم لا يدخل عليهم احد الا عرفوه مومن او كافر ثم تلا ان في ذلك
لايات للمتوسمين قال النبي اتقوا فراسة المومن فانه ينظر بنور
الله وقال ص ان لله عبادا يعرفون الناس بالتوسم قال الصادق
عليك بالصبر في جميع امورك فان الله عز وجل بعث محمدا فامره بالصبر
والرفق فصبر حتى نالوه بالعظائم فرموه بها فضاق صدره فانزل
الله عز وجل ولقد نعلم انك يضيق صدرك الاية قال الصادق
من ذهب يرى ان له على الاخر فضلا فهو من المستكبرين فقيل انما
يرى ان له فضلا عليه بالعافية اذا راه مرتكبا للمعاصى فقال هيهات

هيهات فلعله ان يكون قد غفر له ما اتى وانت موقوف تحاسب اما
تلوت قصة سحرة موسى قال النبي لما خلق الماء فخرت وذخرت و
قالت اي شيء يغلبني فخلق الله الفلك فادارها به وذللها ثم ان الارض
فخرت وقالت اي شيء يغلبني فخلق الله الجبال فاثبتها في ظهرها
اوتادا من ان تميل بما عليها فذلت الارض واستقرت
قال امير المؤمنين عليكم بتقوى الله فانها تجمع الخير ولا خير
غيرها ويدرك بها من الخير ما لا يدرك بغيرها من خير الدنيا والآخرة
قال الله عز وجل وقيل للذين اتقوا قال الصادق من لم يعلم
ان لله عليه نعمة في مطعم او ملبس فقد قصر عمله ودنا عذابه
قال امير المؤمنين لعق العسل شفاء من كل داء ثم تلا هذه الآية
وهو مع قراءة القرآن ومضغ اللبان يذيب البلغم قال
النبي انما هو اخوانكم فاكسوهم مما تكتسون واطعموهم مما
تطعمون فما راى بعده بعد ذلك الا ورداؤه رداؤه و
ازاره ازاره من غير تفاوت قال النبي ان الله تعالى
فضل انبياءه المرسلين على ملائكته المقربين وفضلني على جميع
المرسلين والنبيين والفضل بعدي لك يا علي والائمة من ولدك
وان الملائكة لخدامنا وخدام محبينا الحديث قال الباقر
من لم يدله خلق السموات والارض واختلاف الليل والنهار
ودوران الفلك والشمس والقمر والآيات العجيبات على ان
وراء ذلك امرا اعظم منه فهو في الآخرة اعمى واضل سبيلا
سئل الصادق عن افضل المواقيت في صلوة الفجر فقال مع طلوع

الفجر ان الله يقول وقرآن الفجر ان قرآن الفجر كان مشهودا يعني
صلوة الفجر تشهدها ملائكة الليل وملائكة النهار فاذا صلى
العبد الصبح مع طلوع الفجر اثبتت له مرتين اثبتها ملائكة الليل
وملائكة النهار قال الصادق ما اشتكى احد من المؤمنين
شكاية قط وقال باخلاص نية ومسح موضع العلة وننزل من القرآن
ما هو شفاء ورحمة للمؤمنين ولا يزيد الظالمين الا خسارا الا عوفي
عن تلك العلة اية علة كانت ومصداق ذلك في الآية حيث يقول
شفاء ورحمة للمؤمنين قال الصادق انما خلد اهل النار في النار
لان نياتهم كانت في الدنيا ان لو خلدوا فيها ان يعصوا الله ابدا
وانما خلد اهل الجنة في الجنة لان نياتهم كانت في الدنيا ان لو بقوا
فيها ان يطيعوا الله ابدا فبالنيات خلد هؤلاء وهؤلاء ثم تلا قوله
قل كل يعمل على شاكلته اي على نيته قال الباقر والصادق انما
الروح خلق من خلقه له بصر وقوة وتأييد يجعله في قلوب
المؤمنين والرسل وانه احدهما سئل عن هذه الآية ما الروح قال
التي في الدواب قال الصادق في تفسير آية انه ليس له
سلطان على الذين امنوا وعلى ربهم يتوكلون قال يسلط والله
على المؤمن على بدنه ولا يسلط على دينه قد سلط على ايوب
فشوه خلقه ولم يسلط على دينه قال الذين هم به مشركون
يسلط على ابدانهم واديانهم وقال الصادق سئل الصادق
فقال ليس للشيطان ان يضل المخلصين عن الولاية فاما الذنوب
واشباه ذلك فانه ينال منهم كما ينال من غيرهم في التوحيد

حرام
حلال

عن الصادق اذا اتى العبد بكبيرة من كبائر المعاصي او صغيرة من
صغائر المعاصي التي نهى الله عنها كان خارجا من الايمان وساقطا
عنه اسم الايمان وثابتا عليه اسم الاسلام فان تاب واستغفر
عاد الى الايمان ولم يخرجه الى الكفر والجحود والاستحلال فاذا
قال للحلال هذا حرام وللحرام هذا حلال ودان بذلك فعندها يكون
خارجا من الايمان والاسلام الى الكفر وكان بمنزلة رجل دخل الحرم
ثم دخل الكعبة فاحدث في الكعبة حدثا فاخرج عن الكعبة وعن الحرم
فضربت عنقه وصار الى النار الحديث قال النبي صلعم من اراد الاخرة
ومن اراد الاخرة فليترك زينة الحيوة الدنيا قال الصادق
من انفق شيئا في غير طاعة فهو مبذر ومن انفق في سبيل الله
فهو مقتصد قال الباقر مر رسول الله برجل يغرس غرسا
في حايط له فوقف عليه وقال الا ادلك على غرس اثبت اصلا
واسرع ايناعا واطيب ثمرا وابقى قال بلى فدلني يا رسول الله
فقال اذا اصبحت او امسيت فقل سبحان الله والحمد لله و
لا اله الا الله والله اكبر فان لك ان قلته بكل تسبيحة عشر
شجرات في الجنة من انواع الفواكه وهن من الباقيات الصالحات
قال الباقر ان الباقيات الصالحات هي الصلوة فحافظوا عليها
وعنه ان من الباقيات الصالحات القيام لصلوة الليل وعنه
قال لحصين لا تستغر مودتنا فانها من الباقيات الصالحات
قال الصادق ان الله عز وجل قال المال والبنون زينة الحيوة
ان الثمان ركعات يصليها العبد اخر الليل زينة الاخرة قال

في تفسير الباقيات الصالحات

الصادق قال رسول الله خذوا جنتكم قالوا يا رسول الله حضر
عدو فقال لا ولكن خذوا جنتكم من النار فقالوا فبم ناخذ جنتنا
يا رسول الله قال سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله
اكبر فانهن ياتين يوم القيمة ولهن مقدمات ومؤخرات و
هن باقيات الصالحات قال النبي من صلى مرايات الناس فهو
مشرك ومن زكى مرايات الناس فهو مشرك ومن صام مراياة الناس
فهو مشرك ومن حج مراياة الناس فهو مشرك ومن عمل عملا مما امر
الله مراياة الناس فهو مشرك ولا يقبل الله عز وجل عمل مرائي
سئل الصادق عن تفسير ولا يشرك بعبادة ربه احدا فقال من
صام او اعتق او حج يريد محمدة الناس فقد اشرك في عمله وهو شرك
مغفور قال الباقر في هذه الاية الرجل يعمل شيئا من الثواب
لا يطلب به وجه الله انما يطلب تزكية الناس يشتهي ان يسمع
به الناس فهذا الذي اشرك بعبادة ربه ثم قال ما من عبد اسر خيرا
فذهبت الايام ابدا حتى يظهره الله له خيرا وما من عبد يسر شرا فذهبت
الايام حتى يظهره الله له شرا وعن الباقر سئل عن الرجل يعمل
الشيء من الخير فيراه الانسان فيسره ذلك قال لا باس ما من احد
الا ويحب ان يظهر له في الناس الخير اذا لم يكن يصنع لذلك
سئل الصادق عن الكنز قال اما انه ما كان ذهبا ولا فضة وانما
كان اربع كلمات لا اله الا انا من ايقن بالموت لم يضحك ومن ايقن
بالحساب لم يفرح قلبه ومن ايقن بالقدر لم يخش الا الله قال
الصادق ان الله يحفظ ولد المؤمن الف سنة وان الغلامين كان بينهما
وبين ابويهما سبع مائة سنة وعنه ع ان الله يصلح بصلاح الرجل المؤمن

ال[illegible] مدة طويلة

ولده وولد ولده ويحفظ في دويرته ودويرات حوله فلا يزالون
في حفظ الله لكرامته على الله ذكر الغلامين وقال الم تر ان الله
شكر صلاح ابويهما لهما روى عن امير المؤمنين انه قال في
دعائه باكي بعض في الحديث خير الدعا الخفي وخير الرزق
ما يكفي قال الرضا ان اوحش ما يكون هذا الخلق في ثلثة مواطن
مواطن يوم يولد ويخرج من بطن امه فيرى الدنيا ويوم يموت
فيعاين الاخرة واهلها ويوم يبعث فيرى احكام ما لم يرها
في دار الدنيا الحديث وعن الصادق انه سئل عن هذه الاية
وانذرهم يوم الحسرة اذ قضى الامر فقال نادى مناد من عند
الله بعد ما صار اهل الجنة في الجنة واهل النار في النار يا
اهل الجنة والنار هل تعرفون الموت في صورة من الصور فيقولون
لا فيؤتى بالموت في صورة كبش املح فيوقف بين الجنة والنار ثم
ينادون جميعا اشرفوا وانظروا الى الموت فيشرفون ثم يامر الله
به فيذبح ثم يقال يا اهل الجنة خلود فلا موت ابدا ويا اهل النار
خلود فلا موت ابدا وتلا الاية وعن الباقر انه سئل عن هذه الاية
وكان رسولا نبيا ما الرسول وما النبي الذي يرى في منامه و
يسمع الصوت ولا يعاين الملك والرسول الذي يسمع الصوت ويرى في
المنام ويعاين الملك قال النبي اتلوا القران وابكوا فان لم
تبكوا فتباكوا وعن الصادق انه شكى اليه رجل ما يلقى من
الاوجاع والتخم فقال تغدوا وتعشوا ولا تاكل بينهما شيئا فان
فيه فساد البدن اما سمعت الله يقول لهم رزقهم فيها بكرة
وعشيا قال رسول الله من لم يحسن وصيته عند موته كان

نقصا

نقصا في مروته قيل يا رسول الله وكيف يوصي عند الموت قال اذا
حضرته الوفات واجتمع الناس اليه قال اللهم فاطر السموات
والارض عالم الغيب والشهادة الرحمن الرحيم اني اعهد اليك في دار
الدنيا اني اشهد ان لا اله الا انت وحدك لا شريك لك وان محمدا
عبدك ورسولك وان الجنة حق وان النار حق وان البعث حق و
الحساب حق والقبر حق والميزان حق وان الدين كما وصفت وان
الاسلام كما شرعت وان القول كما حدثت وان القران كما نزلت وانك
انت الله الحق المبين جزى الله عنا محمدا خير الجزاء وحيا الله محمدا واله
محمدا بالسلام اللهم يا عدتي عند كربتي ويا صاحبي عند شدتي ويا ولي
عند نعمتي والهي واله ابائي لا تكلني الى نفسي طرفة عين ابدا فانك ان
تكلني الى نفسي طرفة عين كنت اقرب من الشر وابعد من الخير فانس في القبر
وحشتي واجعل لي يوم القاك منشورا ثم يوصي بحاجته وتصديق
هذه الوصية في سورة مريم في قوله عز وجل لا يملكون الشفاعة
الا من اتخذ عند الرحمن عهدا فهذا عهد الميت والوصية حق على
كل مسلم وحق عليه ان يحفظ هذه الوصية ويتعلمها وعن الصادق
قال سبب نزول سيجعل لهم الرحمن ودا ان امير المؤمنين كان
جالسا بين يدي رسول الله فقال له قل يا علي اللهم اجعل في قلوب
المؤمنين ودا قال النبي ان لله تسعة وتسعين اسما من احصاها
دخل الجنة قال الصادق ان النطفة اذا وقعت في الرحم بعث الله
عز وجل ملكا فاخذ من التربة التي يدفن فيها فماثها في النطفة فلا
يزال قلبه يحن اليها حتى يدفن فيها قال النبي ان خيار كم اولي

النهى قيل يا رسول الله ومن اولى النهى قال هم اولى الاخلاق الحسنة
والاحلام الرزينة وصلة الارحام والبررة بالامهات والآباء
والمتعاهدون للفقراء والجيران واليتامى ويطعمون الطعام
ويفشون السلام في العالم ويصلون والناس نيام غافلون سئل
امير المؤمنين من اعلم الناس قال من جمع علم الناس الى علمه قال رسول
الله فضل العلم احب الى الله من فضل العبادة وعن الصادق ما من احد
الا وقد يرد عليه الحق حتى يصدع قلبه قبله ام تركه وذلك ان الله يقول
في كتابه بل نقذف بالحق على الباطل فيدمغه وعن الباقر انه سئل و
كيف لا يسئل عما يفعل فقال لانه لا يفعل الا ما كان حكمة وصوابا وهو
المتكبر الجبار والواحد القهار فمن وجد في نفسه حرجا في شيء مما قضى كفر و
من انكر شيئا من افعاله جحد وعن الصادق انه سئل ما الدليل على ان الله
قال اتصال التدبير وكمال الصنع كما قال الله لو كان فيهما آلهة الا الله
لفسدتا وعن الصادق ان امير المؤمنين مرض فعاده اخوانه فقالوا كيف
نجدك يا امير المؤمنين قال قالوا ما هذا الكلام مثلك قال ان الله يقول و
نبلوكم بالشر والخير فتنة فالخير الصحة والغنى والشر المرض والفقر
روي عن النبي صلى الله عليه وآله ما من مكروب يدعو بهذا الدعاء الا
استجيب له لا اله الا انت سبحانك اني كنت من الظالمين فاستجبنا له
قال امير المؤمنين الهي ما عبدتك خوفا من نارك ولا طمعا من جنتك لكن
وجدتك اهلا للعبادة فعبدتك وعن الصادق ان الناس يعبدون
الله على ثلثة اوجه فطبقة يعبدون الله رغبة في ثوابه فتلك عبادة الحرصاء
وهي الطمع واخرون يعبدونه فرقا من النار فتلك عبادة العبيد وهي الرهبة

في السلام خ

ولكني اعبده حبا له فتلك عبادة الكرام قال النبي معاشر الناس اتقوا اتقوا
احذروا الساعة كما قال الله ان زلزلة الساعة شيء عظيم وعن الصادق
قال اذا اراد الله ان يبعث الخلق امطر السماء على الارض اربعين صباحا
فاجتمعت الاوصال ونبتت اللحوم قال السجاد ان للعبد اربع اعين عينان
يبصر بهما امر دينه ودنياه وعينان يبصر بهما امر آخرته فاذا اراد الله
بعبد خيرا فتح له العينين اللتين في قلبه فابصر بهما الغيب وامر آخرته و
اذا اراد الله به غير ذلك ترك القلب بما فيه قال الصادق انما شيعتنا
اصحاب الاربعة الاعين عينان في الرأس وعينان في القلب الا وان الخلائق
كلهم كذلك الا ان الله عز وجل فتح ابصاركم واعمى ابصارهم وعنه ع جعل
الخير كله في بيت وجعل مفتاحه الزهد في الدنيا قال النبي انه لما رجع
من غزوة تبوك قال رجعنا من الجهاد الاصغر الى الجهاد الاكبر يعني النفس
قال الصادق ع اذا دخلت في صلوتك فعليك بالتخشع والاقبال على صلوتك
فان الله يقول الذين هم في صلوتهم خاشعون قال النبي ص ما زاد خشوع
الجسد على ما في القلب فهو عندنا نفاق قال علي ع كل قول ليس فيه ذكر
فهو لغو قال الصادق وان يقول الرجل عليك بالباطل لو يأتيك بما الله
فيك فتعرض الله قال الصادق تحل الفروج بثلثة وجوه نكاح بميراث ونكاح
بلا ميراث وملك يمين قال رسول الله ان الله تعالى يقول ليحزن عبدي
المؤمن اذا قترت عليه من الدنيا وذلك اقرب له مني ويفرح اذا بسط
له الدنيا وذلك ابعد مني قال امير المؤمنين ان الله تبارك وتعالى لو
شاء لعرف العباد نفسه ولكن جعلنا ابوابه وصراطه وسبيله والوجه الذي
يؤتى منه فمن عدل عن ولايتنا او فضل علينا غيرنا فانهم عن الصراط لناكبون

اى لعادلون   قال الصادق ان الله تعالى لم يخلق خلقه عبثا ولم يتركهم سدى
بل خلقهم لإظهار قدرته وليكلفهم على طاعته فيستوجبوا بذلك رضوانه
وما خلقهم ليجلب منهم منفعة ولا ليدفع بهم مضرة بل خلقهم لينفعهم و
يوصلهم الى النعيم   قال رسول الله من اذاع فاحشة كان كمبتديها   عن الباقر
انه سئل كثرة القراءة او كثرة الدعاء افضل قال كثرة الدعاء افضل   قال امير المؤمنين ليس
فى الماكول والمشروب سرف وان كثر   قال كما تنامون تموتون وكما تستيقظون
تبعثون   قال الصادق القلب السليم الذى يلقى ربه وليس فيه احد سواه قال وكل
قلب فيه شرك او شك فهو ساقط وانما ارادوا بالزهد فى الدنيا لتفرغ قلوبهم
للآخرة   قال النبى ان كل بناء وبنى وبال على صاحبه يوم القيمة الا ما لا بد منه   و
عن النبى ص انه تلا وتلك الامثال نضربها للناس وما يعقلها الا العالمون فقال
العالم الذى عقل عن الله فعمل بطاعته واجتنب سخطه   قال الصادق اذا عصى الله فى
ارض انت بها فاخرج منها الى غيرها   قال النبى ص من فر بدينه من ارض وان كان شبرا
من الارض استوجب بها الجنة وكان رفيق ابراهيم   فى الحديث من عمل بما علم ورثه
الله علم ما لم يعلم   قال امير المؤمنين فرض الله الصلوة تنزيها عن الكبر والزكوة تسببا
للرزق   قال الصادق من انعم الله عليه بنعمة فعرفها بقلبه فقد ادى شكرها   قال الرضا
من لم يشكر المنعم من المخلوقين لم يشكر الله عز وجل   قال الصادق اتقوا المحقرات من
الذنوب فان لها طالبا لا يقولن احدكم اذنب واستغفر الله ان الله يقول
ان تك مثقال حبة من خردل الاية   قال لقمان لابنه ولا تصعر خدك للناس
اى لا تذل للناس طمعا فيما عندهم   قال لقمان ايضا جالس الفقهاء وزاحمهم
بركبتيك ولا تجادلهم فيمنعوك وخذ من الدنيا بلاغا ولا ترفضها فتكون
عيالا على الناس ولا تدخل فيها دخولا يضر باخرتك   وقال لقمان ايضا

فاذ عز

فان غلبت على الدنيا فلا تغلبن على الآخرة واذا فاتك طلب العلم فى مظانه فقد
غلبت على الآخرة واجعل فى ايامك ولياليك وساعاتك لنفسك نصيبا فى طلب
العلم فانك لن تجد له تضييعا اشد من تركه ولا تجادلن فقيها ولا تعادين
سلطانا ولا تماشين ظلوما ولا تصادقنه ولا تواخين فاسقا نطفا ولا
تصاحبن متهما واخزن علمك كما تخزن رزقك يا بنى خف الله عز وجل خوفا
لو اتيت يوم القيمة ببر الثقلين خفت ان يعذبك وارج الله رجاء لو وافيت
القيمة باثم الثقلين رجوت ان يغفر الله لك فقال له ابنه يا ابت وكيف اطيق
هذا وانما لى قلب واحد فقال له لقمان يا بنى لو استخرج قلب المؤمن فشق لوجد
فيه نوران نور للخوف ونور للرجاء لو وزنا ما رجح احدهما على الآخر بمثقال
ذرة فمن يؤمن بالله يصدق ما قال الله ومن يصدق ما قال الله يفعل ما امر الله
عز وجل ومن لم يفعل ما امر الله لم يصدق ما قال فان هذه الاخلاق يشهد بعضها
لبعض فمن يؤمن بالله ايمانا صادقا ويعمل لله خالصا ناصحا فقد امن بالله صادقا
ومن اطاع الله خافه ومن خافه فقد احبه ومن احبه فقد اتبع امره ومن اتبع امره
استوجب جنته ومن لم يتبع فقد هان عليه سخطه   قال النبى ص الا اخبركم بابواب
الخير قيل نعم قال الصوم جنة من النار والصدقة تكفر الخطيئة وقيام الرجل
فى جوف الليل يبتغى وجه الله   قال الصادق ما من عمل حسن يعمله العبد الا وله
ثواب فى القرآن الا صلوة الليل فان الله عز وجل لم يبين ثوابها لعظم خطره عنده
فقال جل ذكره تتجافى جنوبهم الى قوله يعملون   قال الصادق المؤمن مؤمنان
فمؤمن صدق بعهد الله ووفى بشرطه وذلك قوله ع رجال صدقوا الاية و
ذلك الذى لا يصيبه اهوال الدنيا ولا اهوال الآخرة وذلك ممن يشفع ولا
يشفع له ومؤمن كخامة الزرع يعوج احيانا ويقيم احيانا فذلك ممن يصيبه

اهوال الدنيا واهوال الآخرة وذلك ممن يشفع له ولا يشفع قال الصادق
في تفسير وقلوبهم وجلة انهم الى ربهم راجعون قال يعملون ما عملوا
من عمل وهم يعلمون انهم يثابون عليه قال الصادق ان استطعت ان
لا تعرف فافعل وما عليك ان لا يثني عليك الناس وما عليك ان تكون
مذموما عند الناس اذا كنت محمودا عند الله قال الصادق ان الايمان
ما وقر في القلوب والاسلام ما عليه المناكح والمواريث وحقن الدماء
والايمان يشارك الاسلام والاسلام لا يشارك الايمان وعن الصادق
انه قال لرجل اخبرني عن الرسول كان عاما للناس اليس قد قال الله في
محكم كتابه وما ارسلناك الا كافة لاهل الشرق والغرب واهل السماء
والارض من الجن والانس هل بلغ رسالته اليهم كلهم قال لا ادري قال ع
ان رسول الله لم يخرج من المدينة فكيف ابلغ اهل الشرق والغرب ثم قال ع
ان الله امر جبرئيل فاقتلع الارض بريشة من جناحه ونصبها لرسول
لرسول الله فكانت بين يديه مثل راحته في كفه ينظر الى اهل الشرق
والغرب ويخاطب كل قوم بالسنتهم ويدعوهم الى الله والى نبوته بنفسه
فما بقيت قرية ولا مدينة الا ودعاهم بنفسه قال الصادق ان الرب
تبارك وتعالى ينزل امره كل ليلة جمعة الى السماء الدنيا من اول الليل
وفي كل ليلة في الثلث الاخير وامامه ملك ينادي هل من تائب يتاب
عليه هل من مستغفر يغفر له هل من سائل فيعطى سؤله اللهم اعط كل منفق
خلفا وكل ممسك تلفا الى ان يطلع الفجر فاذا طلع الفجر عاد امر الرب الى عرشه
فيقسم الارزاق بينهم وهو قول الله وما انفقتم من شيء فهو يخلفه قال
امير المؤمنين من يبسط يده بالمعروف اذا وجده يخلف له ما انفق في دنياه و

يضاعف

ويضاعف له في آخرته قال النبي فالمتصدق بالخلف جاد بالعطية قالت عائشة
ما بال النساء يبذلن انفسهن بلا مهر فنزلت الآية وامرأة مؤمنة ان وهبت
فقالت عائشة ما ارى الله تعالى الا يسارع في هواك فقال رسول الله وانك
ان اطعت الله سارع في هواك قال امير المؤمنين من قال لا اله الا الله مخلصا
طمست ذنوبه كما يطمس الحرف الاسود من الورق الابيض فاذا قال ثانية لا اله الا الله
مخلصا خرقت ابواب السماء وصفوف الملائكة حتى تقول بعضها لبعض اخشعوا
لعظمة امر الله فاذا قال ثالثة مخلصا لا اله الا الله لم تنته دون العرش فيقول
الجليل اسكني فوعزتي وجلالي لاغفرن لقائلك بما كان ثم تلا هذه الآية اليه
يصعد الكلم الطيب والعمل الصالح يرفعه اذا كان عمله خالصا ارتفع قوله وكلامه
قال النبي اني اخشيكم لله واتقيكم في الحديث اعلمكم بالله اخوفكم لله وما العلم
والعمل الا الفان مؤتلفان فمن عرف الله خافه وحثه الخوف على العمل بطاعة الله
وان ارباب العلم واتباعهم الذين عرفوا الله فعملوا له ورغبوا اليه وقد قال الله
انما يخشى الله من عباده العلماء قال الصادق في تفسير فمنهم ظالم لنفسه ومنهم
مقتصد ومنهم سابق بالخيرات هي لنا خاصة اما السابق بالخيرات فعلي ابن ابي طالب و
الحسن والحسين والشهيد منا واما المقتصد فصائم بالنهار وقائم بالليل واما
الظالم لنفسه ففيه ما في الناس وهو مغفور له نقل القمي اذا جمع الله الخلق يوم
القيمة بقوا قياما على اقدامهم حتى يلجمهم العرق فينادوا ربنا حاسبنا ولو الى النار
قال فيبعث الله رياحا فتضرب بينهم وينادي مناد وامتازوا اليوم ايها المجرمون
فيميز بينهم فصار المجرمون في النار ومن كان في قلبه الايمان صار الى الجنة
قال الباقر من اصغى الى ناطق فقد عبده فان كان يؤدي عن الله فقد عبد الله
فان كان الناطق يؤدي عن الشيطان فقد عبد الشيطان قال النبي ص في

فی تنبیر بالملاء الاعلی اذ یختصمون

حدیث المعراج قال لی ربی اتدری فیم یختصم الملاء الاعلی فقلت لا قال اختصموا
فی الکفارات والدرجات اما الکفارات فاسباغ الوضوء فی السبرات ای فی
شدة البرد ونقل الاقدام الی الجماعات وانتظار الصلوة بعد الصلوة واما
الدرجات فافشاء السلام واطعام الطعام والصلوة باللیل والناس نیام
قال الصادق ومن العلماء من یضع نفسه للفتاوی ویقول سلونی ولعله
لا یصیب حرفا واحدا والله لا یحب المتکلفین فذلک فی الدرک السادس من النار
قال النبی ص قال اذا اقشعر جلد العبد من خشیة الله تحاتت عنه ذنوبه کما یتحات
عن الشجرة الیابسة قال الباقر ما من احد ینام الا عرجت نفسه الی السماء
وبقیت روحه فی بدنه وصار بینهما سبب کشعاع الشمس فان اذن الله فی
قبض الارواح اجابت الروح النفس وان اذن الله فی رد الروح اجابت النفس
الروح وهو قوله سبحانه الله یتوفی الانفس حین موتها الایه فما رات فی
ملکوت السموات فهو مما له تاویل وما رات فیما بین السماء والارض فهو مما
یخیله الشیطان ولا تاویل له قیل لکل انسان نفسان احدهما نفس الحیوة وهی
التی یفارق عند الموت والاخری نفس التمییز وتفارقه اذا نام وفی الکافی مرفوعا
ان الله عز وجل اعطی التائبین ثلث لو اعطی خصلة منها جمیع اهل السموات والارض
لنجوبها وتلا وقهم السیئات الایه قال الباقر ما من مؤمن یرتکب ذنبا الا
سآءه ذلک وندم علیه وقد قال کفی بالندم توبة ومن سرته حسنة وسائه سیئة
فهو مؤمن فمن لم یندم علی ذنب یرتکبه فلیس بمؤمن ولم تجب له الشفاعة وکان ظالما
والله تعالی یقول ما للظالمین من حمیم ولا شفیع یطاع وقال ان لله نارا فی المشرق
خلقها لیسکنها ارواح الکفار ویاکلون زقومها ویشربون من حمیمها لیلهم
فاذا طلع الفجر هاجت الی واد بالیمن یقال برهوت اشد حرا من نار الدنیا کانوا

فیه یتلاقون ویتعارفون فاذا کان المساء عادوا الی النار فهم کذلک الی یوم
القیمة وعن الصادق انه سئل عن القلم اهو شیء یتعلمه العالم من افواه الرجال
ام فی الکتاب عندکم تقراونه فتعلمون منه قال الامر اعظم من ذلک واوجب
اما سمعت قول الله وکذلک اوحینا الیک روحا من امرنا ما کنت تدری ما الکتاب
ولا الایمان ثم قال بلی قد کان فی حال لا یدری ما الکتاب ولا الایمان حتی بعث الله الروح
التی ذکر فی الکتاب فلما اوحاها الیه علم بها العلم والفهم وهی الروح التی یعطیها
الله من شاء فاذا اعطاها عبدا علمه الفهم وعن الصادق قال اذا بلغ العبد
ثلث وثلثین سنة فقد بلغ اشده واذا بلغ اربعین سنة فقد بلغ وانتهی منتهاه
واخذ فی النقص وطعن فی احدی واربعین فهو فی النقصان وینبغی لصاحب الخمسین ان یکون کمن کان
فی النزع وعن الصادق وابیه قال اتی النبی بخبیص فابی ان یاکله فقیل اتحرمه فقال
لا ولکنی اکره ان تتوق الیه نفسی قال ان لک قلب ومسامع وان الله اذا اراد
ان یهدی عبدا فتح مسامع قلبه واذا اراد به غیر ذلک ختم مسامع قلبه فلا یصلح
ابدا وهو قول الله ام علی قلوب اقفالها وعن الکاظم من ذکر رجلا من خلفه بما
هو فیه مما عرفه الناس لم یغتبه ومن ذکره من خلفه بما هو فیه مما لا یعرفه الناس اغتابه
ومن ذکره بما لیس فیه فقد بهته فی الحدیث قولوا فی الفاسق ما فیه کی یحذره
الناس وعن الصادق عن جده وعن ابیه ان رسول الله قال اتقی الناس من
قال الحق فیما علیه وعن الصادق قال ما من قلب الا وله اذنان علی احد
هما ملک مرشد وعلی الاخری شیطان مفتن هذا یامره وهذا یزجره الشیطان
بالمعاصی والملک یزجره عنها قال النبی ص کاتب الحسنات علی یمین الرجل وکاتب السیئات
علی شماله وصاحب الیمین امیر علی صاحب الشمال فاذا عمل حسنة کتبها ملک الیمین عشرا
واذا عمل سیئة قال صاحب الیمین لصاحب الشمال دعه سبع ساعات لعله یسبح او یستغفر

الخبیص طعام الذیذ

اعلم ما افترض الله على عباده واوجب على خلقه معرفة الوحدانية قال الله
تعالى ما قدروا الله حق قدره اي ما عرفوا الله حق معرفته وروي عن بعض
العلماء رض انه قال في تفسير هذه الآية هل جزاء الاحسان الا الاحسان
ما جزاء من انعم الله عليه بالمعرفة الا الجنة وروي ان المعرفة التصديق
والتسليم والاخلاص في السر والعلانية روي ان حق المعرفة ان يطيع ولا
يعصي ويشكر ولا يكفر وروي ان بعض العلماء سئل عن المعرفة هل للخلق فيها
صنع فقال لا فقيل له فعلاما يثيبهم فقال من عليهم بالمعرفة ومن عليهم بالثواب
ولكنها من الحنيفية التي قال الله تعالى لنبيه صلعم واتبع ملة ابرهيم حنيفا فهي
عشرة سنن خمس في الراس وخمس في الجسد فاما التي في الراس فالفرق والمضمضة
والاستنشاق وقص الشارب والسواك فاما التي في الجسد فنتف الابط وتقليم
الاظافير وحلق العانة والاستنجاء والختان واياك ان تدع الفرق ان كان لك
شعر واقول ايضا ان اكتب احاديث متفرقة في كتب العلماء في باب العبادة وهذه الا
دواء لداء الخلق منها في باب الصوم قال النبي صعم تعاونوا باكل السحر على صيام النهار
وبالنوم عند القيلولة على قيام الليل وقال عم لو ان الناس تسحروا ثم لم يفطروا الا بالماء
لقدروا على ان يصوموا الدهر قال علي بن محمد النوفلي لابي الحسن عم اني افطرت على
طين القبر والتمر فقال له جمعت بين بركة وسنة وهذه دواء لمن يصوم منها في باب
الصلوة روي قيلوا فان الشيطان لا يقيل اقول قبل نصف الظهر وقد يكون نصف
القيلولة في النوم ايضا ومن احب ان يقوم في اخر الليل لا يقطع عن ذلك النوم
بغلبة النعاس فليقرأ قبل منامه في اخر الليل عند اضطجاعه في فراشه اخر سورة
الكهف وهي قل لو كان البحر مدادا لكلمات ربي لنفد البحر قبل ان تنفد كلمات
ربي ولو جئنا بمثله مددا قل انما انا بشر مثلكم يوحى الي انما الهكم اله واحد فمن

كان

كان يرجو لقاء ربه فليعمل عملا صالحا ولا يشرك بعبادة ربه احدا ثم
يقول بعد فراغه من قراءة هاتين الآيتين اللهم ايقظني لعبادتك في وقت
كذا وكذا فانه ان شاء الله يستيقظ وقال عم ان قوة المؤمن في قلبه الا ترون انكم تجدونه
ضعيف البدن نحيف الجسم وهو يقوم الليل ويصوم النهار قال جابر قال رسول الله قالت
ام سليمان لسليمان يا بني اياك وكثرة النوم بالليل فان كثرة النوم تدع فقيرا يوم القيامة في النوادر
من لا يحضره قال النبي صعم يا علي للمؤمن ثلث علامات الصلوة والزكوة والصيام روي عن ابي جعفر عم
انه قال كان ابي عم ربما قضى عشرين وثلث ليلة واذا انتبهت من النوم فانظر في افق السماء وقل الحمد لله
الذي احيانا بعد ما اماتنا واليه النشور واعبده واحمده واشكره واقرأ اخر ال عمران من قوله ان
في خلق السموات والارض الى قوله انك لا تخلف الميعاد وقل اللهم انت الحي القيوم لا تأخذك
سنة ولا نوم سبحانك سبحانك واذا سمعت صراخ الديك فقل سبوح قدوس رب الملئكة
والروح سبقت رحمتك غضبك لا اله الا انت ثم استك والسواك واجب وروي
ان النبي صعم قال لولا ان يشق على امتي لاوجبت السواك في كل صلوة وهو سنة حسنة
ثم توضأ واذا اردت ان تقوم الى الصلوة فقل بسم الله وبالله وفي سبيل الله وعلى ملة رسول
الله صعم ثم ارفع يديك الى السماء فقل اللهم اني اتوجه اليك بنبيك نبي الرحمة وبالائمة
الراشدين المهديين من ال طه ويس واقدمهم بين يدي حوائجي كلها فاجعلني بهم وجيها
في الدنيا والاخرة من المقربين ولا تعذبني بهم واعذني بهم ولا تضلني بهم وارحمني بهم
ولا تفضحني بهم واقض حوائجي بهم في الدنيا والاخرة انك على كل شيء قدير وبكل شيء عليم
ثم افتتح بالصلوة وقل قبل التكبير سبعة مرة الله اكبر وسبع مرة الحمد لله وكبر صلوة
الليل وتقرأ في ركعتي الاول قل هو الله احد وفي ثانيهما قل يا ايها الكافرون وفي
الباقي ما حييت منها في النية انما الاعمال بالنيات وانما لكل امرء ما نوى لا يقبل
الله قولا الا بعمل ولا يقبل الله قولا وعملا الا بالنية ولا يقبل الله قولا وعملا ونية

الا باضافة الاخبار فنية المؤمن خير من عمله والنية على قسمين منهم داعي ومنهم اخطار بالبال
وحقيقتها القصد مع القربة والجهة اللازمة الاقتران والتعيين ان كان مشتركا والا كان
ما خصه ولم يشر الى التعيين والفرق بينهما ان الداعي تصور هذه الثلثة اجمالا واخطار بالبال
تفصيلا منها في الزكوة قال ابو الحسن موسى بن جعفر من اخرج زكوة ماله تاما فوضعها في سبيل
من ابن اكتسب ماله منها دواء للقلب قال الصادق اذا وسوس الشيطان في القلب فقل اعوذ
بالله من الشيطان الرجيم وحكمته ان الله تعالى غالب على كل شيء والخلق ضعيف من مغاومة
الشيطان فكلف الله الخلق استعاذة به ليؤمن الخلق من مكره وخداعه فان الخلق مع ضعفه
اذا استعاذ بالله وعليه ان يعين الخلق وان لم يعن الخلق من يعن فثبت عليه اعانة
الخلق ومن دواء القلب صوم ثلثة ايام من كل شهر وهي اول خميس من عشر الاول واربعاء
من عشر الاوسط واخر خميس من عشر الاخر يعدل صوم الدهر وتذهب بوحر الصدر
الوسوسة ومنها في دفع ما يخطر في القلب روى عن العالم عن خبث النفس فقال من يطيق
الا يحدث نفسه وسئل عن العالم عن الوسوسة وان كثرت قال لا شيء فيها تقول
لا اله الا الله وفي خبر اخر لا حول ولا قوة الا بالله وروى ايضا ان رجلا قال للعالم يقع
في نفسي امر عظيم فقال قل لا حول ولا قوة الا بالله وروى الرضا عن النبي صلعم عفا لامتي
وساوس الصدر روى عنه ان الله تجاوز لامتي عما تحدث به انفسها الا ما كان يعقد
عليه وروى ايضا اذا اخطر ببالك في عظمته وجبروته او بعض صفاته شيء من الاشياء
فقل لا اله الا الله محمد رسول الله علي امير المؤمنين اذا قلت ذلك عدت الى محض الايمان
وروى ان الله تبارك وتعالى اسقط عن المؤمن ما لا يعلم وما لا يتعمد والنسيان والسهو
والغلط وما استكره عليه وما اتقى فيه وما لا يطيق روى كلها في فقه الرضا من الرضا
ومن دواء القلب ذكر الله بمقتضى اية القرآن الا بذكر الله تطمئن القلوب قال لانه تدل
على ان لكل قلب تزلزل ولا تطمئن الا بذكر الله ولا بد لكل احد ان يواظب بذكر الله ليسلم

قلبه

قلبه من التزلزل ومكر الشيطان وكل معاصي الذكر ذكر ان ذكر بموافقة القلب فهذا الذكر
مراد من الاية وهذا الذكر ينفع بالانسان ويفتح باب الرحمة اليه ويخشع القلب يرضى
الله عنه فان عدالته مانع من ان يبخل على عباده وهم يفضل من ذكر الله وهذا الذكر
ينفع العبد ويذل الشيطان بل كل عدو من الجن والانس ويبقى صاحب هذا الذكر مع الله
بلا علاقة وذكر باللسان وهذا الذكر لا ينفع اصلا قال الرضا افضل الى الله تعالى
بالقلوب ابلغ من اتعاب الجوارح بالاعمال ليس بناكب عن الصراط من
سلك سبيل الاحتياط ورد في الحديث القدسي ان من عبادي من لا
يصلحه الا الغنا ولو افقرته لافسده ذلك وان من عبادي من لا يصلحه الا الفقر
فلو اغنيته لافسده ذلك قال النبي ان الله يكره القيل والقال وكثرة
السؤال واضاعة المال قال النبي ان العبد ليحرم الرزق بذنب يصيبه

اول انية عزم كردن بسوى ايجاز وجية جهل يا بطور
تقليد يا بطور اجمال بى اكر غافل بود باطل است عمل
دوم عزم قربانت بود اكر كنند بى اكر بجز خوشنودى نفى كنند باطل است
سوم عزم اخلاص كنند بى اكر رياء كنند باطل است

التفاعيش بعد از موقتة و غسل خوردن تا دو روز تا سه روز تا چهار روز
گاه افطار كردن موقتة و زكوة دادن وجوب را موقتة و زياد كردن
هر چه باشد بالاتر هر يكي موقتة هر و ملك ادرنج هر سال بيجا اوردن
عت موقتة اعلى بر حيات موقتة است ان نور كه در قلب است بس بلاد
اعمال شاقة كم بر نوا انسان ميشود ايمانش در توقيع است والا دو
از خلل بخوكم ببرد اگر ماندل در دنيا مضبوط بنى هوا دليلا
هواي بشناسي ابابه قاعلاه

بسم الله تعالی ومعنی حسن الظن بالله ان لا یرجو الا من الله ویخاف من ذنبه وعکسهما سوء الظن بالله ومعنی فکر ساعة خیر من عبادة سنة ان یمر بالخربات ویقول این اساکنوکم وحل الخلق ان یطیب کلامه تلین جناحه وتلقی اخوانه بعبشر وحسن

بسم الله تعالی من جملة علامة ثبوت الایمان الندم من المعصیة وتاثیر کلام الائمة فی القلب والتقوی وادنی الخوف ان یضطرب قلبه للعقاب وما علامة عدم الایمان التردد فی القلب ویعتق ... فی الاعتقادات وتمام الهمة للطلب الدنیا وزیادة الجراة یوما فیوما للمعصیة

مرتبه معنای ان ایمانست که بکه ... اینکه خدا ... غالب میشد جمیع احوال شخص را ... کرده حسن از ... معصیة ... خود

نکته بسم الله تعالی والسلام درجه ... که ... وبعد ... بطوف میکند وقوة ... والسلام

[illegible]

حل لا اله الا الله محمد رسول الله علی امیر المؤمنین ... اذا قلت ذلک ... الی ...
وروی ان الله تبارک وتعالی اسقط عن المؤمن ما لا یعلم وما لا یتعمد والنسیان ...
والغلط وما استکره علیه وما اتقی فیه وما لا یطیق روی کلها فی فقه الرضا ...
ومن دواء القلب ذکر الله بمقتضا آیة القرآن الا بذکر الله تطمئن القلوب ...
علی ان لکل قلب تزلزل ولا تطمئن الا بذکر الله ولا بد لکل احد ان یواظب بذکر ...

قبر

بسم الله تعالی قال ع الایمان حالات ودرجات فمنه التام المنتهی تمامه ... بلانه بمقتضی حدیث ایمان ازبرای ان مرتبهٔ اعلی وادنی واوسط هست مثال مراتب ایمان با مراتب علم یکی باشد چنانکه حضرت در اخر همین حدیث میفرماید اگر بخواهی ان کسی که در مرتبهٔ اول ایمان است بمرتبهٔ وسط بیاوری قوت ندارد یعنی عمل مرتبهٔ اکمل وسطرا باو بکنی قوت ندارد حالا که یکی شد عمل واعمال ضعیف است که مثل نماز وخمس وروزه وزکوة از هر یک اکتفا کند به همان واجب بجملة اینکه ازبرای مراتب نماز هست در اول وقت بجا اوردن واخر وقت نماز مستحب را بجا اوردن با واجب این هم مرتبه ایست ومستحبات دیگر را مثل نماز جعفر ومستحبات شبانه روز را با واجب بجا اوردن این هم مرتبه ایست وشب را تا صبح بعبادت مشغول شدن ونماز های مستحب را با واجب در اول وقت این هم مرتبه ایست وماه روزه گرفتن رمضان را بس مرتبه ایست ورمضان را با دو سه روز از هر ماهی مرتبه ایست ورمضان را با پانزده روز از هر ماهی مرتبه ایست ورمضان را با تمام ماه روزه گرفتن مرتبه ... وغذا خوردن در اول شب ودر سحر مرتبه وغذا خوردن در شب ودر سحر ... التفاوت بین این مرتبه وغذا نخوردن تا دو روز تا سه روز تا چهار روز ... با افطار کردن مرتبه وزکوة دادن واجب را مرتبه وزیاد کردن زکوة مستحبی هرچه باشد بالاتر از وجوب هر یکی مرتبه هر ومثلا در حج هر سال بجا اوردن ... با استطاعت مرتبه اعلی بر همین مراتب است ان نوری که در قلب است پس بلا ... هرچه از اعمال شاقه کم بردیم اسان میشود ایمانش در ترقی است والا در ... تنزل است از خدا بخواهیم که ببرد اگر ماندن در دنیا مقبول است ... شلا ... فاعلا

قاعدة بدان همچنان که ما ظاهر هر یکی را می بینیم خلق و فلا عالم باطن را مشاهدة میکند همچنان که در ظاهر چیزها هست که مانع میشود از نوع میل بطاعت مثل نماز و صوم و همچنان در باطن چه چیزها هست که مانع میشود از حضور قلبی یعنی بحضور قلب با او تعالی مثل حسد و غیره پس اهر کسی در باطن هر چه دارد در ظاهر بهمان نود دارد میرود اینست معنی حدیث الظاهر عنوان الباطن بدان همچنان که شیطان گاهی مانع میشود از عبادت کردن و گاهی مانع از خود شخص حاصل میشود مثل اینکه رطوبت غلبة میکند و شخص را کسالت میاید و زیادی خواب و همچنین حرارت اگر غلبه کرد کند فهمی و کسالت میاورد و همچنین زیادتی خون خلاصه مقصود غافل نشدن از اوضاع بدن در بهار تا خون بلکرد و چیز رطوبت دار نخورد مثل خیار و علس و در فصل تابستان غذا کم بخورد و چیز حرارت دار نخورد مثل زنجبیل و امثال آن و در فصل خریف چیز خشک نخورد مثل ترحاکره و نخود برشته و در فصل زمستان غذا حرارت دار مثل عسل بخورد و غذا را زیاد کند و خون نکاهد تا بتوانند

اگر کسی این دعا را بعد از هر نماز بخواند ملا میشود اگر بگوییم یقینا ملا میشود دور نیست راست گفته باشیم چرا که مجرب است اما هر چه زیاد بخواند بهتر است زود اثر میبخشد دعا این است بسم الله الرحمن الرحیم آمَنْتُ بِاللهِ الوَاحِدِ الأَحَدِ الحَقِّ المُبِینِ وَحْدَهُ لا شَرِیکَ لَهُ وَکَفَرْتُ بِمَا سِوَاهُ قال النبی صلی الله علیه و آله کفی بالموت واعظا وبالعقل دلیلا وبالتقوی زادا وبالله مونسا وبالعبادة شغلا وبالقرآن بیانا قال الصادق علیه السلام لا تشتغل بطعام اخوه الخلاء ولا تشتغل بلباس اخوه البلاء ولا تشتغل بلذات اخوه الخوب ولا تشتغل باخوان اخوه الفراق ولا تشتغل بمال اخوه المیزان ولا تشتغل بعز اخوه الذل ولا تشتغل بعیش اخوه الحسرة قال علیه السلام الشاب التائب حبیب الله والشیخ العاصی عتیق الله واعلم ان کمال الانسان محصور فی العلم والعمل وبهما یحصل الاحاطة بالمعقولات والتجرد عن الجسمانیات بدان شیطان که میخواهد شخص را گمراه کند اول غافل میکند شخص را از مرگ و بعد از غافل کردن خلق وسوسه میکند در شهوت و لذت اما تا غافل نکرده نمیتواند

تنبيه ان اعداء الله ثلثة الشيطان والنفس وشياطين الانسانى

والشيطان تارة يوسوس وتارة لا يوسوس ، اما حالة

الوسوسة من الشيطان فهو فى حال الموت والغفلة

لان الانسان مادام متذكرا للموت ومادام يقول لا اله

الا الله لم يقدر الشيطان بالوسوسة واما حالة لا يوسوس

اما من جهة ان الشخص خرج من الدين فلا يحتاج

الى وسوسته واما من جهة انه ذاكر للموت او يقول

لا اله الا الله محمد الرسول على ولى الله وينبغى لكل

احد ان يعلم ان الشيطان معه فى اى حالة تكون تا

بازی میکند هر عضو کافر را با قلب خود الکه سازد از این بکنون

کافر را که عبادت حق را غمیکند اما هر عضو او بخالق [اقرار] میکند

یعنى قلوب کافر از ذکر او جدا کویند عضو نشان حقیقت تو الله

مادر نزاده هیچ ولد را مکر بگفت القرار حق و اسم محمد علی بیود

بخط شیخ علیه الرحمة از امام جعفر صادق

كه اینجا طلب حرز از ... كرد از ...

یا هو یا من هو یا من لیس الا هو

یا حی یا قیوم یا حی لا یموت یا حی

لا اله الا انت صل على محمد وآل محمد و...

بفلان ابن فلان ... [illegible]

یا ... [illegible]

... [illegible]

حسبنا

انبياء ائمة
ونه عالم

سؤال معنى ايمان چيست جواب اقرار بخدا وبنبوة وبامامة و بميعاد

س اقرار يعنى چه ج اقرار يعنى بزبان كفتن وبدل اعتقاد كردن

وهمچنين در هر ذكرى كه ميكويد س اعتقاد يعنى چه ج قبول

كردن هر چيز را كه زبان ميكويد وخلاف نكردن زبان ودل چنانچه

شيخ كفته ظاهرت كو هست با باطن يكى دامن حق را بيابى اندكى

س اصل ايمان چيست ج كلمۀ طيبه س معرفة الله يعنى چه ج

يعنى تصديق كردن وقبول كردن از روى يقين س يقين يعنى

چه ج اعتقاد جازم ثابت مطابق از براى واقع س يقين چند

قسم است ج بر سه قسم است عين اليقين علم اليقين حق اليقين

اما عين اليقين مال پيغمبر اخر الزمان واما حق اليقين مال انبياء

سلف ومال الائمة وعلم اليقين مال مؤمنين س از براى علم اليقين

نهايت هست ج نهايت ندارد اما قوة وضعف دارد س قوة

وضعف را بيان كنيد ج يقين قوى اينست كه از روى اخلاص

اوامر خدا را بجا آرد وخوب كفتن مردم وبد كفتن در پيش وى

و اخلاص كردن عمل را
از براى خدا و نه عالم

مشتاق باشد وامر خود را واگذارد بسوی خدا (وتعالی) وضعیف الیقین
انست که بیهوده بگوید وعقب مادهٔ نفس رود وسر اخلاص بجا آرد
یعنی چه حج کعبی ترک کردن غیر خدا را (وتعالی) وبا خدا (وتعالی) بودن سر چه چیز
باعث میشود که انسان ریا نمیکند حج انسان باید جمیع (انسان)
را بمنزله حیوانات بداند وبر عجز ایشان نظر کند وعباده کند خدا را (وتعالی)
در حالتی که جهنم در طرف چپ بهشت در طرف راست و
خدا را (وتعالی) در عالم قلبی پیش رو قرار دهد ودشمن که شیطان باشد
در پشت سر قرار دهد وخود را از اینها (یعنی مردم) پست تر بشمارد سر
طهارت چند معنی دارد حج دو معنی دارد یکی اخلاقی ودیگری شرعی
واما اخلاقی انست که شخص وقتی که میخواهد وضو یا غسل کند
ان مرضهای باطنی که ان عبارت از بخل وحسد وکینه وغیر اینها
ایشان را برطرف کند واما شرعی دو معنی دارد یکی لغوی ودیگری
(اصطلاحی) قرار داده علما اما لغوی ان سیر الی الله وقرب الی الله است
واما شرعا اسم است از برای وضو وغسل وتیمم واما غسل و وضو

یعنی ملتفت باشد با ... تا خدا وتعالی ... قصد او را بداند ... صواب خدا وتعالی را قرار دهد که ... کفر است ... آنکه ... میدانند که ... اعتقاد او جیست ... والسلام

سه مرتبه دارند اعلی واوسط وادنی اما مرتبه اعلی چه در وضو
وچه در غسل انست که اجماعی است که ان سیر الی الله
بوسطهٔ ان غسل یا وضو مثل غسل جنابت ووضو
از برای نماز که ان دو فی نفسه باعث رفع ان حالتی
که از حدث بهم میرسد برطرف میکند اما مرتبهٔ ادنای
از وضوء وغسل انست که رفع ان حالت نمیکند اصلا مثل
وضوی جنب وحایض در وقت عبادة بطریق استحباب ومثل
غسل مس میت ومثل غسل حیض ونفاس اینها باعث رفع
ان نمیشوند اما مرتبهٔ اوسط از وضو وغسل انست که رفع
ان حالت را که دوری از خدا است برمیدارد نه تنها مثل
غسلهای مستحب این غسلها برمیدارند ان حالت را
وضوء مستحب اگر بقصد فرمان برداری نباشد اینجا برطرف
نمیکند ان حالت را اما اگر قصد فرمان برداری امر خدا (وتعالی)
کند ظاهرا وضوء مستحب بردارد ان حالت را پس معنی حدث

چه چیز است جواب معنی حدث عکس معنی طهارت است یعنی
آن دوری از خدا اگر بسبب آن چیزها شکسته وضو و غسل میشکنند
لهم میرسد پس خبث یعنی چه جواب خبث دو معنی دارد در لغت
بمعنی زنگ و در شرع برطرف کردن چیزی که احتیاج بنیت
نداشته باشد مثل نجاست را شستن از بدن و جامه
که احتیاج ندارند بنیت اگر نیت بکند خیلی خوب کاری کرده
باین طریق نیت کند نجاست را برطرف میکنم بجهت نزدیکی بخداوند عالم
پس آنچه بسیار نفع دارد چند چیز است جواب ظاهر داشتن
چیز است که بسیار نفع دارند اول آنچه واجب است بعمل آوردن
و آنچه حرام است ترک کردن ظاهرا و قلبا بلکه میل قلبی
مقصود است که نداشته باشد تا اجتناب از حرام از برای
انسان دست دهد دوم گریه کردن بر سید الشهدا صبح
و شام که بسیار نافع است بحال انسان اما هر روزه ترک
نکند هم صبح و هم شام نافع هست که منفعت از این بیشتر

نیز

نیست و از اینجا دوست داشتن اهل بیت معلوم میشود
و لا تعد و لا تحصی ثواب این گریه است پس تلاوت یعنی خواندن
سوره قل هو الله احد و خواندن سوره انا انزلنا چنانچه معلوم
میشود از اخبار علمای دین که خواندن دو سوره در جمیع اوقات
خصوص در ماه رمضان از مستحبات علماست که این کار را
علما میکنند
[illegible] کفایت کرده از فضیلت چهارم بعضی [illegible] دادن
~~وضو با غسل~~ وضو با غسل کند تا اینکه دوری از خدا برطرف
شود و اگر وضو یا غسل نکرد در حالتی بدتر از دوری بخداوند عالم
نیست فضیلت چیزی که کردن آن باعث نزدیک شدن
بخداوند عالم باشد و ترکش دوری از خداوند عالم باشد نافع تر از این چه
چیز است پنجم نماز یکی نماز شب و دیگری نماز جعفر ابن ابی طالب
اما بعد از نماز جعفر ابن ابی طالب بخواند اللهم انی اسئلک
من کل ما سئلک به محمد و آله و اعوذ بک مما استعاذ منه

و دیگر اگر کسی عمرش [illegible] دو قطره اشک [illegible] سال باشد روز [illegible] بیاید یکی صبح و یکی [illegible] وقتی که از دنیا میرود یک دریا اشک با خود میبرد بس است زره زره جمع کرده در آنگاه دریا میشود

مِنهُ محمّدٍ وآلهِ اللّهمّ اعطِنی مِن کُلِّ خیرٍ واصرِف عنّی
مِن کُلِّ شرٍّ اَو فِتنةٍ وَاغفِر ما تَعلَمُ مِنّی وَما قد اَحصَیتَ
عَلَیَّ مِن ذُنوبی وَاقضِ حَوائِجی وَلَکَ فیها رِضًا وَلِی
فیها صَلاحٌ یا ذا المَنِّ وَالفَضلِ وَسِّع عَلَیَّ فِی الرِّزقِ وَ
الاَجَلِ وَاکفِنی ما اَهَمَّنی مِن اَمرِ دُنیایَ وَآخِرَتی اِنَّکَ
عَلی کُلِّ شَیءٍ قَدیرٌ ششم دعا کردن امّا بده شرط بحق خدا تعالی اگر
کسی با این ده شرط دعا کند خصوص کسیکه اعمال گذشته را
بکند اوّل طهارة با وضوء یا غسل کند دوم تکرار
کردن مطلب را هر دفعه که از خدا تعالی میخواهی تا چهل دفعه
سیم تکرار تا چهل روز چهارم رو بقبله بودن پنجم
دل سوختن و اشک بیرون شدن از چشم عمده همین است
ششم چهل مؤمن را چه زنده و چه مرده دعا کردن پیش از دعا
کردن از برای خودش هفتم خالی بودن شکم از مال حرام
این هم عمده است در استجابت هشتم تعیین مطلب کردن

هم مایوس شدن از خلق در حاجتی که از خدا تعالی میخواهی دهم وقت
دعا وقت نزول رحمت باشد مثل روز جمعه و شب جمعه و وقت
باران آمدن و بین نماز ظهر و عصر و ماه رمضان پس انسان را
چه باعث میشود که از شریعت بیرون میکند جواب خوف
از خدا تعالی و از عقاب خدا تعالی نکردن پس خوف از عقاب بچه چیز ثابت
میشود جواب بگذراندن عقابهای را که خدا تعالی گفته در قلب اما
از روی قلب باشد نه بزبان گفتن خصوص مراتب را پس
وسوسه قلب معصیة دارد یا نه جواب معصیة ندارد اما باید
انسان سعی کند که بیرون کند پس در همانوقت که وسوسه
میکند دوائی دارد که بر طرف کند یا نه جواب بلی دارد سه ذکر
است بنا بر اختلاف روایات یکی لا حول ولا قوة الا بالله
و دیگری لا اله الا الله و یکی لا اله الا الله محمد رسول الله
علی امیر المؤمنین پس در بین وضو دعا وارد شده است
که کم باشد و ثوابش بیشتر جواب بلی وارد شده است انا انزلنا

اگر کسی در بین وضو بخواند بمنزلهٔ روزی که از مادر متولد
میشود از معصیت بیرون میرود سؤال جمع بین دنیا و آخرت
را چه چیز میکند جواب جمع دنیا و آخرت نمیشود اما چیزها
میکند غضب نکردن و دروغ نگفتن و مخالفت نفس کردن
سؤال دست را بدعا بر داشتن چه معنی دارد جواب یعنی غرق گناهم
خدایا ترس بادی که در مقعد انسان یافت میشود وضو را
باطل میکند یا نه جواب چنانچه اکثر مردم گرفتار همین بلا هستند
جواب باطل نمیکند این شیطانست هم چنین میکند تا شخص از
حضور قلبی باز بماند مگر همچنین کند که باد کنده شد یا
آنکه بوی آن بیاید سؤال نشانهٔ شب قدر را بیان فرمایید
جواب اگر در زمستان شب قدر اتفاق بیفتد هوا معتدل
میشود نه گرم و نه سرد و اگر در تابستان باشد باز هم
معتدل میشود نه گرم و نه سرد سؤال اهل حدیث دیگر
معین کنند شب قدر را در میان شبها این معنی که حضرت فرموده

باشند

باشند اگر کسی این شبها نخوابد و دعا و ثنا کند در کتب
فضیلت کرده اند یا نه جواب بلی در جناب رسول صلعم فرموده اند
کسیکه ماه مبارک بر او داخل شود و صحیح و سالم باشد بدن او و
روزه بدارد روزها او و شبها را بعبادت بگذراند دیگر
فضیلت شب قدر کرده اند این حدیث شریف نبوی صلعم دلالت
میفهماند که شب قدر در میان سی شب است کوری آنچه نمیدانند
و از عبادت کردن سی شب کاهلی مکن ای انسان چشم بر هم
زدن از ملائک بالا میرود انسان و دیگری از ابی بصیر که روایت
میکند از امام جعفر صادق ع فرمودند تورات نازل شد در شب
ششم از رمضان و نازل شد انجیل دوازدهم از رمضان و نازل
شد زبور در شب هیجدهم از رمضان و نازل شد قرآن در
شب قدر ببین چه قدر معین کرده یازده شب [illegible]
آخر بین ماها چه قدر کاهلی میکنیم در عمل خیر [illegible]
چشم کور را باز کن و گوش کر را شنوا کن ببین نظر کن چه

کفته اند حکمای قلب که ائمه باشند در بارهٔ این مطلب
ملکن امر از دعا شبعه کری کودن همین است س چه چیز باعث
ترك عجب میشود ج سه چیز اول نظر کردن باول خود
که از نطفه خبیث بعمل امده دوم نظر کردن باخر خود که
خاك میشود سیم عجز خود را بنظر بیاورد که اگر ملك ضرر وارد
بیاید بر او نمیتواند بر طرف کند ان ضرر را اما همه اینها از روی
قلب باشد س چه چیز است که اگر ما و خدا را بخوانی زود
باجابت میرسد ج در شرح نهج البلاغة روایت کرده این
دعا را ادم خواند توبه اش قبول شد ربنا اننا ظلمنا انفسنا
وان لم تغفر لنا وترحمنا لنكونن من الخاسرين ومشهور
اینست چونکه ادم خلق شد نظر بجانب عرش الهی کرد اسماء
ال عبا را دید و یاد گرفت وبخواطرش امد در وقت توبه
کردن خدا را بپنج تن قسم داد خدا توبهٔ ادم را قبول کرد مخفی
نماند که ما ها که پسر ادم هستیم اقتدا بپدر خود نمائیم تا خدا تعالی

توبه

توبه ما ها را قبول کند س معنی عبودیت چه چیز است
ج همه را بخشیدن مال و اولاد و حب الدنیا همه را ترك کردن
و نمیشود ترك اینها تا اینکه هوای نفس را منع کنی از خواهشهایش
دوا داری نفس را بر عبادتهائی که نفس ناخوش دارد دادن بانها
و نمیشود منع هوا مگر اینکه ترك کنی راحت را و دوست بداری
گوشه نشینی را س حروف عبد سه است اشاره بچه چیز است
ج عین اشاره است علم بخدا تعالی یعنی یقین بخدا تعالی با اشاره است
ببودن یعنی جدا شدن از ما سوی الله دال اشاره است بدنو
یعنی نزدیك شدن بخدا تعالی بدون کیف وبدون پرده س
انه علما چند چیز است ج ده چیز است طمع از مردمان و نجه
خواهش نفس و بخل و ریا یعنی نمودن طاعة را بمردم و العجب
و دوست داشتن خوبگوئی مردم را درباره خودش و فرو رفتن
در چیزهائی که نمیرسد بحقیقة انها مثل فکر کردن در ذات خدا
و مشقت ورزیدن و زینة دادن کلام خود را بزیادتی الفاظ

وکم حیا کردن از خداوند عالم و فخر کردن و ترک کردن عمل در چیزهائی
که میداندش چند چیز است که اگر در انسان یافت شود
میفهماند که عطای کرده بر آن شخص خداوند عالم ج دو چیز است که اگر در شخص
یافت شود بفهمد که خدای نعمت باو عطای بزرگ کرده اول آن
دوم آن این است توفیق بدهد خداوند عالم در بجای آوردن طاعت
و ترک معصیت ~~توفیق بدهد~~ باین معنی که قوه خداوند عالم در آن شخص
قرار دهد و بواسطه آن قوه ترک کند معصیت را [illegible]
و بجای آوردن طاعت را و آن قوه یاری کردن خوف خداوند عالم است حاصل
معنی یاری از جانب خداوند عالم بشود بر آن شخص دوم این است همین
که انسان غفلت از خداوند عالم جست خداوند عالم ذکر خودش را بخاطر شخص
بدهد بعبارة دیگر یعنی الهام کند و بیاد آورد خداوند عالم ذکر خودش را
در قلب شخص چنانچه در دعای کمیل میخوانی و ان تلهمنی ذکرک این
مطلب خیلی قرب بخدا میخواهد تا خداوند عالم خودش باز دارد شخص را
بذکر خود بسیار مرتبه بلند میباشد اللهم ارزقنا حظ

وهمین معنی عدالت است

چشم

چشم در دنیا از چند چیز است ج دو چیز است اول نظر کردن
بزمین و آسمان و بر خودش چه چیز بوده در اول که از آب نجس خلقت
او را خلق کرده و پی بردن از اینها بذات خداوند عالم دوم
باید شخص بداند همچنانکه خداوند عالم چشمی باو داده که چیزها را
همه را می بیند همچنین خداوند عالم از حالها او مطلع است تا
اینکه از معصیت دست بکشد و نکند سه در کدام حال
زود دعا مستجاب میشود ج در حالی که نماز مستحبی که از
تو فوت شده و تو قضا کنی آنها را در همان حالت زود مستجاب
میشود خصوص دو رکعت شفع و یک رکعت وتر و دعاهائی
که وارد شده در قنوت وتر قضای بخواند و دیگر ثواب نماز
شب را که نخوانده برای او ثبت میکنند چنانکه اگر کسی در
شب بیدار شود و وقت باقی نمانده باشد نماز شب را
بکند سه رکعت شفع و وتر را بکند خداوند عالم ثواب نماز شب را باو
میدهد سه خاصیت چند قسم است ج توبه سه قسم است

اول آنکه شخص آرزو میکند از خداوند عالم بکسانی مال و اولاد و علم
و عمل داده از آنها بگیرد بخودش بدهد یعنی آنها قابل نیستند
من قابل هستم دوم آنکه حسد میورزد باو که خداوند عالم عطای
کرده میگوید خداوند همین را بمن هم بدهد سیم آنکه حسد میورزد
خداوند عالم عطای بر آن شخص کرده اما خودش قدرت ندارد برود
تحصیل کند و خودش را در پیش همان شخص ولی میبرد و تضییع
عمر میکند این سه طایفه خود را ضایع کرده و از آخرت بی
نصیب پس باید شخص توکل و واگذارد امورات خود را بخداوند عالم
و از این مرضها خالی شود پس معنی عبودیت بطریق
دیگر بیان فرمایند چه معنی عبودیت بندگی کردن است
بنده شدن نمیشود مگر بحرف شخصی گوش بدهی پس
اگر گوش بدهی بحیله‌ها که شیطان در پیش تو قرار میدهد
پس تو در حقیقت بنده شیطان هستی و اگر گوش بدهی
بغضبهائی که در قلب تو هست پس تو در حقیقت بنده سگ

هستی

هستی و اگر گوش بدهی بحرفهای شهوت یعنی بخواهشهای
شهوت پس تو در حقیقت بنده خوک هستی و اگر کلام
خداوند عالم را از برای تو بگویند و تو گوش دهی بان کلام یا حکم
خداوند عالم را از برای بیان کنند پس تو در حقیقت بنده خداوند عالم
هستی از اینجاست که خداوند عالم در حدیث قدسی میفرماید لا
عبادة الا بالعلم ای العلم مع العمل پس چه چیز باعث
دخول جهنم و دخول بهشت میشود چه بهشت حفا
شده بمشقت دنیا و جهنم حفا شده بلذت کسیکه عقب
دنیا و لذت رفت داخل جهنم میشود و کسیکه عقب شدت و
عبادات رفت او داخل بهشت میشود قال رسول الله
صلعم سیأتی علی الناس زمان لا ینال الملک فیه الا بالقتل و
التجبر ولا الغنی الا بالغصب والبخل ولا المحبة الا باستخراج
الدین واتباع الهوی فمن ادرک ذلک الزمان فصبر علی الفقر
وهو یقدر علی الغنی وصبر علی البغضة وهو یقدر علی المحبة

وصبر علی الذل وهو یقدر علی العز اتاه الله ثواب صدیقا
متقن صلی علی النبی صلی رسول الله صلعم س ایا جایز است کسی که
دعای وتر زیاده از صد مرتبه استغفار مثل شش صد مرتبه
یا هزار مرتبه یا بالاتر مثل دو هزار سه هزار ج بلی جایز است بلکه
باید کفت تا اینکه زنگ قلب ما هار امیر دعا هفتاد مرتبه را بقصد دستبدن
از ائمه و باقی را بقصد ذکر بگوید ذکر الله حسن علی کل حال اما
ایستاده بگوید نه نشسته و دست چپ را بلند کرده و بدست
راست تسبیح کرفته همه را بشمارد س اگر کسی هر روز نماز
نماز جعفر بکند چه ثو بکند بهتر است ج بلی پنجشنبه و شب
جمعه و روز جمعه خصوص آخر روز جمعه بکند س علما
امامیه قائلند بمعاد جسمانی اگر آدمی آدمی دیگر را بخورد و اجزا
بدن ماکول جزء بدن آکل شود اعاده هر دو چون میشود ج
آنچه معتبر است از اعاده اجزای اصلیه هر یک از آکل و ماکول
را اعاده میکند و اگر در اجزای زیاده نقصانی واقع شود

ضرر ندارد شبهه آکل و ماکول است این جواب درست س
بعد از هر نماز دست بدعا برداشتن وارد شده یا نه ج بلی وارد شده
است اما بطریق دوام بعد از هر نماز همیشه و همچنین در جمیع مستحبات
دوامی کند اگر دوامی نکرد فائده ندارد س بر چند چیز مواظبت و دوام
داشته باشد شخص ج دو چیز را باید شخص سبب الخواطر را بیاورد یکی
خلل را چنان الخواطر بیاورد یکی ذکر زبان و قلب و عادت بود انس والله عالم
با خدا کند دوم اینکه از خلال اختصا نا او فنی که استخوان شخص خالی میشود
ما بین اینها که عبارت از دهن کرم افتادن و چشمها ترکیدن و درد کردن
و کوشهای شخص جای شدن و کوشهای خانه کرمها آنها را بسبب
الخواطر آورد س چند چیز است ترک بالمره بجا آورد ج دو چیز است
یکی متابعت هوی نفس نکردن بواسطه اینکه هوای نفس کاری
میکند که هیچ چیز نمیکند از خدا دور میکند چه چیز بدتر از خدا دور
شدن است دوم آرزوی طول و دراز این کاری میکند دنیا را در نظر
جلوه میدهد و اعمال آخرت و لا آخرت همه را

از خواطر محو میسازد شخص میماند دنیا این است علة قلب انکسار

جیفه ومالبه دنیا را دوست میدارد همهٔ این ها را امام المتقین در

نهج البلاغه فرموده س دعای که میکند شخص چه طور بکند خوب

ج با این دعا بسیار مواظبت کند اللهم انی اسئلک بحق محمد جد الحسین

وبحق علی ابی الحسین وبحق فاطمة ام الحسین وبحق الحسن اخ الحسین

وبحق الحسین وبحق تسعة الائمة من ذریة الحسین صلوة ترضیها

لهم ولا منتهی لها والعن اعدائهم لعنا لا منتهی له وعجل فرجهم وسهل

مخرجهم وارحمنا بحقهم واعف عنا بحقهم وتجاوز عن سیئاتنا

بحقهم واغفر لاموانتا بحقهم واجعلنا من انصارهم وشیعتهم ومن

خیار موالیهم واجعل محیانا محیاهم ومماتنا مماتهم فی الدنیا و

الاخرة ولا تفرق بیننا وبینهم طرفة عین ابدا فی الدنیا والاخرة

وارزقنا بهم جمیع خیر الدنیا وجمیع خیر الاخرة وادفع بهم عنا جمیع شر الدنیا

وشر الاخرة س شخص مسائلیکه بالای ... میخواهد عمل کند از خواطر

شخص بیرون میرود در وقت عمل کردن چه کند ج انسان باید قلبش

زیرک باشد همین که یادکردن مطلب خوب را عرض کند از روی

قلب بخدا ای خدا این مطلب را بقلب من حضور بیانداز تا عمل کنم

وهم چنین اگر شب [illegible] بیدار نشوی عرض کن بخدا که خدایا دو ملک

که بر من موکل [illegible] هستند برخیزانند مرا ولکن همین که برخیزانند نور را

بو خیز بخواب تعیین کن که کی تو را بیدار کنند مثل دو ساعت و سه

ساعت ۲ از چیزهائیکه خوب شخص را براه راست میدارد قلب غافل

میسازد این است که هر کاری که متوجه انکار شخص میشود در پیش

خطاب بنفس کند ای نفس این اخر کار دنیا است بعد از این باقی

ماند این دو سر دارد یکی اینکه همیشه مرک را بخواطر دارد در حقیقه

دوم انکه ملکه را سخه از برایش درست میدهد یعنی خدا ~~[illegible]~~

~~میدهد [illegible]~~ ومرک همیشه در نظر او هست ودیگری از چیزها

بخانه که داخل میشوی اگر کسی باشد سلام بگو واگر کسی نباشد بگو

السلام علینا من عند ربنا همین قدر فایدهٔ زیاد دارد س پناه بردن

بخداوند عالم شخص را از همه چیز این ساخت ودیگر احدی بشخص ضرر

وهمچنین این کلمه را
در وقت خواب بیدار بگوید
اگر مواد دو یا سه ساعت
بخود باذان صبح مانده بیدار
کرد در فیبها [illegible] الا العنتی
کم بر سر [illegible] میاید بر تو
میشود

نمیتواند برساند اما چه فائده درجه بلند میشود بجهة مصیبت س پناه بردن
ج شخص باید از همه چیز پناه ببرد تا ایمن شود از همه چیز بلکه هر چیزی که
شخص را از راه شریعت بیرون میبرد از ان پناه ببرد مثل شیطان و نفس و مثل
انکسانیکه دین تازه دارند مثل بابی و مثل کسیکه در نظر کشتن تو را دارد
~~[illegible]~~ و از بابی پناه ببرد و بکذارد نتواند ب
برساند تا اجرت زیاده شود بکه پناه بردن بخدا را خوب است س چه
چیز است که شخص ان چیز را در خود دید بداند هلاک است و انچه خدا فرموده و رسول خدا
و پیغمبر کفته فایده بحال او ندارد جواب متابعت کردن نفس است اگر کسی تابع
هوای نفس شد محال است که بکوش او موعظه فرو رود چنانچه خداوند عالم در
قران فرموده و حضرت امیر در نهج البلاغة کفته س دوای نفس کشتن
چه چیز است ج چهار چیز است که ائمه کفته اند و الافتقار الی الله دوم
خضوع و خشوع سیم صوم بالنهار ای روزه کرفتن در روز چهارم سهر
باللیل ای شبها بروز اوردن یعنی شبها نخوابیدن و بعبادت مشغول شدن
والتماس بخدا کردن و توبه کردن فلا تغفل عن الریاضة والجهد والتعبد
ونعم عالم

این نفس و این دواء بسم الله بکار ببر تا شفا بیابی والسلام س ابا جایز است
در سجده اخر از نماز جعفر انکه دعای که ~~[illegible]~~ وارد شده است یا من لبس العز
والوقار تلبا ارحم الراحمین سه مرتبه خواندن ج بلی جایز است بلکه مستحب
است اما بقصد ذکر بخوانند و هم چنین هر چیزی در نماز واجب یا شخص مشتبه
شود که ایا واجب است یا مستحب بقصد ذکر بخواند مثل سمع الله و مثل استغفر الله
بلکه هر کاه مشتبه نشود باز هم بقصد ذکر بخواند یعنی قصد کند خدا یا کفتن این
در نماز خوب است س هر کاه شخص بدردی مبتلا شود چه کند ج حمد را
باب بخواند اکر اب تربة هم داشته باشد بسیار خوب و بعد بنیة از درد
بخورد درد خوب شود خصوص اکر در افطار روزه باشد اما حمد دوای درد
است نظر بحدیث امام محمد باقر که فرموده اند من لم یبرء الحمد لله فلا ابراه الله
شیء یعنی کسیکه حمد او را خوب نکند پس خوب نکند او را هیچ چیز اما تربة
داشته باشد بواسطة حدیثی که کل خوردن حرام است مکر تربت
امام حسین بجهة شفا اما در افطار دیکر انظر بحدیثی که دعا در وقت افطار
مستجاب ~~[illegible]~~ س کسیکه نجاسة

۱۲ اما زیاد بخوانند مثل صد دفعه و دویست دفعه خصوص در شب جمعه که خیلی بجهة وسعت رزق مجرب است

بلدی نمیکند یعنی از این بلد ببلدی دیگر نمیرود چه کند تا این عوض ان

شود ج این دو کلمه را ما بین طلوعین بخواند بهتر است ان اللهم

اغننی بحلالک عن حرامک واغننی بفضلک عمن سواک اما باد و ام

خصوص بجهة قرض اگر چه بحدی برسد که دادن ان احتمال نرود باز هم

خداوند عالم ادا میکند اما این تجارت اگر یاد گرفتی زیاد از حد نخواه که

جیفهٔ دنیا بد است شخص را از طاعت باز میکذارد بلکه بقدر اینکه

معاش شخص را از همه جهة کافی باشد س انسان بجهة چه چیز نعمه

رو میاورد و نعمة از شخص رو میکرداند ج بعد از هر نماز سجده شکر را بجا اوردن

خصوص بعد از نماز مغرب بعد از غذا خوردن و ترک مکن این را س عمل

شب جمعه را و روز جمعه را بیان فرمائید ج اما شب جمعه از اخبار بر

میاید شخص بخواید شب جمعه را و بتوبه مشغول باشد و نماز جعفر را

بجا اورد و سورهٔ اذا وقعة را بخواند و اما روز جمعه مستحب است روزه

گرفتن روز جمعه را با پنجشنبه یا با شنبه و غسل را بجا اورد هر چه نزدیک

ظهر باشد بهتر است و بعد زیارت یکی از ائمه معصومین اگر باشد

والا

والا برود بقبر ایشان زیارت کند خصوص اگر پیش رو ما در ان باشد و

جماعه حاضر شدن اگر باشد جماعه و بعد نماز جعفر را بجا اورد

اما در اخر روز بعد از ظهر صد دفعه بخواند سورهٔ انا انزلناه را و از

اول بخواند تا اینجا و در اینجا وقف کند و باز در بسم الله وقف کند

و در حتی مطلع الفجر وقف نکند بلکه در ایه‌های دیگر وقف نکند

س ایا چه چیز باعث خضوع و خشوع میشود ج دو چیز یکی سجده

افتادن و یکی دیگر گرسنگی بواسطهٔ اینکه هر دو نفس را ذلیل میکند

و همینکه نفس ذلیل شد شخص خاضع و خاشع خواهد شد س اولا باید

شخص چه کار کند ج دو کار یکی اینکه دست بدامن عالمی زند تا او را

ان عالم از جهالت بیرون کند اما ان عالم از کسانی باشد که تابع هوای

نفس خود نباشد همین که عالم فاسد شد پیشش هر که بود را فاسد خواهد

کرد و هم چنین در هر شخصی خوب شد یا او رفت اما لکن والا ترک کنی و

دیگری وقت عبادات را تعیین کند که کدام عبادات را کی بجا اورده شود مثل

اینکه اول وقت نمازهای پنجگانه را بجا اورد و هر عبادتی را که خواهد

بجا آورد و وقتی از برایش معین کند در همان وقت همیشه آن عبادت را

بجا آورد اگر معین نکرد مثل کسی است راه را گم کرده باشد و راه بجای

بیرون نخواهد کرد صید شیطان خواهد بود چنانچه امام جعفر صادق

میفرماید این وقت عبادات را معین کردن سرّی دارد و آن اینست که

اگر شخص وقت عبادتی را معین نکرد یکی عبادات نمیتواند بکند و دیگر آنکه

شیطان اگر آن را مانع شود نمی‌فهمد بخلاف اینکه اگر معین شد تا وقتش

گذشت نکرد می‌فهمد که شیطان مانع شد [illegible] پس شخص همینکه

دست انداخت بدامن رسول خدا کارش زود صورت میابد جهة این

چونکه حدیث دارد هر روز یا هر روز پنجشنبه و دوشنبه اعمال

مردم را میبرند پیش رسول خدا همینکه دید که تو استغاثه کرده بر آن

بزرگوار آن بزرگوار از برای تو دعا میکند چونکه پدر است و دعای

آن معقول است از این جهة است که زود منتجا میشود اما مطلب

خود را معین کن که چه مطلب است یا بجهة توفیق یافتن که درس بخوانی

یا بجهة توفیق شب بیدار شوی نماز شب بخوانی و بجهة هر مطلب که

مطالب

مطالب که استغاثه کنی حاجة بر آورده است ان شاء الله تعالی

پس معنی حضور قلب را بیان فرمایید که حضور قلب دو قسم است

یکی اینکه هرچه بزبان خود میگوید گوش بدهد بان و اعضا و جوارح

شخص با گفتهای زبان باشد یعنی دست و پای خود را ابنها [illegible] بمنزلهٔ

کسی بداند که گوش بچیزی میدهد و دیگری علاوه بر اینها

[illegible]

[illegible]

تا با آن انس بگیرد نظر بحدیث نبوی که فرمود کفی بالله مونسا یعنی کفایت

کرده خدا از انیس بودن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

فائده خواهد بود عبادت تو بدانکه اگر کسی قسم دهد خدا را بمحمد و آل محمد

ان شاء الله

یکی توجه ان حال کامل است

یکی توجه ان حال قلب است

ویکی توجه ان حال ملتفت است

یعنی قلب ملتفت است

ویکی توجه ان تعظیم است

عبادت حال ان است که

سر از دستش باشد و الا

ناقص است میشود جهة

عبادت کند بدون التفات

قلب و میشود قلب ملتفت

بدون تعظیم عبادت جهة

با التفات قلبی و تعظیم

هرچه شخص میرساند

بعظمت والا نمیرسد بجای

والم و کهیعص و طه و حمعسق و ن حاجت برآورده میخواهد بی
بلا شبهه چنانچه شیخ بهائی ره گفته من ضامنم که حاجت او برآورده شود
خصوص در شب جمعه دلیل آنکه با اینها قسم بدهی خدا از شخص قبول میکند
اما بمحمد و آل محمد واضح است قسم دادم خدا را توبه او قبول درگاه الهی شد
و اما باین حروفات چرا بواسطه اینکه حدیثی است از امام جعفر صادق که اینها
حروفی هستند از حروف اسم الله الاعظم المقطع فی القرآن جمع میکند او را نبی
یا امام و هر گاه میخوانند خدا را بان اسم خدا اجابه میفرماید ما که جمع نتوانیم
بکنیم همین حروفات قسم بدهیم تا خدا دعای ما ها را هم قبول کند اما باقی
سوره ها حروفات آنها در همین سه جا ها تا هست لازم نیست همه را
بگوید بلکه همین ها را اگر بخدا عرض کند در حقیقه همه را عرض کرده شک
مکن که کلام امام است بخوان و ببین چه نحو حاجت برآورده میشود
اما با مضمون قلب این مثال واضحی از برای قلب بزنند تا منتفع شوند که
قلب را بمنزله شیشه بگیر اگر در میان شیشه هوا باشد سر شیشه را هم میان
آب بگذاری آب میان آن نمیرود و اگر دهن را در سر شیشه بگذاری و

و بمکی هوای او را و بگذاری هوای در بکو داخل شود و میان آب سر شیشه را
بگذاری آب فرو میرود و مثال قلب همین است یعنی تا هوای نفسانی در میان
اوست علم الله در آنجا نمیگیرد و اگر مکیدی هوای نفس را بتوبه کردن
و بندگی کردن و در عبادات صبر کردن بعد از این محل علم الله میشود و علم الهی
انا فانا در قلب شخص انداخته میشود باذن خدا پس کدام دعا را در شب
جمعه بجا آوردن خوبست چه قرآن را در سر بگذار هر شب جمعه بگو یا الله
ده مرتبه بگو تا آخر دعا پس پناه بردن بخدا در کدام حال خوبست
چه در سجده اگر کسی بسجده برود بعد از صبح هفت دفعه اعوذ بالله السمیع
العلیم من الشیطان الرجیم بگوید و بعد از نماز شام چنین کند بنده
با و شرها از شیطان نرسد اما همیشه چنین کند و بجهة هر چیزی که اذیت در دین
کند خصوصا بجهة قرض داری بگو اللهم انی اعوذ بک من القرض او
یا من الفقر یا بگو من النفس یا بگو من الهوا پناه خوب قلعه محکمی است نه
نفس و نه هوای نفسی و شیطان را آنجا راهی نیست اما در سجده چرا که آن
حالتی است نزدیکتر از آن حالت بخدا حالتی نیست چرا که خدا فرموده

واسجد واقترب س مال مردم دنیا سه قسم است یکی حلال و یکی

حرام و دیگری مشتبه حلالی که نیست و مشتبه کم است و حرام

زیاد است چه کند شخص بجهة خوردن چ دست از حرام بکشد و از

مشتبه بقدر دست رمق بخورد نه تن پروری کند عیب ندارد و حلال است

از برایش نظر بحدیث شریف والضرورة تبیح المحذورات و دوابه

٢ حرجی نیست در این دین و دوابه اضطرار بعلة اینکه اگر شخص نخورد

عسر و حرج لازم میاید و میمیرد علاج هر زمان از ازمنه که حرام و مشتبه

زیاد شد و حلال نایاب همین است ~~بخور~~ ~~[illegible]~~

~~[illegible]~~

~~[illegible]~~ امّا این مطلب تمام نمیشود تا خواهش های نفس را ترک نکنی

س طریقه یاد گرفتن علم را بیان فرمائید چ سزاوار است

برای هر کسیکه اوّل تحصیل علم میکند دو چیز را پیش بگیرد یکی مقدمات

خواندن و دوم مقابل مقدمات همیشه مشغول باشد بیاد گرفتن

مسائل شرعیه باین معنی که یک درس از مسائل شرعیه و درس دیگر از

کم غذا خوردن عالم میفرماید

مقدمات بخوانند تا آنکه مقدمات را یاد بگیرد یک فقیه از کار در آید

بعلة اینکه پنج شش سال طول میکشد خواندن مقدمات در این

مدت شخص تحصیل نکند یک مسئله از کرا و بیرون نمیرود مگر اینکه

یاد میگیرد همینکه فقیه شد چیزی بکار ندارد مگر عمل کردن امّا

عمل کردن باید از ابتدای شروع در مسئله باشد اگر نکرد چنین

وقتی که فقیه شد می بیند از اوّل عمل نکرده کاهلی میورزد در

عمل کردن امّا اگر از اوّل عمل کرد روز بروز بیش خواهد رفت و

قلب شخص مهیا بر داشتن علوم پرورد کاری خواهد شد این

است که خدا فرموده است والذین جاهدوا فینا لنهدینهم

سبلنا و انّ الله لمع المحسنین آگاه کسی باید از برای نفس مهادی

و جلو بستاند از روزه گرفتن باین معنی در پیش خود قرار دهد فلان

روز روزه میگیرم امّا کسی نفهمد کار نور را واز نماز خواندن یک

و جلوی بستاند مثل جعفر طیار و مثل نماز شب و ان بیدار خوابی اشبها

جلو و مهای بستاند از هر هفته معین کند یکشب یا دو شب بیدار بخوابد

مثل عمل و روغن ... مزاج امّا

سود میاید ... دو چیز است

... در دو ... و دیگر

یکی روزه ...

... صبح را

چیز سود بخورد مثل

... و خربوزه و انار

... کنند تا شام

ترش و ... و ماه

و شام غذا نخورد ... و قوه

یا ... دو ماه ...

خون کم کنند و در فصل ...

چیز ... در فصل ...

از همان و در فصل ...

و ... بخورد ...

غذا خوردن مهلک است

خصوصا در تابستان

چه میباید ... هستند دو

و علاج را غذا ...

همیشه ناخوش و علیل

هستند ...

از دست ...

وازکوته مهاری قرار دهد از برای نفس که هر روزی یا هفته این قدر
بفقرا میدهم واگر توبه کردن مهمای قرار دهد صبح وشام از برای امام
حسین ع واز خواطر اوردن مرگ مهما قرار دهد روزی چند مرتبه
را از نظر بگذراند واز غسلهای مستحبی مهمای قرار دهد خصوصا
جمعه را واز نمازهای واجبی مهمای قرار دهد که انها را در اول وقت
بجا اورد وناچیز نماند زود واز غذا خوردن مهمای قرار دهد که کم بخورد
زیاد نخورد واز سلام دادن بر مردم مهمای قرار دهد بکسانی که جواب
سلام را میدهند بر انها سلام کند واز توبه کردن مهمای قرار دهد
که هر شب وروز صد مرتبه یاد وبیست مرتبه توبه کند واز طمع
نکردن مهمای قرار دهد از هیچ کس طمع نکند پس طریقه زیارت را
بیان فرمایید ج کسیکه داخل شود بمشاهد یکی از ائمه یا پیغمبر اولا
پیش خود بگوید این اخر زیارت من است تا کاهلی نکند در زیارت
کردن دوم نیت کند که زیارت میکنم از نیابت پیغمبر و باقی ائمه و
علما چه مرده وچه زنده وسلمان وابا ذر ومقداد وعمار یاسر اگر نیت را

چنین کند زیارتها تماما مقبول است خداوند عالم بسبب اینها زیارت شخص را
قبول میکنند بجهت خداوند عالم چنین است وبعد نیت بکن از جانب خویشان خود مثل
پدر ومادر واجداد سیم اینکه هر چه میگوید بداند یا که صحبت میکند
ویا که گفت وشنید میکند ومنظور نداشته باشد چیزی مگر سلام
دادن چهارم اینکه زیارتی را که دارای امور دنیا واخرت باشد بخواند
پنجم اینکه زیارت که تمام شد روی خود را روی قبر بگذارد وتوبه
دعا کند ششم اینکه همین که از زیارت فارغ شد دو رکعت نماز زیارت کند
وبعد از نماز قدری قران بخواند وثواب هر دو را بفرستد بروح منور
هفتم بشناسد با این معنی اگر پیغمبر است باید بداند شخص که این پیغمبر و امام است
وواجب است اطاعت کردن ان واگر امام است باید شخصیکه زیارت
میکند بداند که این امام است وواجب است اطاعت کردن ان
هشتم فراش وخادم را پست نشمارد پس اگر توبه کردن بر حضرت
حسین ع نباید چه کند ج انچه از اخبار بر میاید اگر کسی هر روز این کلمات
را بگوید درجه او با درجه شهدا یکجا خواهد بود این کار خیلی نیکو است

وجوب الاطاعة یعنی خوف از عقاب قول انها و یا عدم [illegible] الهی منوط [illegible] است

امام یعنی رئیس بر تمام مخلوق بعنوان از خداوند عالم و این منصب از پیغمبر صلعم ارث رسیده بایشان یا ائمه

است انچه معلوم میشود این است کلمات کریه اورنده هستند

چنانچه تجربه شده پس اگر کسی کریه بیاید این کلماترا بگوید و کریه

کند خدا درجه این شخص را با شهدا یك میکند اما هر روز چنین کند

بلکه صبح و شام و ان کلمات این است یا لَیْتَنِی کُنْتُ مَعَكَ فَافُوزَ فَوْزًا

عظیما سر انسانچه کند در باره اولاد خود و در باره خود که شیطان

بر انها و بر شخص مسلط نشود ج پیغمبر ص فرمودند که بنیاد هبید

خود را و اولاد خود را از شر شیطان در دو وقت بعد از نماز مغرب

و دیکری بعد از اذان صبح تا طلوع افتاب خصوصًا در مسجد از این

است که اگر شخصی مؤمن شد تا هفت پشت او مؤمن میشوند

چرا که دعای مؤمن در باره هر کس مستجاب است مگر اهلش نباشد

پس باید هر مؤمنی در باره اولاد خود و ان دیکری در باره اولاد خود

هم چنین هر طبقه از برای طبقه دیکر سر علامه و نشانه منافق

را بیان فرمایند ج نشانه منافق زیاده است اما دو صفة که همه

هر کس زود بران مطلع میشود یکی اینکه هر سالی دو دفعه یا دفعه

مبتلا میشوند شاید برکردند چنانچه خدا در قران فرموده اولا

یرون انهم یفتنون فی کل عام مرة او مرتین و لا هم یذکرون اگر بکوئی

بعضها مجبورند یا دیکر از انها سر هم نزند ناخوش هم نمیشوند میکوئیم

ناخوشی در صورتی است که احتمال برکشتن برود اما انکه احتمال

کشتن نمیرود خدا او را میخواهد هلاك کند دوم اینکه اختیار خانه

دست او نیست یعنی اینکه هر چه میکشد همانرا خودش میخورد و

بعیال همانرا میدهد پس مؤمن کسی است مشورت بعیال کند هر چه

انها میل کردند اخر همانرا میل کند پرهیز داز صفة منافقین ان

المنافقین فی الدرك الاسفل من النار سر اگر کسی میخواهد حضرت

صاحب را ببیند چه کند ج برود بالای بلندی دو رکعت نماز کند

کو نه راست را بخاك بگذارد و سه مرتبه بگوید اَلْمُسْتَغَاثُ بِكَ یا

صَاحِبَ الزَّمَانِ خواهد دید و اگر نه ببیند بکچیزی از ان بزرگوار

خواهد رسید که معلوم شخص خواهد شد اینکه رسیده از جانب ان

بزرگوار است سر اگر کسی مصیبه بر او برواردچه در طاعت کردن و چه

و دیکر اینکه شخص بر اهل خانه سلطان است اگر سلطان بلطف رعیت کند چه قدر رعیت خوش حال میشوند

دست از معصیة کشیدن یعنی در طاعت کردن مشقتی بر شخص رود

و در دست کشیدن از معصیة مشقتی رود دهد بلکه هر مشقتی رو

چه کند هیچ در همه این کلمات را بگوید انا لله و انا الیه راجعون بعلة آنکه

خدا در قران فرموده و الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا انا لله و انا

الیه راجعون اولئک علیهم صلوات من ربهم یعنی انجا نکسا نکه

هرگاه شد ایشانرا مشقتی میگویند این کلام را و ایشانند که بر ایشانست

درود و رحمة از جانب پروردگار ایشان سر انبرای بما چند وجود

چه الله وجود داشت یکی وجود عینی و دیگری ذهنی و دیگری لفظی یعنی

عینی انست که نوری در قلب حاصل میشود و زیاد میشود کم کم

میرسد که رفع حجاب میشود و جمیع چیزها که باید اعتقاد کند همه

برای او دیدنی میشود یعنی گویا سوال قبر و حشر و نشر و جهنم و

را میبیند و اما ذهنی باید شخص

...

چنانچه در معنی حضور قلبی گذشت و اما لفظی لا اله الا الله محمد رسول

الله علی امیر المؤمنین و الائمة من ولده ولی الله بدانکه راه دو تاست

یکی خیر و یکی شر اما خیر راهی است پر از مشقت میرود باین راه مگر دو

خدا اخر این راه میرسد بجای که قلب شخص در دنیا بسته میشود پیغمبر

... اما راه شر راه کاوان و خران است یعنی

باید شخص بداند بکدام راه میرود سه احادیث و ایه هست که

فهمیده شود ازانها که شخص باید از هر چیز بخورد و هر جا برود یعنی

بجاهای مردم بجهة غذا خوردن چه از قران چیزی بیرون نمیاید و دیده

نشده اما حدیث دارد که حضرت امیر فرمودند در کتاب غرر و درر

خیر الناس من کف فکه و فک کفه و شر الناس من کف کفه و فک

فکه یعنی بهترین مردم کسی است که باز دارد دهن خود را و باز کند دست

خود را یعنی چیز خود را بفقراء دهد و بدترین مردم کسی است که باز دارد دست

را یعنی چیزی بفقراء ندهد و باز کند دهن خود را و وارد شده در حدیث

قدسی خدا میفرماید کسیکه باک نداشته از هر لقمه و از هر شربه من

باک ندارم او را از هر در جهنم داخل جهنم کنم و نیز از حضرت امیر در نهج البلاغه

یکی از اصحاب خود را فرستاد یکی از بغداد کوفه وان صحابه بجاهای مبرفت
وغذاء میخورد این خبر بحضرت رسید نوشت ازبرای انای فلان
شنیدم که میروی بجاهای حرم وگوشتها را میخوری مثل کرکس
کفتار وازفقراء فراموش میکنی من که مولای تو هستم حالم چنان است
بلا شبهه تو رفتن نفعی دارد وضرری ندارد پس غسل بجای آور
جستن وبعد با امام عصر بیست ج اول که رفت بیلندی دو
رکعه نماز کند وبعد از ان سه مرتبه بکوید المستغاث بک یا الله
وبعد از ان سه مرتبه بکوید المستغاث بک یا رسول الله وبعد از ان
سه مرتبه بکوید المستغاث بک یا صاحب الزمان پس از برای قلب
کوشی وچشمی هست ج یعنی هست دو کوش دارد ودو چشم اما
دو کوش یکی مال شیطان است که حرفهای لهو ولعب بکوش قلب
میکوید واسم ان وسوسه است یعنی اواز مخفی ودیکری مال
ملک است که طاعات وعبادات را بجا اطهیبد هد پس خداوند عالم
این وسوسه را در قران بیان فرموده ج چرا فرموده انما النجوى من

الشیطان لیحزن الذین امنوا ولیس بضارهم شیئا الا باذن الله وعلى
الله فلیتوکل المؤمنون یعنی حزینه میدهد شیطان قلب را بحرفهای
باطل تا اینکه محزون سازد مؤمنین را وضرر نمیرساند شیطان مؤمنین را
مکر خدا خواسته باشد وبر خدا توکل میکنند مؤمنین وباک ندارند
انچه را که شیطان در قلب شخص میاندازد پس دوای این را خداوند عالم
قران بیان فرموده ج فرموده وقل رب اعوذ بک من همزات الشیاطین
یعنی بکو یا محمد پناه میبرم میدانت تو از وسوسه شیطان پس
خطاب کرده ما بشنویم پس غیر از پناه بردن بخدا چه دوا
دارد ج لعن کردن بران ملعون چونکه لعن ازار میکرداند
واز لعن کردن میترسید همینکه میخواهد وسوسه کند تو
در قلب بکو اللهم العن الشیطان بحق خدا انطا ندارد پس عالم
چند عالم است ج دو عالم یکی روحانی ودیکری جسمانی اما عالم روحانی
ان عالم عقل است وغذا ودوای ان غیر این عالم جسمانی است
واین هردو باهم ضد ند این هرچه ضعیف میشود روحانی

میشود یعنی مؤمن را که ضعیف است با وجود این قوت دارد

که عیان کند بحکم این حیمان ولغا است خوردن واشامیدن وقتی هم که

ناخوش شد دوای ان در پیش عطار است بامر ایشان واما روحانی

غذائی ان عبادتست واز ام خدا اجتناب کردنست وانچه خدا ورسول

گفته اعتقاد کردنست اما همینکه ناخوش شد پناه میبرم ازین ناخوشی

دوائی ان در پیش خدا ورسول است وائمه طاهرین اما دوای خوب ان

توبه کردن ولا اله الا الله محمد رسول الله علی والائمة المعصومون ولی الله

گفتن است بحق خدا اگر کسی سه مرتبه از روی خلوص بگوید جمیع پردها که

بین شخص وخدا هست برمیدارد وحالتها از برای شخص وصید که

گفتنی نیست یکی حدیثی وارد شده درباره این کلمات که بیان میکنم

تا بدانی که چه قدر ثواب دارد وچه کار میکند قال امیر المؤمنین ع

من قال لا اله الا الله مخلصا طمست فی توبه کما یطمس الحرف الاسود من الرق

الابیض فاذا قال ثانیة لا اله الا الله مخلصا خرقت ابواب السماء وصفوف

الملائکة حتی یقول الملائکة بعضها لبعض اخشعوا لعظمة امر الله فاذا قال

برد

ثالثة مخلصا لا اله الا الله لم تنته دون العرش فیقول الجلیل اسکنی

فوعزتی وجلالی لاغفرن لقائلک بما کان فیه ثم تلا هذه الآیة

الیه یصعد الکلم الطیب والعمل الصالح یرفعه یعنی اذا کان عمله خالصا ارتفع

کلامه وقوله یعنی کسیکه لا اله الا الله بگوید از روی اخلاص یعنی

جمیع چیزها یعنی دوستی جمیع چیزها را از قلب بیرون کند پاک میکند

گناهان را هم چنان که پاک میشود خط سیاه از کاغذ وهرگاه دو مرتبه

بگوید از روی اخلاص میدرد دربهای آسمان وصفهای ملائکه را یعنی میگوید

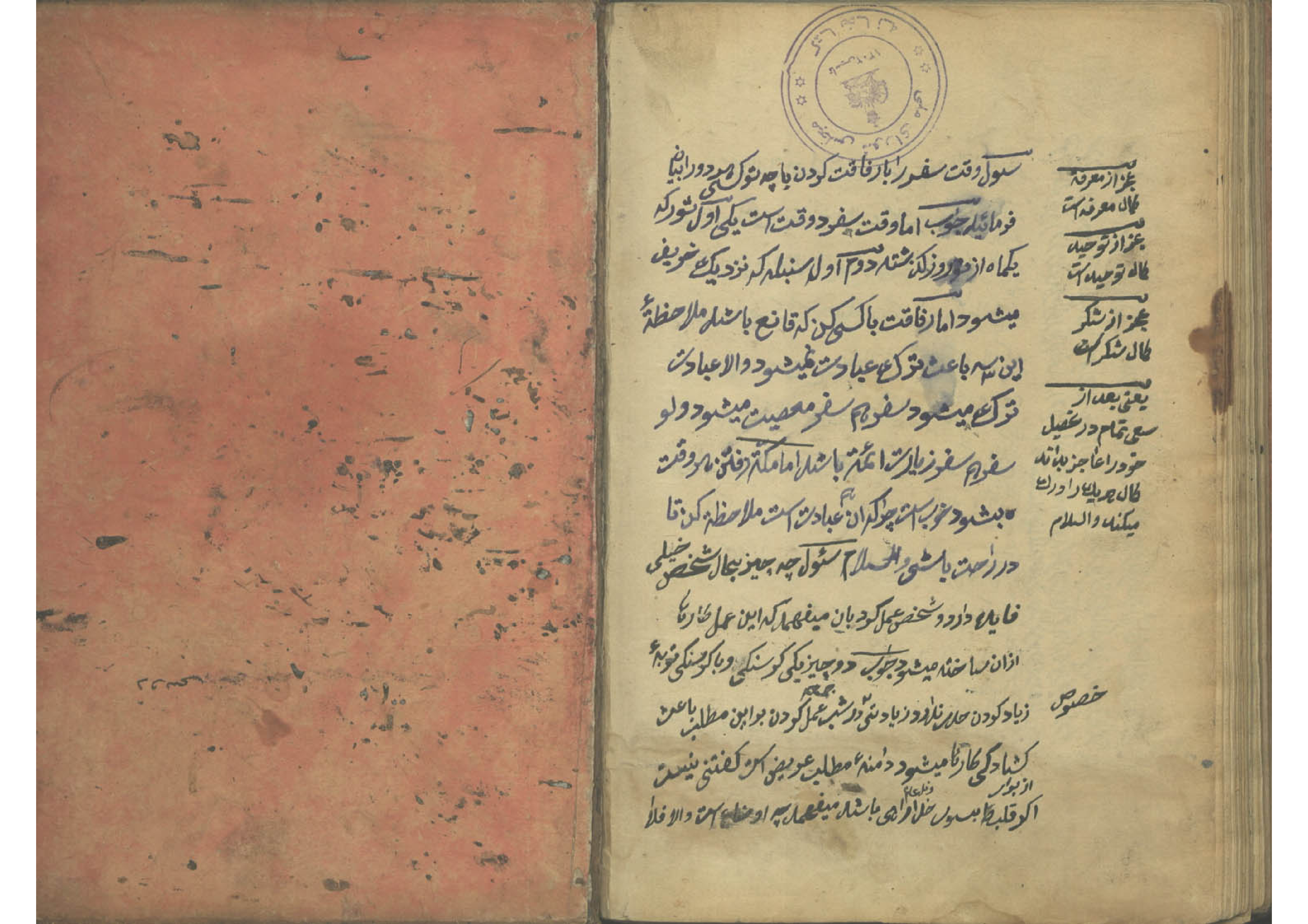
بعضی ملائکه ببعضی دیگر خاشع باشید از جهت بزرگی امر خدا وهرگاه

مرتبه سیم بگوید از روی اخلاص انتها نمیشود تا پیش عرش

خدای جلیل میگوید ساکت باش بعزتم قسم می گویندهٔ

ترا بیامرزم یعنی که بوده است در گوینده معصیت او را بعد خواندن آیه

را الیه یصعد الکلم الطیب والعمل الصالح یرفعه یعنی بسوی او بلند میشود کلمه طیبه وبلند میکند خدا عمل



سؤال وقت سفر را با رفاقت کردن با چه کس سعی دور ابیان
فرمایند جواب اما وقت سفر دو وقت است یکی اول ثور که
یکماه از نوروز گذشته دوم اول سنبله که نزدیکی خریف
میشود اما رفاقت با کسی کن که قانع باشد ملاحظه
این سه باعث ترک عبادت نمیشود والا عبادت
ترک میشود سفر هم سفر معصیت میشود ولو
سفر هم سفر زیارت ائمه باشد اما مکه رفتن هر وقت
بشود خوب است چونکه آن عبادت است ملاحظه کن تا
در راحت باشی والسلام سؤال چه چیز بحال شخص خیلی
فایده دارد و شخص عمل کردن میفهمد که این عمل کار ما
از ان ساخته میشود جواب دو چیز یکی گرسنگی و با گرسنگی [illegible]
زیاد کردن حلال نبود و زیاد تنی در شب جمعه عمل کردن بر این مطلب باعث
گشادگی کار ما میشود د منه مطلب عرض کن کفتنی نیست
اکر قلب [illegible] خلاف [illegible] باشد میفهمد [illegible] والا فلا

عجز از معرفة
کمال معرفة است

عجز از توحید
کمال توحید است

عجز از شکر
کمال شکر است

یعنی بعد از
سعی تمام در تحصیل
خود را عاجز بداند
کمال چیزی را درک
میکند والسلام

خصوص